شیر و خورشید

چاپ دوم

نشان سه هزار ساله



گردآوری و نوشته‌ی

دکتر ناصر انقطاع

شیر و خورشید

نشان سه هزار ساله

چاپ دوم

گردآوری و نوشته‌ی

دکتر ناصر انقطاع

پژوهشی درباره پیدایش نشان «شیر و خورشید»

لوس آنجلس - کالیفرنیا - آمریکا

شرکت چاپ نامحدود

آغاز سخن

این پرچمی که بر سرما ایرانی‌ها سایه افکنده، و این خورشیدی که از پشت شیر بر روان و اندیشه ما می‌تابد، سایه روشن زندگی یکایک ما را ساخته‌اند و خود نمی‌دانیم که چه بار سنگینی از باورها و خواستهای "تاریخی و فرهنگی" ما را بر دوش می‌کشند.

بدبختانه، ما، در زمینه‌ی پیدایی هر آنچه که در پیرامون‌مان هست می‌اندیشیم جز در زمینه‌ی این پدیده‌ی ورجاوند، که شناسنامه و گذرنامه‌ی فرهنگی و تاریخی و ملی ما است.

****

پس از رویداد بهمن ۱۳۵۷، پرچم و نشان فرهنگی و تاریخی شیروخورشید نیز، دستخوش دگرگونی شده و بهمین انگیزه، جستارها و گفتارها، و سخن‌های بسیاری در این زمینه، در میان ایرانیان برون مرز در گرفت.

گروهی بسختی هوادار نگهداشت آن، بهمان گونه که تا آنروز بود، شدند. و دسته‌ای خونسردانه شانه‌ها را بالا انداختند که: نه! پرچم و نشان آن چندان درخور نگرش نیست. و دگرگون شدن آن، چیزی را دگرگون نمی‌کند!

ولی هیچکس از خود نپرسید که ریشه و پایه و معنا و ژرفای رنگهای سبز و سپید و سرخ و نشان شیروخورشید و شمشیر، چیست؟

از کجا. از کی. چگونه. و چرا پدید آمده و بر روی درفش ملی ما، جای گرفته‌اند؟

شاید اگر اندکی به این نکته می‌اندیشیدیم، آنگاه با دلبستگی و پافشاری بیشتری در نگهداری از آن می‌کوشیدیم.

بهر روی. نویسنده از همان هنگام به دنبال ریشه یابی و شناخت انگیزه‌های پدید آمدن ریخت کنونی پرچم ایران و نشان شیروخورشید رفت، و به گردآوری برگه‌ها و نشانه‌های تاریخی و فرهنگی در این زمینه دست زد، و فرایند آن کوشش‌ها، کتاب کوچکی است که هم‌اکنون در دست دارید.

از آنجا که هیچ کوششی بی یاری و همکاری دیگران به جایی نمی‌رسد، بر خود بایا می‌دانم که نخست به فرزند گرامی و فرهیخته‌ام "دکترپیمان انقطاع" که همیشه جوانی خود را در چهره و اندام دوست داشتنی او می‌بینم سپاس گویم که هزینه‌ی

تایپ و چاپ و پخش این کتاب را پرداخت، و سپس سرکار بانو هما اسفرجانی که روزها از وقت خود را گذاشت، و در کار یافتن برگه‌های ارزشمند تاریخی از کتابخانه‌های دانشگاهای بزرگ آمریکا، مرا یاری و همراهی کرد، یاد کنم.

پس آنگاه از بانو مهناز صادقانی که با موشکافی و شکیبایی فراوان، کار ماشین نویسی و برنامه ریزی‌های رایانه (کامپیوتر) را انجام داد، سپاسگزار باشم.

علی حیدری، چامه‌سرا، نگارگر و خوشنویس سرشناس نیز مانند همیشه، کارهای خوشنویسی کتاب را برایگان پذیرفت، و مرا شرمنده‌ی بزرگواری‌های خود کرد.

در پایان شایسته است از دوستان یکدل خود، در شرکت چاپ نامحدود (مهرداد ماندگاری. بهروز و جهانگیر مهرخداوندی) که کارهای چاپ و صفحه آرایی و برش کتاب را با موشکافی ویژه انجام دادند، سپاسگزار باشم و دست آنان را بفشارم.

امید است که این نوشته نیز به زیور پذیرش از سوی هم‌میهنان ارجمندم آراسته شود.

دوستدار

ناصر انقطاع

در این کتاب، به پرسش‌های زیر، پاسخ داده شده است

- **ایران از کی دارای پرچم شده؟**
- **آیا درفش کاویان فریدونی، واقعیت داشت؟**
- **چه بر سر درفش کاویان ساسانیان آمد؟**
- **در دوران چیرگی تازیان بر ایران، چه کسانی پرچم بدست گرفتند؟**
- **`شیر` از چه زمانی، بر روی پرچم ما آمد؟**
- **`خورشید` چگونه و چرا بر روی پرچم ایران آمد؟**
- **آیا `نشان شیروخورشید` ریشه در هزاره‌های کهن ما، دارند؟**
- **کهن‌ترین نشانه‌ای که از `شیروخورشید` برجای مانده، از چه زمانی است؟**
- **روانشاد `احمدکسروی`درکجای پژوهش‌های خود، دچار لغزش شده است؟**
- **سه رنگ `سبز و سپید و سرخ` از کی بر روی درفش ایران آمد؟**
- **این سه رنگ، چه معناهایی دارند؟**
- **پرچم ایران در زمان `نادرشاه` دارای چه ویژگی‌ای بود؟**
- **`شمشیر` در چه زمانی، و بدستور چه کسی و چرا به دست شیر داده شد؟**
- **`آقامحمدخان` چه دگرگونی‌ای در پرچم ایران پدید آورد؟**
- **فرمان تاریخی `محمدشاه` درباره `شیروخورشید` چه بود؟**
- **`امیرکبیر` چه نقشی در طرح ریزی پرچم امروزی ما داشت؟**
- **قانون اساسی مشروطیت درباره‌ی پرچم ما، چه می‌گوید؟**
- **چرااصل پنجم متمم قانون اساسی گنگ و دست و پاشکسته است؟**
- **چگونه آخوندهای آغازمشروطیت راراضی کردند که شیروخورشیدبرروی پرچم بیاید؟**
- **آیا گذاردن نقش `تاج` بربالای خورشید، قانونی و درست است؟**
- **در زمان نخست وزیری دکتر`منوچهراقبال`چه‌کاری در تفسیر اصل پنجم قانون‌اساسی‌انجام گرفت؟**
- **و ... آگاهی‌های دیگر، درزمینه `شیروخورشیدوشمشیر` و پرچم ایران.**

بنام آنکه او، نامی ندارد
بهرنامی که خوانی. سربرآرد

نماد سازی

آدمی از نخست، نه سخن گفتن می‌دانست، و نه نوشتن. و با گذشت سده‌ها و سالها، آرام آرام توانست آواهایی را از گلو بیرون بدهد. و به آنها، معنا ببخشد، و برخی از نیازها و خواست‌های ساده‌ی خویش را به همگنان خود، بفهماند.

بر این پایه. سخن گفتن‌های نخستین پدران ما، بسیار بسیار ساده بود، و شاید از ده بیست نشانه و آوا، فراتر نمی‌رفت. و در آن روزگاران به بیش از آنهم، نیاز نبود.

ولی رفته‌رفته، بانگیزه‌ی نیازها و خواست‌های گوناگون، و گسترش رفتارها و دانسته‌ها، گفتار نیاکان جنگل نشین و کوه نشین ما نیز، گسترده‌تر و پیچیده‌تر شد، تا جایی که نیاز به نوشتن پیدا کردند، که خواست‌های درونی خود را به کسانی که رو به روی‌شان نیستند نیز برسانند.

نوشته‌های آدمیان نخستین هم، مانند گفتارهای آغازین ایشان، بسی ساده و اندک بود. و از چند نگاره‌ی ساده فراتر نمی‌رفت.

بدینگونه که هنگامی که می‌خواستند از گله و رمه‌ی خود سخن بگویند، سر یک گاو را می‌نگاشتند و زمانی که می‌خواستند اندوه خویش را به خواننده برسانند، نگاره‌ی یک چشم را که اشکی از کنار آن می‌چکید (👁) بر سنگ یا پوست می‌کشیدند، و... چنین بود، که "نگاره نویسی" (پیکتوگراف PICTOGRAPH) پایه

نوشتار نیز، همانند گفتار، آرام آرام گسترده، و گسترده‌تر شد. و اندک اندک وات‌ها و بند واژه‌ها (حروف) را پدید آوردند. و بیاری این نشانه‌های نوشتاری، توانستند آنچه را که در مغز و اندیشه دارند، بر روی تخته سنگها، پوسته‌های نی، و پوست‌های آهو، و سپس بر روی کاغذها بیاورند. و حتا برای آنچه که نمی‌توانستند نشان دهند، (مانند: دانش. بهشت. دوزخ. دلبستگی. خشم بیزاری. مهربانی و... و مانند اینها) واژه‌هایی را آفریدند.

واژه نگاری و وات نویسی، روز به روز، گسترده‌تر، و پیچیده‌تر شد، تا به امروز رسید، که برخی از پژوهندگان برآنند که یکسد و هشت گونه خط و دبیره ونوشتار، در سراسر جهان، و در میان مردم گیتی، روا است. با اینهمه، هنوز "نگاره نویسی PICTOGRAPH" و "نماد نگاری SIMBOLOGRAPH" یا بهتر بگوییم نماد پردازی و سمبول سازی" از میان نرفته، و بسیاری از نشانه‌هایی را که گرداگرد خود می‌بینیم، تنها یک "نماد" هستند، که شاید برخی از آنها، چندین برگ نوشته را به ما، باز می‌گویند.

برای نمونه، در هر جا که یک خاج (✚) را برنگ سرخ می‌بینید، که بر روی پهنه‌ی سپید رنگی نگاشته شده، بیدرنگ نام "سازمان صلیب سرخ جهانی" در مغزتان نقش می‌بندد، و بیاد همه‌ی کارهایی که این سازمان برای یاری دادن به آسیب دیدگان از زمین لرزه و جنگ و دیگر آسیب‌های بزرگ انجام می‌دهد، چه رسانیدن چادر و خوراک و دارو، و چه دیگر ابزارهای زیستی، و چه خون رسانی و درمان آسیب دیدگان، می‌افتید.

ولی اگر دم این خاج (صلیب) را اندکی بیشتر به سوی پایین بکشیم و به ریخت راستین خاج درآوریم (✝) و رنگ آنهم سرخ نباشد، دیگر نماد صلیب سرخ جهانی نیست و نشانه‌ی دین ترسا (مسیحیت) و کلیسا و گورستانهای ترسایان است. در جاییکه هر دو دارای یک ریشه‌ی نگاره‌ای هستند.

همانگونه که نماد "دو سه بر درهم فرو رفته" (✡) بیدرنگ به شما می‌فهماند که این، نشان ستاره‌ی داوود، و نماد دین یهود و پیروان این دین است.

همچنین کارخانه‌های بزرگ سازنده‌ی خودرو در جهان نیز، هر یک نشانه و نمادی را برای کالای خود برگزیده است که بر پیشانی خودرو، یا بر سپر پشت آن کوبیده شده است. و این نشان و نماد، همه‌ی ویژگی‌های آن خودرو و کارخانه و کشور سازنده آن را بر شما باز می‌گوید.

کار "نمادسازی" از اینهم پیش‌تر رفته و گهگاه تنها یک "رنگ" با شما سخن‌ها می‌گوید، و کار چندین واژه و چند برگ نوشته را می‌کند.

این ویژگی را در نشان‌های راهنمایی و رانندگی، و در چراغهای راهنمایی سر

چهارراه‌ها و سه راه‌ها دیده و آزموده‌ایم که هنگامی که بر سر چهارراه می‌رسیم، و چراغ "سرخ" است. این رنگ سرخ به ما فرمان ایست می‌دهد و می‌گوید: "چون راه، از سوی دیگر و خودروهای دیگری که به سوی چهارراه می‌آیند باز است، و بیم برخوردهای مرگ آفرین می‌رود، می‌باید بایستی، تا آن خودروها بآسانی بگذرند. و هنگامی که رنگ چراغ سبز شد براه بیفتی. و اگر از دستور من سرپیچی کنی، چه بسا که جان خود را از دست بدهی.

همه‌ی این دستور و فرمان، تنها و تنها در رنگ سرخ چراغ راهنمایی نهفته است.

ما، در زندگی روزانه‌ی خود، از این نمادها و نمادسازی‌ها که جای سخن‌ها و نوشته‌ها را گرفته‌اند، بفراوانی می‌بینیم. چه در فرودگاهها. چه در فروشگاهها. چه در بیمارستانها. چه در خیابان‌ها. چه در میهمانخانه‌ها، و چه... و چه... که پرداختن به یکایک آنها، سخن را به درازا می‌کشاند.

پرچم‌ها، بزرگترین "نماد"ها

بزرگترین و استوارترین "نماد"ها در زندگی کنونی آدمیان، "درفش"ها و "پرچم"های ملت‌ها هستند.

زمانی که ما ایرانی‌ها، سه رنگ سبز و سپید و سرخ را در کنار یکدیگر می‌بینیم، خود ناآگاه، کشورمان و آنچه را که به کشورمان و هم میهنان‌مان وابسته است، بیادمان می‌آید.

خزر زیبا. دماوند سربلند. آبادان داغ. روستاهای سرسبز و روستاییان پاکدل. تهران گسترده و شلوغ. بیابان‌های خشک. شوره‌زار لوت. پاسبان سر چهارراه. دانشگاه تهران. میدان تره‌بار پایین تهران. مسجد شیخ لطف الله سپاهان. آرامشگاه حافظ. تبریز دلاور. کرانه‌های دل انگیز گیلان و مازندران. مادر بزرگ و داستانهایش. پدر بزرگ و پندهای خردمندانه‌اش. دوستان همدل کهن. و... و... و.. سخن کوتاه، همه چیزهایی که با جان و روان و تن و اندیشه‌ی ما، جوش خورده‌اند و پیوندی ناگسستنی دارند، با دیدن این سه رنگ در کنار هم، در مغزمان رژه می‌روند.

آری. همه‌ی اینها، و هزاران یادبود افزون براینها، در درون این پرچم سه رنگ

جادویی نهفته است.

همانگونه نیز، زمانی که پیکره‌ی شیرنری که خورشیدی بر پشت، و شمشیری آخته را در دست دارد، در برابرمان می‌بینیم، بیاد سازمانهای اداری و دیوانی سرزمین‌مان. به یاد ارتش‌مان. به یاد پاسگاههای مرزی‌مان. بیاد جشن‌های بزرگ و آیین بندی‌های‌مان با پرچم و این نشان می‌افتیم.

این، تنها برون کار است. درجاییکه این سه رنگ و آن نشان، دهها برابر بیشتر از آنچه را که ما با دیدن‌شان بیاد می‌آوریم، پشتوانه‌ی تاریخی و فرهنگی دارند که بدبختانه کمتر کسی از ما ایرانی‌ها به آن اندیشیده‌ایم. و بسان کوههای یخی هستند که تنها اندکی از آنها از آب بیرون است و بخش بزرگ‌شان در زیر آب است.

راستی آیا تاکنون از خود پرسیده‌ایم که این پرچم. این رنگها و این نگاره و نشان، از کجا و در چه زمانی پیدا شده‌اند؟ چگونه و چرا و کی رنگهای سبز و سرخ و سپید را برگزیده‌ایم و پیش از آن درفش ما چه رنگهایی داشته؟ و چرا و در چه تاریخی شیروخورشید و شمشیر، نشان ملی و رسمی ما شده است؟ و آمیختن این سه با یکدیگر، چه معنایی دارد؟

بدبختانه بیش از نود و نه درسد از ما ایرانی‌ها نمی‌توانیم حتا به یکی از این پرسش‌ها پاسخ بدهیم و یکسره به این اندیشه هم نیفتاده‌ایم که بدانیم این رنگها و این نشان، چه معنایی دارند و چه رازها و پشتوانه‌های تاریخی را در خود نهفته‌اند.

اگر گهگاه پژوهندگانی به این راه گام نهاده‌اند، بیشترشان (نه همه‌ی آنها) پندار پردازی کرده و با گمان و اگر و شاید، خواسته‌اند انگیزه‌هایی برای پنداشته‌های خود بتراشند.

براستی اگر یک بیگانه از ما، معنای نشان شیروخورشید و شمشیر، و پیشینه‌ی تاریخی آن، و معنای سه رنگ سبز و سپید و سرخ را بپرسد چه پاسخی برای او داریم؟

در این نوشته‌ی بسیار فشرده کوشیده شده است که تا آنجا که می‌شود، با برگه و سند و با سودگیری از پیشینه‌ی باورهای دینی و فرهنگی وتاریخی ایران، راز رنگ‌های پرچم سرزمین‌مان و معنا و انگیزه راستین جای گرفتن نشان شیروخورشید و شمشیر بر روی آن، برای خوانندگان و هم میهنمان روشن و گفته شود.

نخستین پرچم ایران، چه بود، و چه رنگ داشت؟

ایران سالها و سالها، سده‌ها و سده‌ها دارای درفش و پرچم بوده است.

نخستین پرچمی که از آن در تاریخ‌های افسانه‌ای (اساطیری) نام برده شده، "درفش کاویانی" است. و همانگونه که همگان کمابیش می‌دانند، زمانی که مردم از ستم و بیداد "آژی دهاک" به تنگ آمدند، گرد آهنگری دلاور بنام "کاوه" را گرفتند، و او، پیش بند چرمین خود را بر سر چوبی کرد تا به جان رسیدگان از نامردمی و ستمگری‌های آژی‌دهاک، در پیرامون آن، گرد آیند.

فردوسی می گوید:

از آن چرم کاهنگران پشت پای — بپوشند هنگام زخم درای
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد — همانگه ز بازار، برخاست گرد

در حقیقت این درفش تنها برای گردآوردن مردم در یک نقطه یا یک بخش از شهر برپا شد. و زمانی هم که مردم جنبش را آغازیدند، همه با دیدن این نشانه که پیشاپیش آنان در حرکت بود، بدنبال آن رفتند و کاخ بیداد فرمانروای خونریز را درهم کوبیدند. براین پایه، تنها یک نشانه و یک راهنما برای گروه پیرو "کاوه" بود و، بس.

و آنگاه بود که پیشوای ایشان، کاوه‌ی دلاور "فریدون" را به پادشاهی رسانید.

فریدون که از تیره‌ی پاک ایرانی بود، بپاس کوشش‌های مردم، و دلاوری‌های کاوه‌ی آهنگر، فرمان داد تا آن پاره چرم را بنام "نماد استقلال، و نشانه‌ی نیروی کوبنده‌ی انقلابی مردم"، با دیباهای زرد و سرخ و بنفش بیارایند و در و گوهر بدان بیفزایند و آن را "درفش کاویانی" نامید و پرچم رسمی و ملی خود کرد.

فردوسی در بخشی از شاهنامه بهنگام نبرد رستم با افراسیاب از این درفش یاد می‌کند و می‌گوید:

بپرسید از آن زرد پرده سرای — درفشی درخشان به پیش بپای
به گرداندرش "زردوسرخ وبنفش" — زهرگوشه‌ای برکشیده درفش
چوافراسیاب آن درفش بنفش — نگه کرد با کاویانی درفش
بدانست کان پیلتن رستم است — سرافراز، وزتخمه‌ی نیرم است

و... بدینگونه، نخستین پرچم ایران، پدید آمد.

براین پایه، نخستین رنگهای پرچم ما، "زرد و سرخ و بنفش" بوده‌اند، بی‌آنکه نگاره‌ای ویژه بر روی آن دیده شود.

باز هم از فردوسی می‌خوانیم:

در اینجا یادآوری دو نکته بایسته است.
نخست اینکه درفش ایرانی‌ها در بیشتر زمان‌های تاریخی ما، دو گونه بوده‌اند.
درفش شاهی، و درفش‌های ملی و سپاهی.
و سخن ما، بیشتر در زمینه‌ی تاریخچه‌ی نقش‌هایی است که بر روی درفش‌های ملی و سپاهی آمده است، تا به شیروخورشید و شمشیر رسیده. هر چند که در برخی از برش‌های زمانی، درفش ملی و درفش شاهی یکی بوده‌اند.
از آن میان، همین درفش کاویانی بود که درفش ملی و سپاهی و شاهی بشمار می‌رفت و سه رنگ **"زرد و سرخ و بنفش"** را داشت.
نکته دوم اینکه: "درفش کاویان "یک درفش افسانه‌ای نیست و وجود داشته است. زیرا آنگونه که در تاریخ‌ها می‌خوانیم، تا پیش از تاختن تازیان به ایران، به ویژه در زمان هخامنشیان و ساسانیان، درفش ملی و نظامی ما را، "درفش کاویان" می‌نامیدند."

هرچند ، درفش کاویان زمان ساسانیان، درفش کاویانی اساطیری زمان فریدون نبوده است. ولی نامگذاری درفش هخامنشیان و ساسانیان به "کاویان" نشانگر آن است که چنین درفشی در گذشته‌های دور، بوده که ساسانیان نام آن را بر روی پرچم خود گذارده بودند.

(برخی از پژوهشگران، از آن میان "آرتورکریستنسن" در کتاب خود بنام "کیانیان" بر آن است که "کاوه" در گویش پهلوی ساسانی و اشکانی "کاوک" گفته می‌شده و بمعنای "بزرگ و سرور" آمده. و چون، آهنگری که در برابر "آژی‌دهاک" بپاخاست، مردم را از زیر بار بیداد و ستم او، رهانید، مردم وی را "کاوک" نامیدند، یعنی "بزرگ و سرور". وگرنه نام راستین این مرد، "کاوه" نبوده است.
بر این پایه، درفش کاویان، یعنی "پرچم بزرگ، و پرچم سرور".
بگفته‌ی دیگر، "کاوه" یا "کاوُک" از دیدگاه دستوری، صفت است، نه "نام".
با اینهمه، "آرتورکریستنسن" بر آن است که پیش بند چرمین آن آهنگر که بر سر نیزه کرد، و مردم را فراخواند، پایه‌ی درفش شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی شد)
درباره‌ی شکل و ریخت درفش کاویان، در بخش زنجیره‌ی ساسانیان بیشتر سخن خواهیم گفت.

درفش هخامنشیان

هخامنشیان، زنجیره شاهانی آریایی بودند که از ۵۵۹ تا ۳۲۳ پیش از زایش مسیح (۲۳۶ سال) بر ایران فرمان راندند و امپراتوری بزرگی را پایه نهادند.
نخستین آنها کورش بزرگ بود، و واپسین‌شان داریوش سوم که به سال ۳۲۱ پیش از میلاد، از اسکندر شکست خورد و پس از چندی، در شمال خاوری ایران بدست "بسوس" فرماندار بلخ کشته شد.
پادشاهان این زنجیره، دوازده تن بودند که به ترتیب:
۱- کورش بزرگ ۲- کبوجیه ۳- داریوش بزرگ ۴- خشایارشای یکم ۵- اردشیریکم ۶- خشایارشای دوم ۷- سغدیان ۸- داریوش دوم ۹- اردشیر دوم ۱۰- اردشیر سوم ۱۱- ارشک و... ۱۲- داریوش سوم، بودند.
در بررسی‌هایی که شده است، و از آنچه که ازنوشته‌های تاریخ نویسانی چون "هرودت" و "گزنفون" (تاریخ نویسان یونانی) که یا خود به ایران آمده، و یا در جنگهای میان ایران و یونان گواه بوده‌اند برمی‌آید، هخامنشیان در جنگ با یونانیان، دارای پرچم و درفش بوده‌اند.
ولی ایندو تاریخ نویس از چگونگی رنگ و یانگاره‌ی روی آن، چیزی ننوشته‌اند.
گزنفون می‌نویسد:

... کورش با شتاب پیش رفت. ترتیب پیشروی سپاه چنین بود که سواران پیشاپیش می‌تاختند. پس از آن، بار و بنه و سپس پیادگان می‌آمدند. و هر دسته از سپاه، پرچمی داشت که به دست "اسکوفور" بود...

ولی همین گزنفون، بهنگامی که جنگ کورش با "کرزوس" را شرح می‌دهد، می‌نویسد:

... فرمانده پیادگان به آنها گفت که چشم به "پرچم" داشته باشند و با گامهای همسان حرکت کنند.
پرچم کورش عبارت بود از پیکره‌ی شهبازی (عقابی) با بالهای گشاده، که بر سر نیزه‌ی بلندی نصب کرده بودند. و امروز هم پرچم شاه پارسیان است.

از نوشته‌ی گزنفون چنین برمی‌آید که پیکره "شهباز" بر روی پارچه‌ی پرچم نبوده است و آن را بگونه‌ی تندیس (مجسمه) بر سر نیزه نصب کرده بودند.

گزنفون در بخش دیگری از کتاب خود، درباره‌ی اینکه چرا کورش "شهباز" (عقاب) را نشان ویژه‌ی خود کرده بود می‌نویسد:

... زمانی که کورش به نبرد با آشور می‌رفت، پدرش او را بدرقه می‌کرد. در راه شهبازی را دید که پیشاپیش سپاه ایران، در پرواز است.
پدر کورش آن را به فال نیک گرفت و گفت: فرزندم در این پیکار پیروز خواهد شد...

و سرانجام در کتاب تاریخ "هرودوت" آمده است:

... پس از کشته شدن "بردیا" و روی کارآمدن "گئومات" هفت تن از دلاوران ایرانی (که داریوش فرماندهی آنان را داشت) سوگند یاد کردند که "گئومات" را از تخت به زیر آورند و دیهیمی را که شایسته‌ی داریوش بود، به او باز گردانند.
ولی در روزی که می‌بایست به کاخ می‌تاختند، در هراس بودند که چگونه نگهبانان کاخ را از میان بردارند. و می‌خواستند که کار را به روزی دیگر بیندازند، که ناگهان دیدند هفت جفت شهباز در آسمان، دو جفت لاشخور را دنبال کرده، پرهای آنان را می‌کنند.
داریوش با دیدن این رویداد، به یاران خود گفت: باید هم‌اکنون کار را یکسره کرد، و به کاخ تاختند و پیروز شدند.

و... بدینگونه، "شهباز" همچنان نشان هخامنشیان ماند.
در سنگ تراشیده‌های تخت جمشید نیز، بر بالای سر داریوش هخامنشی پیکره‌ی شهباز را با بالهای گشوده می‌بینیم که نمایانگر آن است که نشان رسمی این زنجیره‌ی شاهی "شهباز" بوده است.
در کتاب "ایران در زمان هخامنشیان" نوشته‌ی دکتر مرتضا احتشام چنین می‌خوانیم:

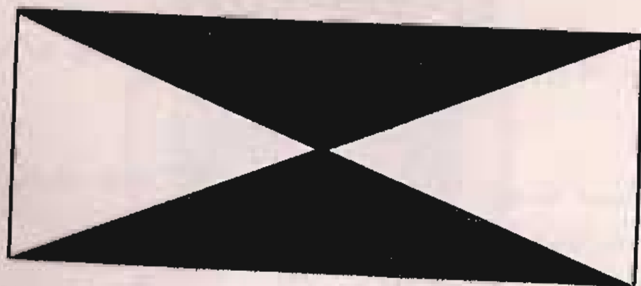
... در دوران اردشیر دوم (شاه هخامنشی که از ۴۰۴ تا ۳۸۵ پیش از زایش مسیح فرمانروای ایران بود) هر یک از واحدهای ارتش، درفش مختص به خود داشت که آن را از واحدهای دیگر مشخص می‌کرد.
درفش شاهنشاهی عبارت بود از یک "عقاب" با بال افراشته از طلاء که بر سر نیزه قرار داشت.
عقاب را رومیان از ایران تقلید، و این علامت را برای خود انتخاب کردند و در




پرچم ملی ایران زمان هخامنشیان سه برهای کناری پرچم سبز و سپید و سرخ

سده‌ی بیستم آلمانی‌ها و اتریشی‌ها، عقاب را بعنوان علامت اختصاصی کشورهای خود برگزیدند.

درباره‌ی ریخت و رنگ پرچم شاهی زنجیره هخامنشی، آنچه که از کاوشهای باستان شناسی برمی‌آید، درفش کاویان آنان بگونه‌ی مستطیل بوده است که آن را به چهار "سه‌بر" (مثلث) بخش کرده بودند. و این سه برها، دوبه دو، دارای رنگهای جدا بوده‌اند (که رنگهای‌شان شناخته شده نیست) ولی پرچم ملی و سپاهی آنان کاملاً شبیه درفش کاویان اساطیری است که فریدون آن را برگزیده بود، و ساسانیان نیز همان را پذیرفتند.



از آنچه که در کاوشهای باستانی، بویژه در ویرانی‌های شهر بمهلی به دست آمده، برمی‌آید، شکل پرچم، زنجیره پادشاهی هخامنشیان، اینگونه بوده است.

پرچم ایران، در دوران ساسانیان

خوشبختانه هر چه که به پیش می‌آییم، نشانه‌ها و برگه‌های استوارتری از ریخت و شکل و رنگ درفش ایران به دست می‌آوریم.

همانگونه که در آغاز آمد، ساسانیان به پرچم خود، "درفش کاویان" می‌گفتند و با نگرش به کاوش‌هایی که در ویرانه‌های شهر "پومپی" POMPEI انجام گرفته، و سیمینه‌ها و سفالینه‌ها و خاتم کاری‌هایی که بدست آمده، نقش و رنگ پرچم کاویان، کاملاً همان چیزی است که فردوسی توصیف کرده. و آدمی براستی از آگاهی‌های ژرفی که این چامه‌سرای پارسی‌گوی از تاریخ ما داشت، در شگفت می‌شود.

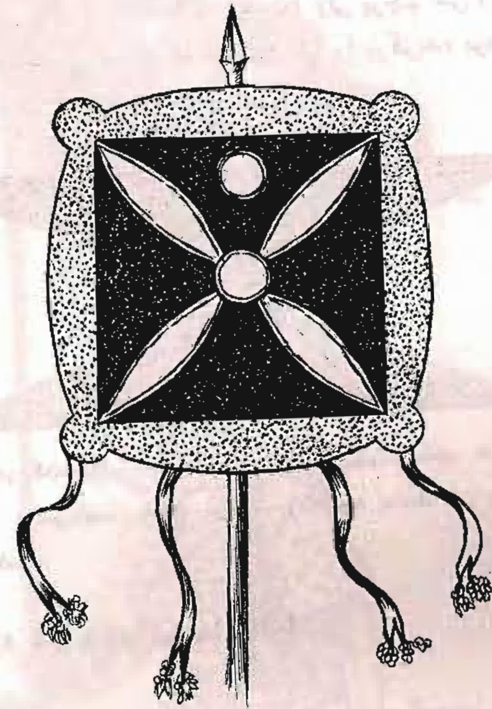
بر این پایه، درفش یاد شده عبارت بود از یک تکه چرم چهارگوش که بربالای نیزه‌ای استوار شده و نوک نیزه از پشت آن به سوی بالا پیدا بود.

روی چرم را دیبای ابریشمین کشیده، و روی دیبا، گوهرکاری شده و نقش یک ستاره‌ی چهارپر را که در میان آن، گرده (دایره) ای قرار داشت، پدید آورده بودند. و این ستاره نیز همان چیزی است که فردوسی آن را "اخترکاویانی" نامیده.



پرچم ارتشی ایران در زمان ساسانیان (بجز درفش کاویانی)
شیر (بی شمشیر و خورشید)

درفش ساسانیان، درست همان درفش کاویان فریدونی بود. منتها بسیار بزرگتر. بدینگونه که پرچم این زنجیره از شاهان، از یک تکه چرم بسیار بزرگ، با همان ویژگی‌ها و نقش و نگار ساخته شده بود، و در بخش پایینی پرچم، چهاررشته، برنگ‌های سرخ و زرد و بنفش آویخته بودند، که نوک ریشه‌ها را گوهرنشان کرده بودند.



از نوشته‌ها و چامه‌های تاریخی، بویژه شاهنامه فردوسی چنین برمی‌آید که نقش پرچم کاویانی فریدونی که ساسانیان نیز همان را برگزیدند، بدینگونه بوده است.

هنگامی که تاریخهای دیگررا می‌خوانیم، در اینکه درفش ساسانیان نیز از چرم ساخته شده بود، هیچ گمان و دو دلی برجای نمی‌ماند. با این ویژگی که بسیاری از تاریخ نویسان آن را پوست پلنگ نوشته‌اند، که پنج متر پهنا، و هفت متر درازا داشته است. و هریک از شاهان ساسانی در دوران فرمانروایی خود، گوهرها و زرینه‌هایی به ریشه‌ها و کناره‌های آن می‌دوختند، و می‌آویختند.

"محمدجَریر تَبَری" در نوشته‌ی خود بنام "الامم والملوک" می‌نویسد:

... این درفش (درفش کاویان زمان ساسانیان) از پوست پلنگ درست شده، به درازای دوازده ارش، و به پهنای هشت ارش...

(اگر هر "ارش" را که درازای از نوک انگشتان دست، تا بندگاه آرنج است، شست سانتیمتر بشمار آوریم، پی می‌بریم که نزدیک به همان هفت متر در پنج متر می‌شود)

"ابوالحسن مسعودی" نیز در "مُرَوِّجِ الذَّهَب" این درفش را از پوست پلنگ دانسته، می‌نویسد:

... آن را بر چوبهایی گذارده بودند که وسیله‌ی این درفش به یکدیگر می‌پیوستند...

همچنین "سعید نفیسی" در نوشته‌ی خود بنام "تاریخ تمدن ساسانی" از پرچم زمان ساسانیان یاد می‌کند و می‌نویسد:

... درفش کاویانی، در زمان ساسانیان بسیار بزرگ شده بود، و هفت متر درازا و پنج متر پهنا داشت. و هر پادشاهی بر آن، مقداری جواهر می‌افزود...

گذشته از آنچه که آورده شد، نزدیک به همه‌ی تاریخ نویسان پس از تاختن تازیان به ایران، (چه ایرانی و چه تازی) براین باورند که درفش کاویانی زمان ساسانیان از پوست شیر، یا پلنگ ساخته شده بود. ولی هیچیک از آنان در این زمینه که آیا نقش جانوری بر روی آن بوده است یانه، چیزی ننوشته‌اند.

گروهی اندک نیز بر این باورند که ساسانیان هم پیکره "شهباز" را نشانه‌ی "فره ایزدی" و "توان و نیروی شاهی" می‌دانستند، و آن را برگزیده بودند. ولی نه بر روی پرچم خود، بلکه در بالای تخت‌ها و سنگ نبشته‌ها و ساختمان‌های‌شان، این نشان دیده می‌شد.

همچنین درباره‌ی رنگ‌های درفش ساسانیان، نیز افزون بر آنچه که گفته شد، چیزی نیامده، تنها نوشته‌اند که ریشه‌هایی که در پایین پرچم آویخته بودند، برنگهای "زرد و سرخ و بنفش" بوده است.

فراموش نکنیم که پرچمی به این بزرگی و سنگینی، که با چند چوب آن را سرپا نگهمیداشتند، هرگز از سوی یکتن به اینسوی و آنسوی برده نمی‌شد. و آنگونه که در

تاریخها آمده است، دوازده تن آن را حرکت می‌دادند. و در جنگها، آن را درکنار خرگاه فرماندهی جنگ بر زمین استوار می‌کردند. و برآن بودند که مایه‌ی پیروزی و چیرگی بردشمن است.

ولی بدبختانه، در جنگی که میان تازیان و ایرانیان در نزدیکی نهاوند درگرفت، شکست از آن سپاهیان ایران شد، و تازیان به "درفش کاویان ساسانیان" دست یافتند و آن را همراه با فرش بهارستان، نزد "عمر فرزند خطاب" خلیفه زمان بردند.

"عُمر" از بسیاری گوهرها و درها و زرینه‌هایی که به درفش آویخته شده بود، بسختی دچار شگفتی شد. و دستور داد، گوهرها را بردارند و پرچم را بسوزانند.

"فضل الله حسینی قزوینی" در کتاب "المعجم" می‌نویسد:

... امیرالمومنین (عُمَر) سپس بفرمود تا آن گوهرها را برداشتند و آن پوست را سوزانیدند.

پرچم ایران، در دوران چیرگی تازیان

پس از پیروزی تازیان بر ایران، کشور ما، تا دو سده زیر چیرگی آنان بود. و روشن است که نمی‌توانستیم درفش یاپرچمی داشته باشیم.

ولی در درازای این دو سده، قهرمانان دلاوری چون ابومسلم. مازیار. طاهر. بابک. مردآویز. المقنع. استاد سیس و یعقوب بپا خاستند و پایه‌های خودسالاری دوباره‌ی ما را ریختند.

در میان این قهرمانان، تنها دو تن دارای پرچم بودند. یکی ابومسلم خراسانی بود که پرچمی یکسره سیاه رنگ داشت، و دیگری بابک خرم دین، که درفشی یکسره سرخ رنگ را برای خود برگزیده بود.

انگیزه اینکه این دو ایرانی ستیزنده، نگاره‌ای و یا پیکره‌ای را بر روی پرچم خود نیاورده بودند، این بود که دین اسلام نگارگری را ناروا دانسته، و این دو نیز، بپاس باور هم میهنان خویش که به این دین گرویده بودند، از نگاشتن پیکره‌های جانداران بر روی درفش‌های‌شان خودداری کردند، تا دستاویزی بدست تازیان و خشک اندیشان ندهند.

دکتر "نصرت الله بختورتاش" در کتاب خود بنام "تاریخ پرچم ایران" بر این باور است که:

... اسلام از آن روی نگارگری را ناروا دانسته بود که مردم را بیاد روزگار "توتم پرستی" و بت سازی، و دوره‌ای که برای خود آلهه‌ها بصورت زنان زیبا و خوش اندام و یا مردان زورمند، از سنگ می‌تراشیدند، و یا از زر، می‌ساختند نیندازد. و بار دیگر "توتمیسم" ارج و ارزش نگیرد. و آدمی چیزی را نماد و مظهر خدا قرار ندهد...

باری. رفته رفته پایه‌های فرمانروایی خلیفه‌های تازی سست، و جنبش‌های ملی ایرانی نیرومندتر و گسترده‌تر شد. و آنگاه بود که ایرانی‌ها دوباره به اندیشه‌ی پدید آوردن پرچم برای سرزمین خود افتادند.

در بررسی‌های تاریخی پس از چیرگی تازیان به ایران، نشانه‌ای از رنگ و نگاره‌ی پرچم "یعقوب رویگرزاده" قهرمان سیستانی نمی‌بینیم. و تاریخ نویسان در این زمینه خاموشند.

ولی با نگرش به رنگ پرچم ابومسلم، و رنگ پرچم سامانیان و غزنویان که پیش و پس از یعقوب بودند و پرچمی سیاه داشتند، گمان می‌رود که پرچم یعقوب نیز یکسره سیاه رنگ بوده است بی آنکه نگاره‌ای بر روی آن باشد.

نخستین نگاره بر روی پرچم ایران پس از اسلام

به سال ۳۶۶ هجری قمری (۳۵۵ خورشیدی) می‌رسیم که غزنویان، سامانیان را فرو کوفتند و لگام فرمانروایی را بدست گرفتند.

سر زنجیره‌ی شاهان غزنوی سلطان محمود بود. او، کسی است که برای نخست بار، پس از تاختن تازیان به ایران، آیین پیکرنگاری بر روی پرچم را، روا داشت. بدینگونه که فرمان داد بر روی پرچم خود که یکسره سیاه رنگ بود، نقش یک "ماه" را زرد دوزی کنند.

"فرخی سیستانی" چامه‌سرای دربار او، در این باره می‌سراید:

ای برگذشته ازملکان، پایگاه تو   قدر تو برسپهر، برآورده گاه تو
ماه منیر، صورت ماه درفش تو   روز سپید، سایه‌ی چتر سیاه تو

همچنین "نصرالله فرزند محمد فرزند عبدالحمید دبیر" که "ابوالمعالی" نیز نامیده می‌شد، درباره‌ی درفش سلطان محمود می‌گوید:

... دو هزار فرسنگ بر خطه‌ی اسلام افزود. و آفتاب ملت احمدی بر آن دیار، از عکس ماه رایت محمودی بتافت...

سلطان محمود، در سوم ربیع‌الثانی سال ۴۲۱ هجری قمری در می‌گذرد و فرزند بزرگش امیرمحمد، وسپس فرزند دیگرش "مسعود" به جایش می‌نشیند. و آنگونه که در برخی از نوشته‌های تاریخی در زمینه‌ی پرچم می‌خوانیم: چون سلطان مسعود غزنوی به شکار شیر، دلبستگی فراوان داشت، درسال ۴۲۴، پیکره این جانور را بر روی پرچم خود، نقش کردا!

در اینکه بدستور سلطان مسعود، نقش شیر بر روی پرچم ایران آمد، سخنی نیست ولی این کار، بانگیزه‌ی دلبستگی این شاه به شکار شیر نبود. بلکه باید آن را در یک ریشه، و یک خواست تاریخی و آرمانی و فرهنگی بسیار ژرف جستجو کرد.

زیرا شاهان و تیره‌ها و زنجیره‌های پس از سلطان مسعود نیز، نگاره شیر را از روی پرچم خود برنداشتند.

بر این پایه، اندکی ژرف‌تر به این رویداد می‌نگریم.

"شیر" در نزد جهانیان و ایرانیان

"شیر" این جانور نیرومند و زیبای جنگلی، جایگاه ویژه و پایگاه والایی درباور و اندیشه‌ی آدمیان دارد، و از زمانهای بسیار بسیار کهن تا امروز، چه در تاریخ دیگر ملت‌های جهان و چه در تاریخ سرزمین‌مان، جای پای این اندیشه و نقش این جاندار را بخوبی می‌بینیم. تاجایی که نام بسیاری از شاهان و قهرمانان جهان را "لئو. اسد. اصلان. ارسلان. شیرو. شیردل. لیون و... " گذارده‌اند. و این نکته دلبستگی آدمیان (و از آن میان ایرانیان) را به "شیر" می‌رساند.

در برگ ۹۸ و ۹۹ کتاب "راهنمای نشان‌ها THE GUIDE TO HERALDRY" که ازسوی آکادمی جهانی نشان‌ها INTERNATIONAL ACADEMY OF HERALDRY، که یک سازمان پژوهشی جهانی است چاپ شده، نام ده کشور را آورده است که نگاره‌ی "شیر" را بر روی پرچم، یانشان رسمی و ملی خود برگزیده‌اند.



از سال ۱۲۸۰ ترسایی، نگاره شیر، درحالیکه تبری در دست دارد و تاج پادشاهی "اولاف" نیز بر بالای نشان قرار گرفته، نشان ملی نروژ و سنت خانواده‌ی "اولاف" بوده است.



در سال ۱۸۳۰ دوک نشین پیشین "برابانت" به کشور بلژیک تبدیل و نشانی را که می‌بینید، نماد رسمی این کشور نوبنیاد پادشاهی شد.



نشان ملی کشور فنلاند، شیری را نشان می‌دهد که مسلح به بازوی جوشن‌دار و شمشیر است، و بر روی شمشیری که لبه‌ی تیز آن رو به زمین است، راه می‌رود.



نگاره شیری است بر روی سپر "هاسیت". "شیر" نماد "بوهمیا" است و سپر "اسلوواک" را که زبانه‌های آتش آزادی را دارد بر سینه خود نقش کرده است.



کشور نوبنیاد سری‌لانکا که از سال ۱۹٤۸ ترسایی پدید آمده، نقش شیری را که شمشیری در دست دارد برای پرچم خود برگزیده. (این نشان، نماد خانواده "کندی شاه" است که در سال ۱۸۱۵ از پادشاهی خلع شد)



نشان رسمی مجلس ملی کشور پادشاهی هلند، نقش شیر "ناسو" در دست دو شیر دیگر است. زمینه‌ی نشان، نقطه چین‌هایی است که نماد شن‌ها و سنگریزه‌های کرانه‌های هلند است.



ایران

پیوندی از یک شیروخورشید، که نمایانگر یک ساخت ستاره شناسی است (!) . تاریخ پدید آمدن این نشان به سده سیزدهم ترسایی (هفتصد سال پیش) بازمی‌گردد.



نقش یک شیر سرخ رنگ، بر زمینه‌ای از نوارهای سپید و آبی. این نقش از هنگامی که لوکزامبورگ پدید آمده، تاکنون نشان ملی آن کشور است.



نگاره‌ی سه شیر، بربالای یکدیگر، بر روی زمینه‌ی سپید که نقش قلب‌های سرخ در میانه آنان دیده می‌شود.

این نشان، از سده دوازدهم ترسایی، نشان ملی دانمارک بوده است.



برپایه‌ی باور بلغارها، "شیر" موجب آزادی کشورشان از دست ترکها شده است. و آنان بیاری این جانور هر بحرانی را پشت سرگذارده‌اند و بهمین انگیزه در نشان ملی کشورشان جای گرفته.

آنچه را که در این دو برگ دیدید، نمایانگر دلبستگی آدمیان از هر تیره و ملتی به این جانور نیرومند است. نویسنده آن کتاب و سازمان انتشار دهنده‌ی آن (راهنمای نشان‌ها) زمان و تاریخ پدید آمدن نقش "شیروخورشیدایران" را سده سیزدهم ترسایی (۷۰۰ سال پیش) دانسته. اگر این تاریخ را، تاریخ پیوستن خورشید به شیر بدانیم درست است. ولی تاریخ پدید آمدن "شیر" بر روی پرچم به نهسد و پنجاه سال (دویست و پنجاه سال کهن‌تر از خورشید) می‌رسد.

بهرروی. از سفالینه‌ها و زرینه‌ها و سیمینه‌ها و سنگ نبشته‌های فراوانی که از دوران باستان تا امروز برجای مانده، بخوبی پی می‌بریم که ایرانیان نیز به "شیر" دلبستگی فراوان داشته‌اند و کهن‌ترین نشانه‌ای که این دلبستگی را تائید می‌کند، تندیش شیر نشسته‌ای است که در نزدیکی‌های شوش یافته شده و تاریخ پدید آمدن آن به دوران فرمانروایی شاهان "انزان" -شوش- (عیلام) که در سده‌های هفتم و ششم پیش از زایش مسیح (۲۷۰۰ سال پیش) می‌زیستند، می‌رسد.



تندیس شیرنشسته، از دوران فرمانروایی شاهان انزان (عیلام) که از ۲۷۰۰ سال پیش برجای مانده است.

(از کتاب "ایران باستان" ، نوشته "کلمنت هوارت" عضو انستیتوی فرانسه و استاد زبانهای ملی خاور زمین)

همچنین گردن‌آویز زرینی از دوران فرمانروایی هخامنشیان برجای مانده است که هم‌اکنون در موزه بزرگ بریتانیا نگهداری می‌شود.

این گردن‌آویز، نقش شیر بالداری را نشان می‌دهد که بگونه‌ی بسیار زیبایی در درون گرده (دایره)ای جای داده شده است.



گردن آویز زرین از دوران هخامنشیان، در موزه بریتانیا (ازکتاب "تاریخ پارس" نوشته‌ی "سرپرستی سایکس).

برتخته سنگی که از "نمرود داغ" (منطقه‌ای که هم‌اکنون در شمال کشور عراق و سوریه جای دارد) به دست آمده است، پیکره شیر ایستاده را می‌بینیم که گرداگرد اندامش را ستاره‌ها (یا خورشیدهایی) گرفته‌اند، و نیم ماهی (هلالی) نیز به گردنش آویخته شده است.



کنده سنگی از منطقه "نمرود داغ" (در شمال کشور عراق و سوریه کنونی) یادگاری از "آنتیوکوس" فرمانروای ایرانی تبار "کوماژن" که کیش مهری داشت.

این پیکره، نشانه‌ی رسمی "آنتیوکوس" فرمانروای ایرانی تبار است که به کیش مهری (میتراییسم) درآمد، و در شمال خاوری سوریه کنونی فرمان می‌راند. تخته سنگ یاد شده، هم‌اکنون در موزه برلن نگهداری می‌شود.

به دم شیر بنگرید که کمابیش مانند دم شیر امروزی پرچم ایران به گونه‌ی (S) است.

همچنین بر سنگ آرامشگاه آنتیوکوس نگاره‌ی او با میترا دیده می‌شود که دست میترا را به نشانه‌ی پیمان با ایزد، می‌فشارد.

در این کنده سنگ، انتیوکوس فرمان‌روای مهرپرست (کماژن) را می‌بینند که دست میترا را می‌فشارد. پرتو خورشید برگرد سر میترا بخوبی دیده می‌شود.



در این کنده سنگ، "انتیوکوس" فرمانروای مهرپرست را می‌بینید که دست میترا را می‌فشارد. پرتو خورشید برگرد سر "میترا" بخوبی دیده می‌شود. (از کتاب دین مهری ترجمه دکتر احمد آجودانی)

در شهر ری بشقابی لعابی از زیر خاک بدست آمده است که مربوط به سده چهارم هجری قمری (یکهزار سال پیش) است و شیری را نشان می‌دهد.

نیک به حالت آن بنگرید. دمش را به شکل (S) درآورده و دست راستش را نیز از زمین بلند کرده است، و خورشید گونه‌ای نیز بالای سرش است.



نقش شیری بر روی بشقاب لعابی (ساخته شده در یکهزار سال پیش) که در شهر ری به دست آمده. دم علم کرده به گونه (S) و دست راست شیر، و خورشیدی که بالای سر او است، نقش شیروخورشیدهای امروزی را بیاد می‌آورد.

آیا این شیر، با چنین حالتی، تنها یک شمشیر کم ندارد، تا درست مانند شیر و خورشیدهای امروزی شود؟! و آیا شیروخورشیدهای امروزی، از این نگاره که در یکهزار سال پیش کشیده شده، پدید نیامده‌اند؟ براستی چرا دست راست این شیر، از زمین بلند است؟

گذشته از این‌ها، آوندهایی که در تپه حسنلو بدست آمده،

مهر داریوش بزرگ که نقش شیر و درخت خرما بر آن کنده شده،

گردن بند زرینی که در همدان از دوران هخامنشی بدست آمده،

مهرخشایارشاه، که پیکره شیر نیرومندی را نشان می‌دهد که آناهیتا (مادر میترا)

برپشت آن سوار است،

لوح زرینی که در موزه "ارمیتاژ" لنین‌گراد از دوران هخامنشیان برجای مانده و شاه هخامنشی را در بهنگام نیایش شیری که آناهیتا (مادر میترا) برپشت آن سوار است، و خورشیدی نیز در پشت شیر و آناهیتا دیده می‌شود، نشان می‌دهد،

کنده‌کاری دیگری که در دیواره‌ی کاخ آپادانا، تخت جمشید هست، و نشان می‌دهد که نمایندگان کشورهای زیر چیرگی ایران، شیرها و بچه شیرهایی را برای پیشکش به شاه آورده‌اند. و کنده‌کاری‌های فراوان دیگری که از نقش شیر در گوشه و کنار تخت جمشید به چشم می‌خورد،

و سرزیبای شیری که در کاشیکاری‌های شوش دیده می‌شود، و... و... و...

همه و همه، نمایانگر آن است که این جانور ازدوران بسیار کهن در اندیشه و باور ایرانی جای داشته و آن را نماد زورمندی. سروری. استواری. مردانگی و فرمانروایی می‌دانسته‌اند. بر این پایه نگاره‌ی او را تنها از این دیدگاه که یک جاندار نیرومند و زیبا را نقش کرده‌اند نباید نگریست، و باید به ریشه‌های ژرف باورهای ایرانی در این زمینه پرداخت.

اینکه در برخی از نوشته‌ها، به افسانه سازی پرداخته و نوشته‌اند که: "شیر نشانه‌ی ارمنستان، و خورشید نشان ایران بوده، و شاه عباس پس از چیرگی بر ارمنستان، خورشید را برپشت شیر نشانیده. یک پندار بی‌پایه و یک افسانه‌ی سست است که هیچ بنیاد تاریخی ندارد.

زیرا همانگونه که در این بررسی خواهیم دانست، ایرانیان، از پیش از تاختن تازیان به کشورشان، به این جانور زیبا و نیرومند، دلبستگی ویژه‌ای که ریشه دینی و فرهنگی داشت، داشتند. و چنانکه خواهیم دید، نقش شیر، از شش سد سال پیش از شاه عباس بر روی پرچم ایران بوده و به ارمنستان و شاه عباس وابسته نیست.

شگفت آور آنکه روانشاد کسروی، در دفترچه‌ای که بنام "تاریخچه‌ی شیروخورشید" نوشته، بر این باور است که عمرنشان رسمی شیروخورشید از زمان "محمدشاه قاجار" دورتر نمی‌رود و هنوز یکسد سال آن (زمانی که کتاب کسروی نوشته شده) پایان نیافته است!! و این باور از پژوهنده‌ی دانشوری چون کسروی بدور است. و در همین کتاب با برگه‌ها و نشانه‌های استوار پی خواهیم برد که این نشان، ریشه در هزاره‌های کهن دارد.

از آن میان برگه‌ی استوار و بسیار مهمی در دست نویسنده است که درجستار مربوط به "خورشید" به آن خواهیم رسید. و این برگه نشان می‌دهد که "شیروخورشید" از بیش از دو هزار و چهارسد سال پیش به اینسوی در نزد ایرانیان شناخته شده و ورجاوند بوده است.

از سوی دیگر، در باور ایرانیان کهن (یابهتر بگوییم، در باور آریاهای کهن) به پدیده‌ی دیگری برمی‌خوریم، و آن "گاو" است.
پدران ما، "گاو" را نماد سودآوری. بهروزی. گستردگی و فراوانی خواربار می‌دانستند و در بسیاری از داستانها و سنگ نبشته‌ها و باورهای پیشینیان، این نکته را بخوبی درمی‌یابیم.



نقش برجسته شیری که دارد گاوی را می‌درد، بر روی سنگ و در پای پله‌های کاخ خشایارشا، (تخت جمشید). نمونه‌هایی مانند این نگاره، در بسیاری از بازمانده‌های باستانی ما، دیده می‌شود.



تندیس سنگی که از رم کهن بیادگار مانده و میترا را در حال کشتن گاو نشان می‌دهد. این تندیس هم‌اکنون در موزه "سیدون" نگهداری می‌شود. (از کتاب دین مهری، نوشته "فرانتس کومون" ترجمه دکتر احمد آجودانی)

پیروان کیش مهری (میترابیست‌ها) بر این باور بودند که سرانجام گاوی که نماد خواربار و فراوانی و بهروزی است، بدست میترا کشته، و روزی آدمیان فراوان می‌شود (که در برگهای آینده گسترده‌تر به آن خواهیم پرداخت)
در سنگ نوشته‌ها و کنده کاری‌های بجای مانده از پدران ما، بسیار دیده شده که شیری در حال دریدن گاو است.

با نگرش به اینکه ایرانیان کهن همیشه شیر را نماد نیرومندی و مردانگی می‌دانستند و در کیش مهری جایگاه والایی را به این جاندار ویژگی داده بودند، دور نیست که همبستگی‌ای میان شکار گاو از سوی شیر، و کشته شدن گاو بدست میترا وجود داشته باشد. و هر جا که "شیری" در حال دریدن گاو است، خواست نقش نگاران از پیکره "شیر"، همان "میترا" بوده است.
بویژه آنکه "کیش و آیین میتراییسم" به هر بخش از جهان که رفته، پیروان این کیش، کنده سنگ‌ها و تندیس‌های گوناگونی از کشته شدن گاو بدست میترا، از خود به یادگار گذارده‌اند.
از آن میان، در کوهستانی در ترکیه کنونی در کنار چشمه فرات. در روم کهن، در "هدرن هایم" آلمان. و باز در "ستوک شتاد" آلمان. و در جزیره انگلستان تندیس‌های گوناگونی بدانسان که گفته شد بدست آمده است.

با نگرش به همه‌گیر شدن، و ریشه دوانیدن این باور ایرانی، آیا در خوراندیشیدن نیست که نخستین سوره‌ی قرآن نیز، بنام "گاو" (بقره) نامیده شده است. و آیا این نکته رگه‌ای به باور کهن "گاو مهری" نمی‌رساند؟

****

باری. به تاریخ بازمی‌گردیم. برگه‌ها نشان می‌دهند که پیکره‌ی شیر، از سال ۴۲۲ هجری قمری (۴۱۰ خورشیدی) و در دوران پادشاهی سلطان مسعود غزنوی، بر روی پرچم ایران، که هنوز یکسره سیاهرنگ بود، آمد.
پس، این نقش نزدیک به یکهزار سال است که بر روی درفش ایران، جای گرفته. و اگر گهگاه آن را از روی پرچم برداشته‌اند، بیش از ده - بیست سال (که در زندگی ملت‌ها، زمانی اندک است) به درازا نکشیده، و دوباره بر روی درفش‌های ملی و شاهی ما، آمده است.
"ناصرخسرو" که همزمان با سلطان مسعود می‌زیست، در این باره می‌گوید:

چوآن شیر پیکر، علامت ببیند   کند سجده بر آستانش دو پیکر

"مسعود سعد، نیز می‌سراید:

گرهیچ شیر، مانده است اندر همه جهان   از تیر تو گریخته در گوشه‌ی اَجَم
ازشکل خویش عبرت گیرد، چو در مصاف   هم شکل خویش بیند، بر نیزه‌ی علم

همچنین "ابوالفرج رونی" درباره پرچم غزنویان می‌گوید:

چندان عَلَم شیر برافراشت که بفزود   زیشان به فلک، برج اسد، بی‌عدد اشکال

****

پس از غزنویان، زنجیره‌های سلجوقی، اتابکان فارس و خوارزمشاهیان بر ایران فرمان راندند، و از برگه‌هایی که در دست است، بخوبی پیدا است که این زنجیره‌های شاهی، نقش شیر را از روی پرچم‌های خود، برنداشتند.
انوری ابیوردی درباره‌ی پرچم سلطان سنجر سلجوقی می‌سراید:

شیر گردون پیش شیر رایتت   سخره چون آهوی دست آموز باد

و ازرقی هروی، چامه‌سرای سده پنجم (که درآغاز سده ششم - ۵۲۷ قمری - درگذشت) درباره پرچم طغانشاه فرزند آلب ارسلان می‌گوید:

بدانگهی که چو دریا، یلان آهن‌پوش   برون شوند خروشان همال پیش همال
پلنگ و شیر بجنبند بر هلال علم   تن از نسیج یمانی و، جان ز باد شمال
چنان گریزد دشمن که شیر رایت او   زهیبت تو، بجنبد، مگر به شکل شغال

همچنین مختاری غزنوی نیز بهنگام ستایش گیسوی دلدار خود، آن را به رنگ پرچم غزنویان و سلجوقیان مانند می‌کند و می‌گوید:

شگفت نیست اگر زلف او جهانگیر است   که رنگ رایت سلطان داد گر دارد

فرخی سیستانی نیز درباره‌ی رنگ پرچم امیرمحمد فرزند سلطان محمود غزنوی چامه‌ای دارد بدینگونه:

سپهدرویی ملک از سپاه‌رایت اوست   سپاه‌رایت او، پشت   سد هزار هلان
****

یک سده به پیش می‌آییم و به سالهای سده ششم هجری قمری می‌رسیم. و ناگهان از چامه‌های برجای مانده از چامه سرایان نامور ایرانی در می‌یابیم که خورشید نیز برپشت و بالای شیر، بروی پرچم ما آمده است.
بگفته‌ی دیگر، پس از غزنویان، بهنگام فرمانروایی سلجوقیان و اتابکان و خوارزمشاهیان پیکر شیر از روی پرچم برداشته نشد. ولی در چامه‌های چامه سرایان آن زمان، رنگ پرچم، گهگاه سیاه و گهگاه سرخ گفته شده است.
تنها نکته بسیار در خورنگرش آن است که بر روی سکه‌ها و درفش‌های این زنجیره شاهان نقش خورشید نیز جای گرفته است.
"نظامی گنجه‌ای" که در سده ششم هجری می‌زیست در داستان لیلی و مجنون می‌سراید:

زوبین بلاسیاست انگیز   سر، چون سرموی دیلمان تیز
خورشید درفش، ده زبانه   چون صبح دریده ده نشانه
شیران سیاه، در دریدن   دیوان سپید، در دویدن

و در جای دیگر می‌گوید:
حریر سرخ بیرق‌ها گشاده   نیستانی بُد، آتش درفتاده

"مجیربیلقانی" که او نیز در سده ششم هجری قمری می‌زیست، درباره‌ی پرچم ارسلان طغرل سلجوقی می‌گوید:

رایت سرخ تو راکافسر فتح و ظفر است   مایه‌ی نصرت و پیرایه لشگر کردند

و در جای دیگر می‌گوید:

هر که با او، باد در سر داشت چون شیر عَلَم   هم سگان، خونش به خاک تیره معجون کرده‌اند

که از این چند خط چامه‌ی "مجیر" و "نظامی" بخوبی روشن می‌شود که پرچم سلجوقیان رنگ سرخ داشته و نگاره شیر سیاهرنگ و خورشید پرچم نیز دارای ده شاخه پرتو، بوده است.

همچنین "جمال‌الدین محمد فرزند عبدالرزاق سپاهانی" که وی نیز از چامه سرایان سده ششم هجری قمری است نیز چامه‌ای دارد که بروشنی نقش پرچم سلجوقیان و خوارزمشاهیان را بازمی‌گوید.

زهیت تو، دل شیر آسمان همه‌وقت چنانکه شیر عَلَم روز باد، در خفقان

از این نمونه‌ها و برگه‌ها در زمینه پرچم سلجوقیان و خوارزمشاهیان و اتابکان فراوان است و بازگویی آنها، سخن را به درازا خواهد کشانید. و همین چند نمونه برای روشن شدن تاریخ بس است. که نشان دهد خورشید از سده پنجم و ششم هجری در کنار شیر، قرار گرفته است.

****

به سده هفتم هجری قمری می‌رسیم، و باز هم از گفته‌ی تاریخ نویسان و چامه سرایانی که در آن زمان می‌زیستند، برای شناخت ویژگی‌های پرچم‌مان در آن زمان گواه می‌آوریم و یاری می‌گیریم.

ناصرالدین یحیا (ابن بی‌بی) در نوشته‌ی خود بنام "سلجوقنامه"، هنگامی که می‌خواهد جنگ میان جلال‌الدین خوارزمشاه و علاءالدین کیقباد را شرح دهد، درباره‌ی لشگریان علاءالدین می‌گوید:

... شیران عَلَم چون دل شَحیح (آزمند)، بر نقش درم، در لرزه افتادند...

بهر روی، همانگونه که آمد، از نوشته‌های تاریخ نویسان و از سروده‌های چامه سرایان چنین برمی‌آید که در سالهای سده پنجم و ششم (قمری و خورشیدی) گرده‌ی خورشید نیز دربالای سر شیر، بر روی پرچم آمده است.

چرا خورشید برپشت، یا بالای سر شیر جای گرفت؟

آیا این رویداد، ریشه تاریخی و آرمانی و فرهنگی داشت، یا یک خواست شخصی بود؟

روانشاد احمد کسروی، درباره‌ی انگیزه‌ی آمدن خورشید بر روی پرچم، و سکه‌های ایران در سده هفتم هجری، باور شگفتی دارد. و این باور، با برگه‌ها و

رویدادهای تاریخی جور در نمی‌آید. و بدید من، این پژوهنده‌ی ارجمند در این زمینه دچار لغزش بزرگی شده است و انگیزه این لغزش نیز، نگرش او به نوشته‌ی "ابن عبری" تاریخ نویس سریانی نژاد است، که در سده هفتم می‌زیست.

"ابن عبری" پدرش یهودی بود. ولی خود، کیش ترسا (مسیحی) را برگزید و زمانی دراز کشیش شهر "حلب" و "تکریت" بود، و سرانجام در شهر مراغه درگذشت.

"ابن عبری" EBN-E-EBRI، از ایرانیان دل خوشی نداشت. و شگفتی‌آور است که روانشاد کسروی پایه‌ی باور خود را در زمینه‌ی آمدن نقش خورشید بر روی سکه‌ها و پرچم ایران، بر نوشته‌ی این تاریخ نویس بیگانه و ناآگاه استوار کرده است.

بهرروی. کسروی در دفتر خود بنام "تاریخچه شیروخورشید" چنین می‌نویسد:

... داستان این بوده است که غیاث الدین کیخسرو، پسر علاءالدین کیقباد، که از پادشاهان سلجوقی آسیای کوچک (ترکیه کنونی) بود، در سال ۶۳۴ (هجری قمری) به جای پدر به تخت پادشاهی نشسته بود.

این پادشاه دختر پادشاه گرجی را به زنی گرفت و چون گرجیان خوشرویند، و آن دختر خوشروتر می‌بود، کیخسرو دل به او باخت و از سبکسری (!) چنین خواست که پیکر او را به روی سکه‌های سیمین (درهم‌ها) بنگارند.

ولی این کار، مایه‌ی آزردگی سخت مردم توانستی بود. زیرا گذشته از اینکه پیکر نگاری به روی سکه‌های سیمین شیوه شاهان اسلام نبودی، و این خود ناپاسداری شمرده شدی، نگاشتن پیکر زن، یکباره با آیین اسلام ناسازگار می‌بود، و جز دشمنی با این دین پندار نرفتی.

از این رو، پیرامونیان کیخسرو، به جلوگیری برخاستند. ولی چون کیخسرو سبکسرانه پافشاری می‌نمود، برخی از ایشان چنین راه نمودند که پیکر شیری را نگاشته و روی آن، رخسار همچون خورشید آن زن را بنگارند، که اگر کسانی به جستجو برخاستند و پرسش‌هایی رفت، گفته شود روی "طالع" (زادروز) پادشاه است که هنگام زاییده شدن او، خورشید بر برج اسد (ماه امرداد) می‌بوده، و همین کار را کردند، و این است که آن شکل (شیروخورشید) پدید آمد (!!)

روانشاد کسروی پس از نوشتن این نکته، خود بر این باور است که "ابن عبری" تازی نژاد، با غیاث الدین کیخسرو دشمن بوده و خواستش نکوهش این شاه است. ولی با اینهمه سخن او را می‌پذیرد، و پایه بررسی‌های خویش را بر روی آن می‌گذارد.

برای اینکه خوانندگان به شیوه تاریخ نویسی "ابن عبری" پی ببرند، چند جمله از نوشته‌ی او را که بزبان تازی است، بی کم و کاست می‌آورم.

او می‌نویسد:

همچنین "جمال‌الدین محمد فرزند عبدالرزاق سپاهانی" که وی نیز از چامه سرایان سده ششم هجری قمری است نیز چامه‌ای دارد که بروشنی نقش پرچم سلجوقیان و خوارزمشاهیان را بازمی‌گوید.

زهیبت تو، دل شیرآسمان همه‌وقت   چنانکه شیرعَلَم روزباد، درخفقان

از این نمونه‌ها و برگه‌ها در زمینه پرچم سلجوقیان و خوارزمشاهیان و اتابکان فراوان است و بازگویی آنها، سخن را به درازا خواهد کشانید. و همین چند نمونه برای روشن شدن تاریخ بس است. که نشان دهد خورشید از سده پنجم و ششم هجری در کنار شیر، قرار گرفته است.

****

به سده هفتم هجری قمری می‌رسیم، و باز هم از گفته‌ی تاریخ نویسان و چامه سرایانی که در آن زمان می‌زیستند، برای شناخت ویژگی‌های پرچم‌مان در آن زمان گواه می‌آوریم و یاری می‌گیریم.

ناصرالدین یحیا (ابن بی‌بی) در نوشته‌ی خود بنام "سلجوقنامه"، هنگامی که می‌خواهد جنگ میان جلال‌الدین خوارزمشاه و علاءالدین کیقباد را شرح دهد، درباره‌ی لشگریان علاءالدین می‌گوید:

... شیران عَلَم چون دل شَحیح (آزمند) ، بر نقش درم، در لرزه افتادند...

بهر روی، همانگونه که آمد، از نوشته‌های تاریخ نویسان و از سروده‌های چامه سرایان چنین برمی‌آید که در سالهای سده پنجم و ششم (قمری و خورشیدی) گرده‌ی خورشید نیز دربالای سر شیر، بر روی پرچم آمده است.

چرا خورشید برپشت، یا بالای سر شیر جای گرفت؟

آیا این رویداد، ریشه تاریخی و آرمانی و فرهنگی داشت، یا یک خواست شخصی بود؟

روانشاد احمد کسروی، درباره‌ی انگیزه‌ی آمدن خورشید بر روی پرچم، و سکه‌های ایران در سده هفتم هجری، باور شگفتی دارد. و این باور، با برگه‌ها و

رویدادهای تاریخی جور در نمی‌آید. و بدید من، این پژوهنده‌ی ارجمند در این زمینه دچار لغزش بزرگی شده است و انگیزه این لغزش نیز، نگرش او به نوشته‌ی "ابن عبری" تاریخ نویس سریانی نژاد است، که در سده هفتم می‌زیست.

"ابن عبری" پدرش یهودی بود. ولی خود، کیش ترسا (مسیحی) را برگزید و زمانی دراز کشیش شهر "حلب" و "تکریت" بود، و سرانجام در شهر مراغه درگذشت.

"ابن عبری" EBN-E-EBRI، از ایرانیان دل خوشی نداشت. و شگفتی‌آور است که روانشاد کسروی پایه‌ی باور خود را در زمینه‌ی آمدن نقش خورشید بر روی سکه‌ها و پرچم ایران، بر نوشته‌ی این تاریخ نویس بیگانه و ناآگاه استوار کرده است.

بهرروی. کسروی در دفتر خود بنام "تاریخچه شیروخورشید" چنین می‌نویسد:

... داستان این بوده است که غیاث الدین کیخسرو، پسر علاءالدین کیقباد، که از پادشاهان سلجوقی آسیای کوچک (ترکیه کنونی) بود، در سال ۶۳۴ (هجری قمری) به جای پدر به تخت پادشاهی نشسته بود.

این پادشاه دختر پادشاه گرجی را به زنی گرفت و چون گرجیان خوشرویند، و آن دختر خوشروتر می‌بود، کیخسرو دل به او باخت و از سبکسری (!) چنین خواست که پیکر او را به روی سکه‌های سیمین (درهم‌ها) بنگارند.

ولی این کار، مایه‌ی آزردگی سخت مردم توانستی بود. زیرا گذشته از اینکه پیکر نگاری به روی سکه‌های سیمین شیوه شاهان اسلام نبودی، و این خود ناپاسداری شمرده شدی، نگاشتن پیکر زن، یکباره با آیین اسلام ناسازگار می‌بود، و جز دشمنی با این دین بشمار نرفتی.

از این رو، پیرامونیان کیخسرو، به جلوگیری برخاستند. ولی چون کیخسرو سبکسرانه پافشاری می‌نمود، برخی از ایشان چنین راه نمودند که پیکر شیری را نگاشته و روی آن، رخسار همچون خورشید آن زن را بنگارند، که اگر کسانی به جستجو برخاستند و پرسش‌هایی رفت، گفته شود روی "طالع" (زادروز) پادشاه است که هنگام زاییده شدن او، خورشید بر برج اسد (ماه امرداد) می‌بوده، و همین کار را کردند، و این است که آن شکل (شیروخورشید) پدید آمد (!!)

روانشاد کسروی پس از نوشتن این نکته، خود بر این باور است که "ابن عبری" تازی نژاد، با غیاث الدین کیخسرو دشمن بوده و خواستش نکوهش این شاه است. ولی با اینهمه سخن او را می‌پذیرد، و پایه بررسی‌های خویش را بر روی آن می‌گذارد.

برای اینکه خوانندگان به شیوه تاریخ نویسی "ابن عبری" پی ببرند، چند جمله از نوشته‌ی او را که بزبان تازی است، بی کم و کاست می‌آورم.

او می‌نویسد:

... وَکانَ السُّلطان غیاثِ الدّین، مُقبِلاًعَلی اَلمُجون وَ شُربُ الشَّراب غَیر مَرْضی اَلطّریقه. مُنغَمِساً فی الشَّهَواتَ الموبقه. تَزوّج اِبنَتَه مَلِک الکُرج ...

روشن نیست چگونه می‌توان به نوشته‌ی تاریخ نویسی که سخنان خود را با کینه وناسزا و بهتان می‌آغازد، ارج و بها داد.

داستان ساخته‌ی مغز "ابن عبری" با نگرش به چیرگی گسترده‌ی شاهان کهن به جان و دارایی مردم زیر فرمان‌شان، بسیار سست و بی‌پایه است.

نخست اینکه، پادشاهی که بگفته‌ی ابن عبری پیوسته در حال نوشیدن باده و می‌گساری بوده و از مردم و دین پژوهان نمی‌ترسیده، چگونه ناگهان، از پرسشگران! و جستجوکنندگان! احتمالی برای زدن نقش همسر خود، در هراس بوده؟

دوم اینکه: شاهان در گذشته با یک فرمان سر از تن سدها بیگناه و باگناه جدا می‌کردند و از هیچ‌کس و هیچ چیز پروا نداشتند. اکنون چه شده که یکی از همان شاهان از پرسندگان احتمالی! می‌ترسیده؟ وانگهی چه نیازی به این کار بوده است که نگاره‌ی چهره‌ی همسر خود را بروی سکه بزند؟

سوم آنکه: ابن عبری می‌گوید: "برخی از ایشان (رایزنان شاه) پیشنهاد کردند که پیکر شیری را نگاشته (پیکر شیر از دویست سال پیش بر روی پرچم‌ها و ساختمانها نگاشته شده بود) و روی آن رخسار همچو خورشید آن زن بنگارند، که اگر کسانی به جستجو برخاستند!! و پرسش‌هایی رفت! گفته شود که زاد روز پادشاه در برج اسد است."

اگر براستی چنین می‌بود، همان نقش "شیر" بس بود، دیگر نیازی به خورشید نبود. زیرا برج اسد، یعنی خانه‌ی شیر. یعنی باز هم پرسندگان (بگفته‌ی ابن عبری) خرده می‌گرفتند که چرا به نقش شیر بسنده نشده و خورشیدی را هم آورده‌اید؟ مگر هنگامی که شاه تهماسب یکم صفوی نقش گوسفند را (بانگیزه‌ی آنکه در "برج حمل" زاده شده) بود بر روی پرچم و سکه‌های خود زد، خورشید را هم بالای آن آورد؟

از همه‌ی این‌ها گذشته. ده برگه‌ی روشن و استوار تاریخی در دست است که نشان می‌دهند نوشته‌ی "ابن عبری" بی‌پایه است و خورشید از نزدیک به دویست سال پیش از غیاث الدین کیخسرو، بر بالا، یا بر پشت شیر، بر روی پرچم یا سکه‌های ما، جای گرفته است و پس از او نیز، چون این نقش ریشه‌ی تاریخی و فرهنگی داشت، همچنان برجای ماند.

۱- ارزقی هروی چامه‌سرایی که در سال ۴۷۶ هجری قمری یعنی بیش از یکسد و پنجاه سال پیش از غیاث الدین می‌زیسته، و در دربار طغانشاه در خراسان بزرگ آنروزی بسر می‌برده، در چامه‌ای، از نقش خورشید (مهر) بر روی سکه‌ها سخن گفته، و سروده است.

۲- "هنری. ل. رابینو" ایران شناس انگلیسی که در سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ ترسایی کاردار دوم کنسولگری انگلیس در شهر رشت بود، در کتاب خود بنام "سکه‌ها و مهرها و نشانه‌های پادشاهان ایران" نقش سکه‌ای را که نشان "شیروخورشید" برروی آن است چاپ کرده، که تاریخ ضرب آن، سال ۶۱۱ هجری قمری است که سی و سه سال پیش از به پادشاهی رسیدن غیاث الدین کیخسرو است.

۳- اگر نگارگری بر روی سکه‌ها، با روش و شیوه اسلامی ناسازگار می‌بوده، چرا از دویست سال پیش از غیاث الدین کیخسرو، نقش "شیر" روی "درهم"های ایرانیان بود، و هیچیک از دین پژوهان و خشک اندیشان به آن خرده نگرفتند؟ (سکه‌هایی از ایران که تاریخ ضرب آنها نزدیک به دویست سال پیش از غیاث الدین کیخسرو است در موزه‌های ایران و جهان هست، که نگاره‌ی شیر بر روی آنها دیده می‌شود).

همچنین از دویست سال پیش از این پادشاه، سلطان مسعود، نقش شیر را بر روی پرچم آورد. و پس از او نیز این نگاره همچنان برجای ماند.

۴- نویسنده نقش خورشیدی را که بر روی سکه‌ای که در دوران غیاث‌الدین کیخسرو زده شده است در کتابها دیده است. چهره‌ی خورشید بر بالای شیر، بسیار زشت وبی‌ریخت است.

اگر این نگاره بگفته‌ی "ابن عبری" براستی از چهره‌ی همسر آن پادشاه کشیده شده باشد. نمایانگر آن است که وی زنی زشترو می‌بود، نه زیبا!!

۵- در کتاب منظوم "تاریخ مغول" نوشته‌ی "شمس‌الدین کاشانی" که در سال ۸۲۶ هجری قمری، درباره‌ی حمله مغول به ایران سروده شده است "ریز نگاشته" (مینیاتور)ی دیده می‌شود که گروهی از مغولان را نشان می‌دهد که با پرچم شیروخورشید ایرانی‌ها، به دروازه‌ی نیشابور آمده، و با مردم این شهر سرگرم گفتگویند. و این "ریز نگاشته" بخوبی نشان می‌دهد که پرچم آن دوران نیز شیروخورشید بوده است.

در اینکه چرا پرچم شیروخورشید ایرانی‌ها، در دست مغولان است، چیزی نوشته نشده و گمان می‌رود مغولان برای فریب ایرانی‌ها پرچم آنها را در دست دارند. زیرا پرچم چنگیز بهنگام تاختن به ایران، درفشی سپیدرنگ با نُه رشته بلند بود.

برخی از پژوهشگران درباره‌ی این ریزنگاشته. و اینکه چرا پرچمی که در دست مغولان است نقش شیروخورشید دارد، بر این باورند که مغولان بی‌فرهنگ، فریفته‌ی فرهنگ و آیین‌های ایرانیان شدند. و بویژه از دوران "سلطان الجاتیو" (خدابنده)، اثرات شگرفی از باورها و آیین‌های ایرانی در رفتار مغولان دیده شد. و برآنند که این "ریز نگاشته" مربوط به دوران حمله‌ی مغول نیست، بلکه مربوط به زمانی است که



"ریزنگاشته" (مینیاتور) ی از سده هشتم هجری قمری در زمینه‌ی حمله مغول به ایران. بر پرچمی که در دست مغولان است، نقش شیروخورشید دیده می‌شود (ازکتاب تاریخ مغول نوشته شمس‌الدین کاشانی)

آنها رنگ ایرانی بخود گرفته و نشان شیروخورشید را نیز برای پرچم‌های خود برگزیده بودند.

۶- می‌دانیم که تیمور گورکان در سالهای میان ۷۷۳ تا ۷۹۸ هجری قمری بارها به ایران تاخت و شیرازه‌ی پادشاهی ملوک باوند و دیگر زنجیره‌های شاهی را که در گوشه و کنار ایران فرمان می‌راندند، از هم گسیخت.

ولی بجز خود او که نشان پرچمش سه زُرفین (حلقه) ی در هم فرو رفته بود، دیگر شاهان زنجیره‌ی تیموری، همگی نشان پرچم و نشان سکه‌های‌شان، "شیروخورشید" بود.

و این باور نکردنی است که یک زنجیره پادشاهی بیاید، و زنجیره‌ی پیشین را براندازد، و باز هم نقش چهره‌ی همسر یکی از شاهان زنجیره پیشین را بر روی سکه‌ها، و یا روی پرچم خود نگهدارد.

بهترین گواه در این زمینه، نقش شیر و خورشیدی است که بر روی سکه‌های الجاتیو، (سلطان محمد خدابنده) که شصت و شش سال پس از غیاث الدین کیخسرو، در سدها کیلومتر دورتر از او، به پادشاهی رسید، زده شده است.

همچنین برسکه‌های غازان خان فرزند ارغون خان مغول که وی نیز شصت سال پس از غیاث‌الدین کیخسرو، شاه شد، نقش شیروخورشید دیده می‌شود. و هیچیک از اینان فرمانروای یاد شده، در آسیای کوچک که جایگاه فرمانروایی غیاث الدین بود، بسر نمی‌بردند و فرمانروایی نداشتند.

آیا سلطان محمد خدابنده و غازان خان هم نقش چهره‌ی همسر غیاث الدین را روی سکه‌های‌شان زده بودند؟!!

پس می‌بینیم که از دیدگاه زمانی، هم پیش از غیاث الدین نقش خورشید در کنار شیر بوده و هم پس از او.

۷- اکنون به دیدگاه مکانی می‌پردازیم:

کلاویخو (یا کلاویهو CLAVIJO) سفیر اسپانیا در دربار امیر تیمور، که از سال ۱۴۰۳ تا ۱۴۰۶ ترسایی (۷۸۲ تا ۷۸۵ خورشیدی) در شمال خاوری ایران بزرگ آنروزی، بویژه، در شهر سمرقند بسر می‌برده، در سفرنامه خود، به دو نکته‌ی بسیار درخور نگرش پرداخته است که از دیدگاه تاریخی در زمینه‌ی شناخت پیشینه‌ی نشان شیروخورشید، ارزشمند است.

او می‌نویسد:

... فردای آن روز، آدینه بود. بدنبال ما آمدند و ما را برای دیدن کاخ دیگری که ناتمام مانده بود، بردند. می‌گفتند که بیست سال است که این کاخ در دست ساختمان است. ولی با اینکه هر روز، کارگران در آن سرگرم کارند، باز هم هنوز به پایان نرسیده است.

این کاخی که درباره‌ی آن سخن می‌گوییم، دری داشت بسیار بلند، و در دالان آن، در دو سوی راست و چپ، تاقهایی باز می‌شد که پیرامون آنها، با کاشی‌های آبی آراسته شده بود.

در انتهای این دالان، دروازه‌ی بزرگ دیگری است که به حیاط بزرگی باز می‌شود. این حیاط سنگ فرش شده، و در چهارسوی آن، چهار تاقی‌های گرانبهایی ساخته‌اند.

این دروازه سراپا با کاشی‌های زرین و آبی، به شیوه‌ی بسیار زیبایی آراسته شده است. برفراز آن، شکل "شیروخورشید" دیده می‌شود.

عین این شکل بر فراز همه‌ی تاقهایی که پیرامون حیاط هست نیز دیده می‌شود.

این نشان "شیروخورشید" چنانکه به ما گفتند، نشان ویژه‌ی فرمانروای پیشین سمرقند بود که تیمور او را از تخت به زیر کشید.

(فرمانروای پیشین سمرقند، "جغتای خان" بود که نشان شیروخورشید دوره‌ی خوارزمشاهیان را بعنوان نشانه‌ی ویژه‌ی خود نگهداشته بود)

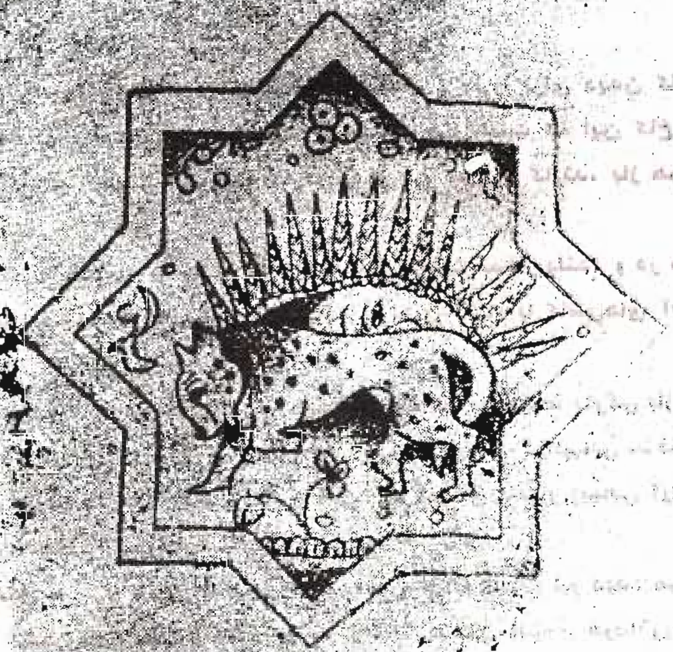
به ما گفتند که تیمور برپا کننده‌ی این کاخ است. ولی به گمان من (کلاویخو)

بعضی از قسمتهای آن را فرمانروای سمرقند که پیش از تیمور بر آن شهر فرمان می‌رانده، ساخته است. زیرا نشان شیروخورشید را که در اینجا دیدیم، نشان ویژه‌ی او بود...

می‌بینید که زمانی که تیمور به ایران تاخت، در سمرقند، نشان شیروخورشید بر سر درکاخ‌ها و ساختمان‌های بزرگ زده شده بود. و با نگرش به این که میان سمرقند و گرجستان و آسیای کوچک (ترکیه کنونی) که زیر فرمان غیاث الدین کیخسرو بود، هزاران کیلومتر راه است، نمی‌توان پذیرفت که نگاره‌ی چهره‌ی همسر غیاث‌الدین بر سر در کاخهای سمرقند که زیر فرمان او نبود، زده شده باشد.

براین پایه، بی چون وچرا این داستان ساختگی، و پدید آمده از اندیشه‌ی یک تاریخ نویس مغرض است که با غیاث الدین دشمن بوده، و بدبختانه پژوهشگر ارجمند احمد کسروی را نیز گمراه کرده است.

۸- بر روی یکی از کاشی‌هایی که در یکی از پرستشگاههای مسلمانان در خراسان



یک برگه‌ی در خورنگرش از سال ۶۶۵ هجری قمری، (۷۵۰ سال پیش) نقش خورشید نیم برآمده‌ای از پشت شیر، بر روی یک کاشی لعابدار، که در خراسان یافته شده است.

کارگذارده شده است، و تاریخ ساختن آن را شوال سال ۶۵۵ هجری قمری (۱۲۶۷ ترسایی برابر با ۶۴۶ خورشیدی) نوشته‌اند، نقش یک ستاره هشت پر، دیده می‌شود که در درون آن، شیری نگاشته شده است، و از پشت سر شیر، خورشیدی بگونه‌ی نیمرخ در حال سر برآوردن است.

اگر بدانیم که کاشی یاد شده، در زمان پادشاهی مبارکشاه فرزند "قراهلاکو" (از نوادگان چنگیز) در این پرستشگاه، در خراسان کارگذارده شده، (و این استان زیر فرمان غیاث الدین کیخسرو نبوده) و همچنین اگر دوری خراسان را از آسیای کوچک در نظر بگیریم، بی‌پایه بودن سخن "ابن عبری" روشن‌تر می‌شود.

۹- سرجان ملکوم SIR JHOAN MALCOM در کتاب خود بنام تاریخ ایران در زمینه نقش شیروخورشید می‌نویسد:

... شاهان ایران نیز از سده‌های بسیار (دور) نگاره شیروخورشید را از ویژگی‌های خود می‌شمرده‌اند. و انگیزه‌ی آن، درست روشن نیست...

... این نقش در سکه یکی از شاهان سلجوقیان قونیه (علاءالدین کیقباد، یا غیاث الدین کیخسرو) دیده شده است. چون هلاکو آن زنجیره شاهی را برانداخت، احتمال دارد (!) که خود یا فرزندانش این پیکره را به نشانه‌ی این پیروزی (!) برگزیده و از آن تاریخ ببعد، یکی از نشان‌های ایران شده باشد (!!) ...

این سخن "سرجان ملکوم" را برگه‌هایی که در برگهای پیشین کتاب از آنها یاد کردیم، رد می‌کند. از این گذشته، چگونه می‌توان پذیرفت که یک سردار تندخود و بی‌رحم مغول مانند "هلاکو"، زنجیره پادشاهی سلجوقیان قونیه را از میان بردارد، و نقش چهره‌ی همسر یکی از شاهان آن زنجیره را برای نشان رسمی خود برگزیند؟

این نیست مگرآنکه نشان شیروخورشید، یک نشان ملی تاریخی ایرانی بوده و هلاکوی مغول نیز بانگرش به این دیدگاه، زیر تأثیر رایزنی‌های ایرانیان آگاهی چون خواجه نصیرالدین توسی که پیرامون وی بودند آن را پذیرفته است.

دکتر نصرت الله بختورتاش هم بر همین باور است و در کتاب خود بنام تاریخ پرچم ایران می‌نویسد:

... بابررسی‌های مشروحی که انجام گرفت، بخوبی درمی‌یابیم که گفته‌ی او (سرجان ملکوم) درست نبوده، و این نقش را هلاکو برنگزیده، بلکه نقشی ملی و کهن بوده...

۱۰- واپسین برگه در رد نوشته‌ی "ابن عبری" لگن برنجینی است، که هم‌اکنون در موزه‌ی ایران باستان نگهداری می‌شود. این لگن از دوران سلجوقیان خوارزم (۶۳۰

تا ۵۹۰ هجری قمری، یعنی پیرامون یکسد سال پیش از غیاث الدین کیخسرو) برجای مانده است.

بردیواره‌ی این لگن، پیکره‌ی "شیروخورشید" دیده می‌شود.

****

بگذریم.

گروهی دیگر بر این باورند که چون "شیر" گذشته از نماد دلاوری و نیرومندی، نشانه‌ی ماه امرداد (برج اسد) نیز بوده، و خورشید در این ماه، در اوج توانایی، بلندی و گرمای خود است، درزمان یکی از فرمانروایان سلجوقی، یا خوارزمشاهی، گرده خورشید را بر بالای سر، یا پشت "شیر" نگاشتند، تاهمبستگی میان خانه‌ی شیر (برج اسد) را با خورشید نشان دهند. زیرا در امرداد، هم خورشید درستیغ نیرومندی در آسمان است، و هم "شیر" نماد توانمندی در زمین. و برآنند که زرتشتیان، جهان را تنها هفت سرزمین می‌دانستند، و بر این باور بوده‌اند که "ایران" در میانه‌ی این "هفت بوم" جای دارد. و چون برج اسد نیز در میان هفت اختر گردنده جای گرفته و خورشید نیز بر بالای آن قرار دارد، بر این پایه "شیر و خورشید"، ستاره‌ی این مرز و بوم و جایگاه سرزمین ایران است.

من نیز خود از این گروه بودم. ولی چندی پیش به برگه‌هایی دست یافتم که نشان می‌داد داستان قرار گرفتن خورشید بر پشت، یابالای سر شیر، ژرفایی بیش از آنچه که من و هم‌اندیشان من داشتیم، دارد و تنها به این انگیزه، نشان رسمی ایرانیان نشده است. و هماهنگی برج اسد (شیروخورشید) یکی از انگیزه‌های کوچک گزینش این نشان است.

خورشید، در باور ایرانیان

آدمیان از سده‌ها و هزاره‌های دور، خورشید را ورجاوند، پرستیدنی، و جاودانه می‌پنداشتند، و این گردونه‌ی آتشین آسمانی، جای ویژه‌ای در باور و اندیشه‌ی آدمیان نخستین داشت و آن را نماد زندگی، پاکیزگی، روشنایی، پرورش گیاهان، جاودانگی و همچنین زورمندی و سر زندگی می‌دانستند.

همین باورها بود که کیش مهری (میترائیسم) را در مغز پدران ما، جای داد.

کشور ایران، زادگاه "کیش مهری" و کانون مهرپرستان (میتراییست) های جهان بوده است و از هنگامی که آغازش بدرستی روشن نیست "آریاییان" میترا یا "ایزدمهر" را می‌پرستیدند و در گسترش این کیش می‌کوشیدند.

کومون، پژوهنده بلژیکی در کتاب خود می‌گوید: دین مهر، نزدیک به ۱۴ سده پیش از زایش مسیح، پیروانی در ایران و هند داشته است. تا جایی که حتا تیره‌هایی که بر ایران چیره شدند، و یاملت‌هایی که ایرانی‌ها آنان را زیر چیرگی خود آوردند، تا زمان پیدایی دین ترسا، و اسلام، "کیش مهری" را از ایرانیان وآریاها، می‌گرفتند و می‌پذیرفتند. "میترا" یا "میتر" یا "مهر" (که در زبان سانسکریت "میتره" و درپارسی باستان "میثرا" و در پهلوی ساسانی "میتر" گفته می‌شد) بمعنای "دوستی، مهربانی، پیمان و پیوند" آمده است.

"یوستی" میترا را " وندگر، و رابطِ میان پرتوِ آغازین، و پرتو کنونی" (یعنی پیوندگرِ میان خداوند و آدمیان) می‌داند.

در "فرگرد" چهارم "وندیداد" هنگامی که سخن از پیمان و پیوند به میان می‌آید، واژه‌ی "میتر، بمعنای "عهد و پیمان" آمده است.

بر این پایه "میتر" و "میترا" در نزد هندیان نیز، مانند "میثرا" در اوستا، "نگهبان راستی و پیمان و پیوند" است و هندیان و ایرانیان، در سرودهای خود (ودا، و، اوستا) میترا یا مهر را می‌ستایند. و از اینجا روشن می‌شود که "مهر" در نزد هر دو ملت (ایرانی و هندی) ورجاوند و در خورستایش بوده است.

هنگامی که زرتشت پدید آمد، "میترا" (ایزدمهر) را از پایگاه خدایی، به جایگاه فرشتگی پایین آورد. ولی پس از او، زمان درازی نگذشت، ودر دوران خشایارشاه، "میترا" دوباره به جایگاه خدایی رسید، و در سنگ نبشته‌های اردشیر یکم هخامنشی (فرزند خشایارشا، که او را اردشیر دراز دست هم می‌نامند) می‌بینیم که نام "میترا" را در کنار، نام "اهورامزدا" نوشته‌اند

در اینجا، گذشته از "ایزدمهر" (پیش از زرتشت) به میترای دیگری برمی‌خوریم که بر پایه‌ی باورپیشینیان در پیکر و کالبد آدمی پدید آمد. و هم اوست که بنیادگذار دین مهری، پس از زرتشت شد.

در تاریخ باورهای ایرانی می‌خوانیم که روزی فرشته "آناهیتا" که دوشیزه‌ای بی‌شوهر و دست نخورده در فرهنگ اساطیری است، در دریاچه هامون شنامیکند، و

نطفه آدمی، که "فرّزرتشت" در آن جای گرفته، و در آبهای دریاچه شناور بود، در زهدان او، جای می‌گیرد، و او را بارور می‌کند، و پس از ۲۷۵ روز، از وی کودکی زاده می‌شود که او را "متیرا" یا "میتر" یا "مهر" نامیدند. و، او، در سال ۲۴۷ پیش از زایش مسیح، (درسن ۲۵ سالگی) کیشی را بنیاد گذارد که "دین مهر" یا "میتراییسم" یا "مهرپرستی" نام گرفت. و کارهای "ایزدمهر" را (میترایی که پس از زرتشت مورد پرستش بود) پی گرفت و چهل سال مردم را به دین خود فراخواند. و همین کیش بود که در بخش بزرگی از جهان آن روز، پخش شد و سرانجام نیز در روز چهارم شهریورماه، در سن ۶۵ سالگی درگذشت.

(مهریان، "میترا" را گاه زاده سنگ، گاه زاده‌ی خورشید، گاه فرزند و گاه همتای "آناهیتا" هم می‌دانندو در کتاب "دین مهر" می‌خوانیم که مهریان دوروش درباره‌ی



نقش میترا در حال قربانی کردن گاو (نماد روزی و خواربار مردم) در درون غار از کتاب "پارس کهن" (ایران باستان) نوشته‌ی HUART CLEMENT استاد زبانهای ملی خاورزمین در انستیتوی کشور فرانسه.

خورشید داشتند. گاهی آن را با "میترا" یکی می‌دانستند و گاهی جدا از او) و این چند گانگی بانگیزه‌ی درهم ریخته شدن آموزش‌های زرتشت و میتراییسم با یکدیگر است.

از دورانهای پیش از زایش "میترای آدمی روی" این باور در میان آریاییان روا بود که سرانجام رهایی دهنده‌ای (مسیحی) خواهد آمد، و فراوانی و باروری و بهروزی را با خود خواهد آورد. و جهان را از بیماری و آلودگی و گرسنگی و تاریکی می‌رهاند.

در برگهای پیشین گفتم که مردم بر این باور بودند که خواربار و بهروزی و فراوانی بگونه‌ی گاو فربهی است که در درون غاری جای دارد. و هنگامی که میترا زاده شد، گفتند: او، همان رهایی بخشی است که ما چشم براهش بودیم. و هم او است که باید آن "گاو" را بکشد، تا روزی و بهروزی، و خواربار فراوان شود.

برپایه‌ی باور پیشینیان، "میترا" برای کشتن گاو می‌رود. ولی از سوی دیگر، اهریمن نیز، همه‌ی آسیب رسان‌ها، چون مار و کژدم و مانند اینها را به سوی گاو که گفتیم نماد روزی و خواربار مردم است، می‌فرستد، تا آن را پیش از رسیدن "میترا" نیش بزنند و گوشتش را زهرآگین کنند و بکشندش.

ولی کژدم و مار و دیگر زیان رسان‌ها، نمی‌توانند پیش از "میترا" به گاو برسند و آن رابکشند، و میترا سرانجام گاو را می‌کشد و روزی مردم فراوان می‌شود. و از آن زمان به میترای آدمی روی "میترای گاو اوژن" نیز گفته شد.

در چند برگ پیش، درباره‌ی "شیر" و اینکه ایرانیان باستان، این جاندار را نماد نیرومندی و مردانگی و سروری می‌دانستند، سخن گفته شد.

در همین کتاب به برگه‌های دیگری که از دوران هخامنشیان برجای مانده برخواهیم خورد که نشان می‌دهند پیوند تنگاتنگی میان پیکره‌ی "شیر" و "میترا" وجود دارد.

آیا نقشی را که در زیر پله‌های کاخ آپادانای تخت جمشید می‌بینیم (که شیری دارد گاوی را می‌درد) و نقشی را که در اینجا می‌بینید، این گمان را استوارتر نمی‌کند که میان باور ایرانیان در زمینه‌ی کشتن گاو بدست میترا، و این کنده سنگ‌ها که شیری دارد گاوی را می‌کشد، یک پیوند استوار تاریخی و فرهنگی و آرمانی وجود دارد؟

به این سینی سفالین که از سده چهارم پیش از زایش مسیح برجای مانده بنگرید، همان نقشی را در یاد شما زنده می‌کند که در پهلوی پله‌های کاخ آپادانای تخت جمشید کنده شده.

آیا اینکه دربسیاری از سنگ نبشته‌ها و آوند (ظرف) های بجای مانده از ایران کهن، نقش شیر در حال کشتن گاو را می‌بینیم معنای ویژه‌ای ندارد؟ و باید از آن سرسری گذشت؟

به حالت گاو در دو نگاره (کشتن آن بدست میترا و کشتن آن از سوی شیر) بنگرید. می‌بینند که هماهنگی ویژه‌ای در نقش گاو، در هر دونگاره وجود دارد، و درست همانند یکدیگرند.

آیا این، اتفاقی است؟



سینی سفالین، بازمانده از سده چهارم پیش از زایش مسیح. شیری دارد گاوی را که نماد روزی و گستردگی است می‌درد.
از کتاب "ایرانیکا آنتیکا" نوشته‌ی "ل. واندن برگ" از انتشارات "ژ. گیرشمن"

اکنون بد نیست به این نگاره نیز که "مهرخشایارشا" است بنگرید.

چنانکه می‌بینید، در این مهر، شیری در حال راه رفتن است و بر پشت شیر، "آناهیتا" (مادر میترا) ایستاده است.

دسته‌ای بر این باورند که چون خشایارشا پیروکیش مهری بود، این خود او است که تیروکمان در دست سوار بر شیر است، و گروهی دیگر از پژوهندگان اروپایی برآنند که او "میترا" است که برپشت شیر ایستاده است. (باور کسانی که او را "آناهیتا" می‌دانند، از دو باور دیگر استوارتر است.)

با نگرش به برگه‌هایی استوار دیگری که در دست است، بی‌گمان آنکه سوار برپشت شیر است "خشایارشاه" نیست. و چنانکه در برگهای آینده خواهیم دید، "آناهیتا" یا "میترا" سوار بر شیر است.



مهری که از زمان هخامنشیان برجای مانده، که کسی را با تیروکمان سوار بر شیری نشان می‌دهد.
پژوهندگان برآنند آنکه سوار بر شیر است "میترا" یا "آناهیتا" است. و مهرباد شده نیز، مهر خشایارشا است.

در درازای تاریخ کشورمان هر چه بیشتر جستجو می‌کنیم، بیشتر به این حقیقت برمی‌خوریم که پدران ما، "خورشید" را برتر از دیگر "خدایگونه"ها شمرده، و آن رانشانه‌ی بی‌مرگی، برتری و نیرومندی می‌دانستند.

همچنین می‌دانیم که "میترا" (یا، ایزدمهر) را خدای روشنایی و نیرومندی دانسته، "خورشید" را نماد و سمبول او می‌شمردند و برآن بودند که "خورشید"، یا "مهر" یا

"میترا" با هزار گوش و ده هزار چشم، سراسر گیتی را زیر نگرش دارد. و در بسیاری از نوشته‌های کهن، از "میترا" بنام "ایزدآفتاب" نیز یاد شده است. و بهمین انگیزه، در زبان پارسی به خورشید، "مهر" هم گفته می‌شود که نام دیگر "میترا" است.

فرانتس کومن FRANZ CUMONT پژوهشگر بلژیکی در کتاب خود بنام "رازمیترا" می‌نویسد:

... پیروان میترا مانند ایرانیان باستانی "خورشید" را می‌ستودند. و والاترین نیروهای طبیعت را "آتش" می‌دانستند، که در هر پیکری که آشکار گردد، ستودنی و ستایش کردنی می‌شود.

بهمین انگیزه در آتشکده‌ها و در "مهرآبه"ها، آتش می‌افروختند و سپس به ستایش می‌ایستادند.

از سوی دیگر باید دانست که برای پذیرفته شدن در کیش مهری و رسیدن به جایگاه رهبری این کیش می‌باید از هفت پله‌ی ورجاوند گذشت. و پس از گذرانیدن هر پله، داوخواه را با روش‌های ایرانی، چندبار می‌شستند، بجز پله‌ی چهارم که "پله‌ی شیر" بود.

مهریان بر این باور بودند که "شیر" همانند خورشید نشانه‌ای از آتش در درون خود دارد. و به پیروی از همین باور، "شیر" را درخور ستایش می‌دانستند. و آن گروه از داوخواهان را که به پله‌ی چهارم (شیر) می‌رسیدند، دیگر با آب نمی‌شستند. چون بر آن بود که "آتش درون پیکر شیر"، خود، پاک کننده است. و بجای آب، روی دستهای کسی که به پله چهارم رسیده بود، انگبین می‌ریختند و روی زبان او نیز انگبین می‌مالیدند.

فرانتس کومن در کتاب خود می‌نویسد:

... چون شیر نشان‌هایی از آتش در نهاد خود دارد (مهریان) از بکار بردن آب در این پله چشم می‌پوشیدند و این بود که انگبین را روی دستها و زبان داوخواه می‌مالیدند.

در خورنگرش است که پله‌ی ششم، از پله‌های ورجاوند "میتراییسم" (خورشید) نام داشت و در این پله هم، داوخواهان (بانگیزه‌ی پاک بودن خورشید) از شستن با آب معاف بودند.

(بگفته‌ی دیگر، پله‌های "شیر" و "خورشید" پله‌های از بنیاد پاک و ستودنی بودند) آیا جای گرفتن شیروخورشید (یعنی این دو نماد پاکی و ستودنی در کیش

میتراییسم) بر روی پرچم ما نشانه‌ی نفوذ این کیش در گزینش این نگاره‌ها نیست؟ بهرروی.

پس از گذشتن از پله هفتم که "پدر" نام داشت، آیین رسیدن به پایگاه رهبری میتراییست‌ها بدینگونه به انجام می‌رسید که در درون غاری، با آهن داغ، پیشانی داوخواه را "مهر" می‌کردند، و وی تا روز مرگ، رهبری آیین مهری را بعهده داشت.

حافظ می‌گوید:

گوهرمخزن اسرار، همان است که بود   حقه‌ی "مِهر" بدان مُهرونشان است، که بود

و در جای دیگر می‌سراید:

برجبین نقش کن از خون دل من، خالی   تا بدانند که قربان تو کافرکیشم

شگفتی‌آور آنکه این چامه‌سرای ایرانی که می‌گویند "قرآن" را با چهارده روایت از بر بود، به کیش مهری نه تنها آشنایی، بلکه دلبستگی داشت و در این سروده‌ی درخورنگرش خود می‌گوید:

یادباد آنکه نهانت نظری باما بود   رقم "مهر" تو، از چهره‌ی ما، پیدا بود
یادباد آنکه صبوحی زده درمجلس انس   جز من و یار، نبودیم و، خدا با ما بود
یادباد آنکه خرابات‌نشین بودم ومست   وانچه درمسجدم امروز کم است، آنجا بود

بانگرش به گفته‌ی "یوستی" که "میترا" را "پیوند گرمیان آدمی و آفریدگار" می‌داند، سخن حافظ که می‌گوید:

"جزمن و یار، نبودیم و خدا با ما بود"، درخورنگرش است. آیا خواست این چامه‌سرای باریک اندیش از واژه "یار"، میترا، نیست؟

چرا حافظ افسوس دوران کهن را می‌خورد، و سخن از "رقم مهر" گذشتگان برچهره‌ی خودمی‌گوید؟

حافظ در "مسجد" چه کم داشت که دریغ آن را می‌خورد و از گذشته یاد می‌کند؟

سخن از حافظ رفت و برخی از چامه‌هایش که بروشنی، بوی "مهرپرستی" (میتراییسم) می‌دهد.

دکتر حسینعلی هروی در کتاب خود بنام "شرح غزلهای حافظ" می‌نویسد:

... شک نیست که حافظ به دین مهرپرستی و مراسم آن، بی‌توجه نیست و در موارد

مختلف گوشه چشمی به آن دارد.

چنانکه در بیت زیر، نقش کردن خال بر چهره، در یک معنا، همین "رقم مهر" را در نظر داشته.

برجبین نقش کن از خون دل من خالی   تا بدانند که قربان تو کافر کیشم

دکتر هروی در بخش دیگری از کتاب خود می‌نویسد:

... در این که حافظ به مهرپرستی توجه داشته، و درجاهای بسیار به مراسم و اصطلاحات آن اشاره دارد، چنانکه کلمه "مهر" را، حتی در آن جاها که در معنای محبت است طوری بکار می‌برد که به خورشید نیز ایهام دارد، تردید نیست.
ولی به گمان نگارنده (دکتر هروی) اینها دلیل آن نیست که او، کیش مهرپرستی داشته است...

درحالیکه هاشم رضی، پژوهشگر سرشناس در برگ ۱۱۲ از کتاب خود بنام "آیین مهر" (میترائیسم) بروشنی حافظ را پیرو کیش مهری دانسته و می‌نویسد:

... شکی نیست که این غزل حافظ (برجبین نقش کن از خون دل من خالی...) با توجه به آیین مهر، که خود از سالکان آن بوده، سروده شده است...

برای آنکه اندکی بیشتر به روش حافظ در زمینه‌ی دلبستگی یا پیروی او از آیین مهر آشنا شویم، یکی - دو - سه بیت از غزلهای گوناگون او را در اینجا می‌آورم و داوری را به خوانندگان وا می‌گذارم.

تنم از واسطه دوری دلبر بگداخت   جانم از آتش "مُهر" رخ جانانه بسوخت

که "آتش مهر"، کنایه از مهر کردن پیشانی داوخواهان با آهن گداخته است که به آن "خال مهر" هم می‌گفتند.
در جای دیگر می‌گوید:

این نقطه‌ی سیاه که آمد مدار نور   عکسی است در حدیقه‌ی بینش ز خال تو

که خواست حافظ از "مدارنور" پذیرش کیش مهری است.

و باز در جای دیگر می‌سراید:

شست وشویی کن وآنگه به خرابات خرام   تا نگردد ز تو این دیر خراب، آلوده
به طهارت گذران منزل "پیری" ومکن   خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده

می‌دانیم که آب در آیین میترائیسم دارای ارج و ارزش فراوان بوده و آناهیتا را فرشته‌ی موکل بر آبهای جهان می‌دانستند.
هاشم رضی می‌نویسد:

... یکی از آداب مهری دینان شست و شو و غسل بود. و چانکه در مهریشت نیز آمده است، برای شرکت در مراسم ستایش مهر، افراد ملزم بودند تا مدت چند شبانه‌روز مطابق با آدابی، خود را شست و شو دهند و متحمل ضربات تازیانه گردند...

همچنین فراموش نکنیم که داوخواهان رسیدن به ستیغ کیش مهری می‌بایست از هفت منزل (پله) بگذرند که پله (منزل) هفتم یا واپسین پله‌ی آن "پیر" نامیده می‌شد و این چامه حافظ که می‌گوید: "به طهارت گذران منزل "پیری" و مکن - خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده" دقیقاً، اشاره‌ی به واپسین منزل از پذیرش کیش مهری است.
این جستار را با چامه‌ی دیگری از حافظ پایان می‌دهم که میگوید:

بردلم گرد ستم‌هاست خدایا مپسند   که مکدر شود آیینه‌ی "مِهرآیینم"

بگذریم.
در بخش چهارم از "مهریشت" اوستا، چنین می‌خوانیم:

... "مهر" را می‌ستاییم که دارای دشتهای گسترده است. از سخن راستین آگاه است. نخستین ایزد مینوی است که پیش از سربرآوردن خورشید تیز اسب، از بالای کوه هرا برآید، و از آنجا "مهر" بسیار توانا، همه‌ی خانه‌ها و سراهای آریایی را می‌نگرد...

برپایه‌ی این نوشته‌ی اوستا، درمی‌یابیم که: زرتشت، همبستگی میان "میترا" و "خورشید" را پذیرفته است. و در بخش‌های دیگر اوستا، از آن یاد می‌کند.
در ادبیات "مزدیسنا، یشت‌ها" جلد یکم، نوشته‌ی ابراهیم‌پور داوود، از زبان "کریتوس CORITUS می‌خوانیم که:

... خورشید، نشانه‌ی پادشاهی و چهرگی ایران بوده، و در بالای چادر شاهان چهره‌ی خورشید که از بلور ساخته شده بود، می‌درخشید...

ایرانیان از دوران باستان تا امروز نام بسیاری دختران و پسران خود را با نام "خور"، یا "مهر" می‌نامیدند. مانند: مهری. مهرناز. مهرداد. میترا. مهرزاد. مهران. مهروش. مهراب. مهرنوش. خورشید. خوروش. مهرشید. ایرانمهر. آذرمهر. مهربانو. مهردخت. مهرآسا. مهرانگیز. مهرنوش. مهربان و...

همچنین در بسیاری سنگ نوشته‌های کهن، نگاره‌ی "آدمی را نگاشته‌اند که سر خورشید دارد" و بر سر در گرمابه‌های ایرانی تا چند دهه‌ی پیش نیز، نقش آدمی را با سرخورشید، می‌نگاشتند. و بیشتر شاهان ایرانی و رومی که کیش مهری داشتند، بر روی کلاه خود و فرزندان خویش، تاجی خورشید گونه را نصب می‌کردند.

حافظ میگوید:

بند برقع بگشا، ای مه "خورشید کلاه"　　تا چو زلفت سر سودازده، در پا فکنم

بررسی‌های تاریخ دانان و پژوهندگان، بویژه "ذبیح بهروز" نشان می‌دهد که کیش مهری از سوی ایرانیان به امپراتوری روم نیز راه یافته و حتا به آفریقا رفته و با دگرگونی‌هایی، کیش رسمی آنان شده است.

(ولی ساسانیان با کیش مهری سرناسازگاری داشتند و به پیروی از دین زرتشت بسیاری از مهریان را کشتند، و بر پرچم و کلاه آنان نقشی که نمایانگر دلبستگی نماد این کیش باشد دیده نمی‌شود)

در سنگ نوشته‌ی اردشیر سوم هخامنشی در تخت جمشید اینگونه آمده است.

... اهورامزدا، و "بغ میترا" (میترای پرستیدنی)، مرا و کشور مرا و آنچه را که کرده‌ام نگاهدارند...

برسنگ نوشته‌ی اردشیر دوم هخامنشی در شوش چنین می‌خوانیم:

...این ایوان را داریوش از نیاکان من بنا کرد. سپس در زمان اردشیر پدر بزرگ من، در آتش سوخت. و من به خواست اهورامزدا و آناهیتا (همزاد، یا، مادر میترا) ومیترا دوباره ایوان را ساختم...

در جستاری که در این چند برگ داشتیم، چند بار سخن از آناهیتا" رفته است.

آناهیتا کیست؟

"آناهیتا" (که یونانیان او را "ونوس" و تازیان "زهره" می‌نامند) **فرشته و** خدایگونه‌ی بسیار زیبا و خوش پیکری است که وی را نگهبان آبهای گیتی و باران می‌دانستند.

زرتشت در اوستا، او را بگونه‌ی دوشیزه‌ای بسیار زیبا و خوش پیکر وصف کرده است. و دانستیم که میتراییست‌ها بر این باورند که "میترا" فرزند "آناهیتا" و یا همزاد او است.

همچنین شایسته است بدانیم که برپایه‌ی یک باور کهن "آناهیتا" (یا، زهره) در آسمانها برای خدایگونه‌ها، چنگ (یا ارغنون، و یا، عود) می‌نوازد.

حافظ میگوید:

در آسمان چه عجب گر بگفته‌ی حافظ　　سَماع "زهره" به رقص آورد مسیحا را

و در جای دیگر می‌سراید:

در زوایای طربخانه جمشید فلک　　ارغنون ساز کند "زهره" به آهنگ سماع

و باز میگوید:

زهره سازی خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت
کس ندار ذوق مستی، می‌گساران را چه شد؟

و... سرانجام باز هم از حافظ می‌خوانیم که این بار، با نام "ناهید" از این فرشته یاد می‌کند و می‌سراید:

غزلسرایی "ناهید" صرفه‌ای نبرد　　در آن مقام که حافظ برآورد آواز

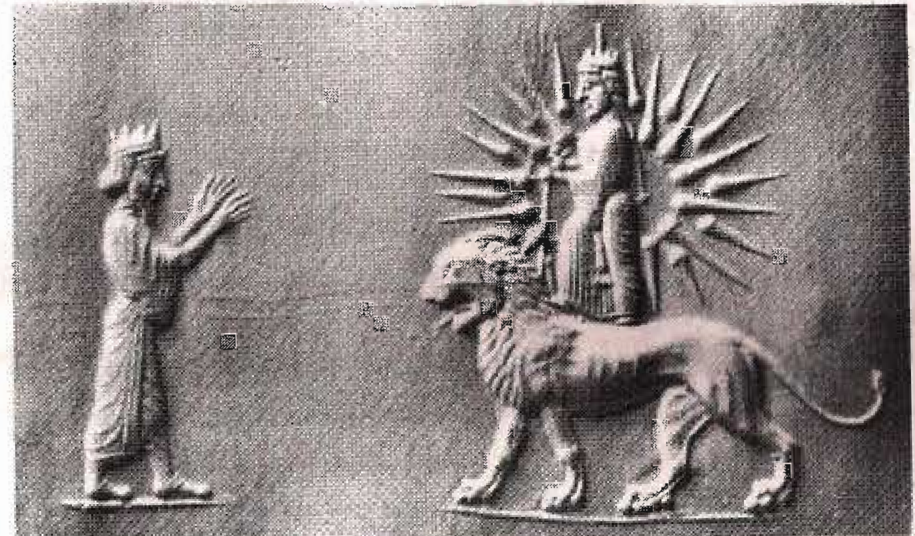
****

احمد آجودانی، در کتاب خود بنام "دین مهر" می‌نویسد:

... درمهرپرستی، خورشید پایه‌ای بس والا دارد، چندان که برخی گمان کرده‌اند که

ایرانیان، خورشید پرستند. ولی درباور ایرانیان "شید" (نور) است که بزرگترین آفریننده‌ی همه چیزاست و خورشید تنها بازتابی از خداوند است.

بانگرش به اینکه "خورشید" نماد "میترا" است. و با نگرش به اینکه "میترابیسم" کیش ایرانیان بسیار کهن نیاکان ما بوده است، بی‌گمان پس از تاختن تازیان به ایران، پدران ما، که از سویی دلبستگی دیرینه به خورشید و مهر داشتند، و از سویی دیگر نقش تندیس آدمی، آنهم ایزد، یا فرشته‌ای که نماد کیش دیگری بجز دین اسلام بود، برروی پرچم ناروا شناخته شد، بجای تندیس "میترا" نماد او را که گرده‌ی خورشید بود، برپشت شیر سوار کردند و نشان "شیروخورشید" از آنهنگام دوباره پدید آمد و بر روی پرچم‌ها رفت.



برگه‌ی بسیار ارزشمندی که از سده چهارم پیش از زایش مسیح (۲۴۰۰ سال پیش) بجای مانده و در موزه‌ی "ارمیتاژ" لنین گراد نگهداری می‌شود.

خشایارشا (یا اردشیر دوم) را در حال نیایش، و ستایش "آناهیتا" که سوار بر شیر است نشان می‌دهد.

به خورشیدی که بر پشت او است بنگرید.

برگه‌ی بسیار ارزشمند دیگر، لوح زرینی است که از دوران هخامنشیان برجای مانده و شاه هخامنشی را در حال ستایش "آناهیتا" (مادر میترا) نشان می‌دهد.

این لوح، از سده چهارم پیش از زایش مسیح (۲۴۰۰ سال پیش) برجای مانده و

هم‌اکنون در موزه‌ی لنین گراد (پتروگراد کنونی) نگهداری می‌شود، و نویسنده نگاره‌ی آن را از برگ ۱۱۵ کتاب "ایرانیکا آنتیکا IRANICA ANTIQUA" (ایران کهن) برداشته است. و آنکه بر پشت شیر ایستاده "آناهیتا" است.

نکته درخور نگرش، خورشیدی است که در کنار آناهیتا به پشت شیر، پرتو می‌افشاند. (فراموش نکنیم که خورشید یا "مهر" نماد میترا است).

آیا این لوح زرین، مادر شیروخورشیدهای کنونی ایران نیست؟ و آیا دهها نکته در این لوح نهفته نیست؟

باز هم یادآور می‌شود که پس از تاختن تازیان به ایران، پیشینیان ما، ناگزیر پیکره‌ی آناهیتا، را برداشتند، و تنها "خورشید" نماد میترا را برپشت این جانور نگهداشتند.

گذشته از این لوح. در آسیای کوچک (ترکیه کنونی) که در دوران هخامنشیان زیر چیرگی ایرانیان بود، مهری بدست آمده که به شکل استوانه ساخته شده است. و پژوهندگان آن را مربوط به دوران اردشیر دوم (۲۴۰۰ سال پیش) می‌دانند.

در این مهر که در موزه‌ی "ارمیتاژ" لنین‌گراد نگهداری می‌شود نیز، اردشیر دوم را نشان می‌دهد که با بازوان گشاده، سرگرم ستایش "آناهیتا" است که بر پشت شیری ایستاده و پرتوهای خورشید از پشت او، به هر سوی می‌تابد.

برگه‌ی درخور نگرش دیگر، کنده‌کاری بر روی یک سینی سیمین است که از سده‌ی دوازدهم ترسایی (هشتسد سال پیش) بجای مانده، و در موزه‌ی مسکو نگهداری می‌شود.

در این کنده‌کاری "آناهیتا" (ناهید، یا زهره) که او را چنگ نواز آسمانها می‌دانند، برپشت شیر سوار، و سرگرم نواختن ساز است. آیا بجای آناهیتا (مادریا همزاد میترا) نقش خورشید (مهر) جایگزین نشده است؟

روانشاد دکتر "بهرام فره‌وشی" در برگ ۱۸۲ از کتاب خود بنام "ایرانویج" به نقل از "آئلین AELIAN" پژوهشگر سده دوم پس از زایش مسیح (۲۳۵ تا ۱۷۵ ترسایی) می‌نویسد:

... در سرزمین "ایلام" پرستشگاهی برای آناهیت (آناهیتا) وجود دارد که در آنجا، شیران اهلی نگهداری می‌شوند. این شیرها به پیشواز کسانی که به پرستشگاه می‌روند، می‌آیند و برای آنان، دم می‌جنبانند. و اگر بهنگام خوردن خوراک آنها را فرا بخوانند مانند میهمان فرامی‌رسند، و پس از خوردن، با وضعی آرام و زیبنده بازمی‌گردند.

براستی چه پیوندی میان آناهیتای ارغنون نواز، با "شیر" می‌تواند باشد؟ و چرا در

پرستشگاه آناهیتا "شیران رام شده" نگهداری می‌شوند؟

اگر به "مهرخشایارشا". و لوح زرین بجای مانده از اردشیر دوم هخامنشی و این کنده‌کاری و گفته‌ی آئلین درباره‌ی شیران پرستشگاه آناهیتا در ایلام بنگریم. برای‌مان روشن می‌شود که "خورشید" جای میترا و آناهیتا را گرفته و برپشت شیر سوار شده است.



"آناهیتا" برپشت شیر، در حال نواختن ساز.

این نقش از برگ ۸۳ کتاب "ابزار موسیقی در زمان ساسانیان، نوشته "مارسل گیلمن" گرفته شده است.

آیا اینکه ایرانیان همیشه چهره‌ی خورشید را با چهره و ریخت یک "زن" می‌کشند، و در گفتار و زبان ما، واژه‌ی "خورشیدخانم" بکار می‌رود، دارای راز و رمز ویژه‌ای نیست؟! و آیا وابستگی این گویال (کره) درخشان را به آناهیتا ومیترا نمی‌رساند؟

بگذریم. "موسیولانگله" MIT . LANGLES که در دوران فتحعلی‌شاه به ایران آمده

بود کتابی درباره‌ی ایران نوشته، و این کتاب در سال ۱۸۱۷ ترسایی (۱۱۹۰ خورشیدی) در پاریس چاپ شده است.

هنگامی که او در نوشته‌ی خود، از پرچم ایران و نشان شیروخورشید سخن می‌گوید، آن را "مهروشیر" می‌نامد. و "مهروشیر" را یادگاری از ایران باستان می‌داند.

آیا این اتفاقی و تصادفی است که یک پژوهنده بیگانه، از خورشید، با نام "مهر" و از "شیروخورشید" با نام "مهروشیر" یاد کند؟ و آیا بی‌دلیل این نشان را بازمانده ازدوران باستانی ایران می‌نامد؟

بهرروی، آنچه که روشن است این است که خورشیدی که در سالهای میان ۵۵۰ تا ۶۰۰ هجری قمری (۵۳۰ تا ۵۸۰ خورشیدی) یعنی پیرامون دویست سال پس از "شیر" برروی پرچم ایرانیان پس از اسلام آمد، و بر بالای سر شیر جای گرفت، دارای یک ریشه‌ی ژرف تاریخی و فرهنگی است. و این کار، سرسری انجام نشده.

پرچم ایران در دوران صفویان

در بررسی خود، به دوران صفویان می‌رسیم.

می‌دانیم که صفویان تیره‌ای بودند که گرداگرد دویست و سی سال، بر ایران فرمان راندند. و ارتشی بس نیرومند و همبسته را سامان دادند، و کشور ما را یکپارچه کردند.

دوران فرمانروایی آنان از ۸۸۱ تا ۱۱۱۳ خورشیدی (۲۳۲ سال) بود و شاهان این زنجیره به ترتیب ۱- شاه اسماعیل یکم ۲- شاه تهماسب یکم ۳- شاه اسماعیل دوم ۴- سلطان محمدخدابنده ۵- شاه عباس یکم ۶- شاه صفی ۷- شاه عباس دوم ۸- شاه سلیمان یکم ۹- شاه سلطان حسین ۱۰- شاه تهماسب دوم ۱۱- شاه عباس سوم (که شاه تهماسب دوم و شاه عباس سوم، تنها نامی از پادشاهی داشتند و زنجیره صفویان در زمان شاه سلطان حسین، بدست محمود افغان برافتاد، وپس از آن نیز، "نادر" همه‌کاره بود.)

بهرروی، صفویان، فرزندان شیخ جنید (که از نوادگان شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود) بودند.

دکتر بختورتاش در کتاب "تاریخ پرچم ایران" می‌نویسد:

... شیخ جنید، افزون بر نیروی روحانی، نیروی سیاسی و نظامی نیز داشت...

... بر پرچم "شیخ جنید" نیای پادشاهان صفوی، نقش "شیروخورشید" بوده و این شیخ در سال ۸۶۰ هجری قمری (۸۳۴ خورشیدی) درگذشته است. و به این ترتیب می‌توان گفت که پیش از سال ۸۶۰ هجری قمری، و در اواسط قرن نهم، بیرق

Le chah de Perse Agha Mohammad Khan Kadja au siège de Tbilissi en 1795

آقا محمدخان در کنار پرچم شیر و خورشید بهنگام تک و تاخت به گرجستان (به برگ ۵۹ بنگرید)

"شیروخورشید" در ایران بکار می‌رفته و پرچم عمومی کشور بوده است.

می‌بینیم که نشان شیروخورشید، دیگر یک نشان ملی شده بود، و با دگرگون شدن زنجیره‌های پادشاهی، این نقش دگرگون نمی‌شد.

همانگونه که خوارزمشاهیان و سلجوقیان و تیموریان و صفویان، همه، این نشان را پذیرفتند و بر پرچم‌ها و سکه‌های خود نگاشتند.

در میان شاهان صفوی، تنها شاه اسماعیل یکم. و شاه تهماسب یکم، بر روی پرچم‌شان پیکره "شیروخورشید" را نداشتند. (پرچم شاه اسماعیل یکسره سبز رنگ، و بر بالای آن نقش "ماه" نهاده شده بود.)

قاسمی گنابادی در این باره می‌گوید:

علم‌های سبزش ستون سپهر مه‌رایت، آیینه‌ی ماه و مهر

شاه تهماسب یکم نیز چون در فروردین ماه (برج حمل - گوسفند-) زاده شده بود، دستور داد، نشان شیروخورشید بر روی پرچم نباشد، و بجای آن نقش گوسفند را بنگارند و بر سکه‌های این پادشاه نیز نقش "گوسفند" زده شده است.

ولی همانگونه که گفته شد، بجز این دو پادشاه از زنجیره‌ی صفویان، نقش شیروخورشید، هم برروی پرچم ایران، و هم بر روی سکه‌های روا در زمان آنان دیده می‌شود. با این ویژگی که گاه "شیر" نشسته است، گاه ایستاده، گاه نیمرخ، و گاه رویش به سوی بیننده است.

همچنین گاه خورشید بر پشت این جانور چسبیده، و گاه جدا از آن است.

با اینکه در بیشتر برگه‌های تاریخی آمده است که رنگ پرچم صفویان یکسره سبز بود، و "شیروخورشید" را بر روی آن زردوزی می‌کردند با اینهمه "ژان شاردن" JEAN CHARDIN فرانسوی که در سالهای ۱۰۴۳ تا ۱۰۵۶ خورشیدی (برابر با ۱۶۶۴ تا ۱۶۷۷ ترسایی) که دوران پادشاهی شاه سلیمان یکم صفوی بود، در ایران بسر می‌برد، درباره‌ی پرچم این زنجیره از پادشاهان می‌نویسد:

... بیرق‌های آنها نوک تیز و باریک است و به همه‌ی رنگها با پارچه‌های گرانبها ساخته شده.

روی این بیرق‌ها، یا آیه‌هایی از قرآن می‌نویسند، یا شمشیر دو سرعلی، و یا شیری است که خورشیدی را به پشت دارد...

او، همین سخن را درباره‌ی سکه‌های روا در دوران صفوی گفته و نوشته است:

... سکه‌های مسین در یک رو، نقش بیرق ایران را دارد که شیری است با خورشید تابانی برپشت. و در روی دیگر، زمان و نام جایی که سکه در آنجا و در آن زمان زده شده است، نوشته شده...

با نگرشی ساده به نوشته "ژان شاردن" و با برگه‌های دیگری که از سنگ نبشته‌ها و نگاره‌های نگارگران در موزه‌ها در دست است، این نکته نیز روشن می‌شود، که پرچم‌های ما، تا زمان قاجاریان، مانند پرچم‌های تازیان سه‌گوش بوده، نه چهارگوش.

در کتابی که "توماس هربرت" THOMAS HERBERTE جهانگرد انگلیسی که در سال ۱۰۳۶ قمری (برابر با ۱۰۰۵ خورشیدی در زمان فرمانروایی شاه عباس یکم) سفری به ایران و هند کرده، نوشته است، یادآور می‌شود که نشان شیروخورشید، نشان نیم رسمی شاهان صفوی است و این نشان بر پرچم و سکه‌های شاهان زنجیره‌ی یاد شده بسیار دیده می‌شود.

همچنین جهانگرد دیگری بنام "موریس هربرت" MAURICE HERBERTTE که این یکی فرانسوی است، در کتابی که بنام "فرستاده‌ی ایران به دربار لویی چهاردهم" نوشته، نگاره‌ای از "محمدرضابیک" سفیرشاه سلطان حسین صفوی آورده، که وی را سوار براسبی نشان می‌دهد. و در پشت سر او، پرچم ایران که شیری نیمرخ، با خورشید که بر پشت دارد، دیده می‌شود.

بااینهمه، در هیچیک از نگاره‌ها، سکه‌ها، نوشته‌ها، سنگ نبشته‌ها و قالیچه‌های بافته شده تا زمان قاجاریان، نقشی از شمشیر در کنار، یا در دست شیر، دیده نمی‌شود، و هنوز تنها "شیروخورشید" را می‌بینیم.

جستار خود را در زمینه پرچم و سکه‌های صفویان (که به آن فلوس می‌گفتند) با چامه‌ای از نویدی شیرازی پایان می‌دهم.

آوردن زر، بدست آسان نبود خوابیده بروی هرفلوسی "شیر"ی

"نادر" و پرچم سه رنگ

پس از صفویان، به "نادر" می‌رسیم. این مرد خود ساخته، که از دل مردم

برخاست، با کوششی شگفت آور، توانست ایران تکه پاره شده، و درهم ریخته‌ی پایان دوران صفویان را دوباره یکپارچه و نیرومند کند، و ارتشی را پدید آورد که از سوی جنوب تا دهلی بتازد، و در شمال تا خوارزم و سمرقند و بخارا و خجند، پیش برود، از باختر تا موصل و کرکوک و بغداد را زیرپا بگذارد و از سوی خاور تا نزدیکی مرز چین را زیر چیرگی بگیرد.

در زمان پادشاهی نادر، دگرگونی در خور نگرشی در پرچم ملی و نظامی ما، پدید آمد، و درفش ایران که از پس از دوران ساسانیان، تازمان این پادشاه، همیشه یک رنگ (سبز یا سرخ و یا سیاه) بود، دارای سه رنگ "سبز و سپید و سرخ" با هم، شد.

"سرمارتیمر دیوراند" در کتابی که بنام "نادرشاه" نوشته، چنین می‌گوید:

... تخت نادر" چند گام از زمین بالاتر است و یک چتر زرین بر آن افراشته‌اند که آویزه‌های زرین دارد. و بر هر سوی تخت، یک شیر زرین ایستاده است.

پشت سرآن، درفش بلندی که پرچم پادشاهی نامیده می‌شود قرار گرفته، و از ابریشم سرخ و زرد، و مطرز به نشان "شیروخورشید ایران" است.

می‌بینیم که نقش "شیروخورشید"، بر روی پرچم نادرشاه زده شده است. ولی فراموش نکنیم که همانگونه که "مارتیمردیوراند" نوشته، این درفش، درفش شاهی است نه درفش سپاهی و ملی.

درفش سپاهی و ملی ما، در دوران نادر، چنانکه در پیش گفته شد از سه رنگ "سبز، و سپید و سرخ" درست شده بود که در روی زمینه‌ی سپید آن شیری بگونه‌ی نیمرخ در حال راه رفتن به سوی چوب پرچم بود. و خورشیدی نیم برآمده، بر پشت داشت، که در درون گرده‌ی خورشید نوشته شده بود "الملک لله" (پادشاهی و کشور، از آن خداوند است).

برگه‌ی دیگری در دست است که شکل و ریخت پرچم نادری را روشن می‌کند.

در "نازک نگاری" (مینیاتوری) که در پشت پوشانه (جلد) کتاب "نزهت الارواح" در آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه، بدستور امیرکبیر چاپ شد، میدان جنگ نادرشاه و محمد گورکانی، پادشاه هند نگاشته شده است. و در آن نگاره، پرچم‌هایی در دست سپاهیان ایرانی است، که سه گوش هستند.

زمینه‌ی آنها سپید است و در پهلوی بالایی سه گوش، نواری سبز رنگ، و در پهلوی پایینی آن، نواری سرخ رنگ دوخته‌اند.

در میان درفش (بر روی زمینه‌ی سپید) شیری با دم افراشته، بصورت نیمرخ به

سوی چوب پرچم دارد راه می‌رود. و خورشیدی از پشت شیر، سر بیرون کرده، و در درون گرده‌ی خورشید نوشته شده است. "اَلمُلکُ لِلّه".

این نگاره پر ارزش را در ماهنامه وزارت امور خارجه (شماره ۲- دوره دوم) نیز چاپ کرده‌اند.

همچنین بربالای فرمانهایی که نادر در سالهای پایان زندگی خود صادر می‌کرد، مهری به شکل ترنج زده می‌شد، که شیری نیمرخ را با خورشیدی برپشت نشان می‌داد و درست همانند نقشی که بر روی درفش‌های آن زمان، دیده می‌شد، واژه‌ی "الملک لله" در میانه‌ی خورشید، کنده شده بود.



نقش مُهری که نادرشاه، بربالای فرمان‌های خود، در سال‌های پایانی زندگی خویش می‌زد. در درون گرده‌ی خورشید نوشته شده است: "الملک لله"

گذشته از آنچه که آمد، در نگاره‌های رنگینی که در کتاب "جهانگشای نادری" نوشته‌ی میرزا مهدی‌خان استرآبادی و دبیر ویژه‌ی نادر کشیده شده، سقف چادر و سراپرده‌ی نادری را با پارچه‌ای "سبز" رنگ نشان می‌دهد، و گرداگرد لبه‌ی چادر را نیز پارچه‌ای راه‌راه به رنگهای "سپید و سرخ" دوخته‌اند.

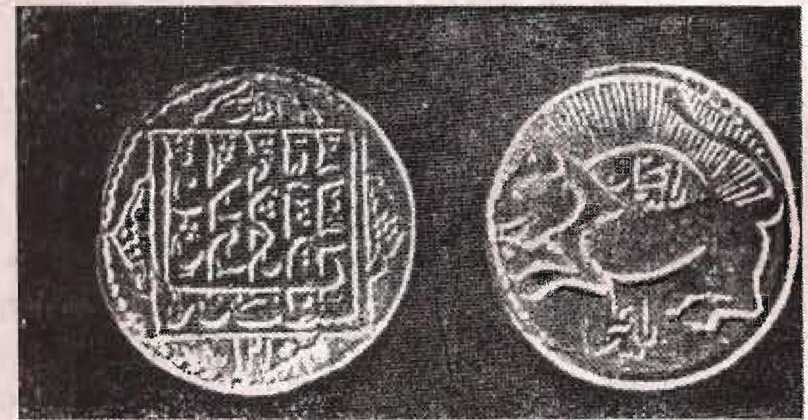
براین پایه می‌توان پرچم سه رنگ زمان نادر را، مادر پرچم‌های سه رنگ کنونی ما دانست. زیرا در زمان این پادشاه بود که سه رنگ "سبز و سپید و سرخ" با هم بر روی پرچم‌های ملی و سپاهی ما آمدند. با این ویژگی که هنوز پرچم‌های ایران سه گوش بودند، و شمشیری نیز به دست شیر، نبود.

آقامحمدخان "شمشیر" را به دست شیرداد

پس از نادر، دوران بسیار کوتاهی "زندیان" فرمانروایی کردند، که از نقش و رنگ درفش آنان، نمونه‌ای نیافتم. ولی بانگرش به درفش‌های پیش و پس از "زندیان" که چندان دگرگونی با یکدیگر ندارند، گمان می‌رود که کریمخان زند نیز پرچمی کمابیش مانند افشاریان، یا قاجاریان می‌داشت.

از دوران پادشاهی "آقامحمدخان" سر زنجیره‌ی قاجاریان برگه‌های استواری در دست داریم که نگاره و رنگ پرچم ما را بخوبی روشن می‌کنند.

نخست به سکه‌های زمان این شاه می‌پردازیم، که در یک روی آن نوشته شده است "ضرب دارالسلطنه طهران". و تاریخ ضرب سکه هم ۱۲۱۰ هجری قمری (۱۱۷۳ خورشیدی) یعنی سال به تخت نشستن آقامحمدخان است. و در بالای این روی سکه نیز نوشته شده "اَلْمُلک لِلّه" (درست همان جمله‌ای که بر روی پرچم و مهر نادرشاه هم بود)



پشت و روی سکه‌ای که هنگام تاجگذاری آقامحمدخان در تهران زده شد. در یک روی آن شیری نیم خیز، با خورشیدی در پشت، و در روی دیگر نوشته‌ی "ضرب دارالسلطنه تهران" و تاریخ (۱۲۱۰) و شعار "الملک لله" دیده می‌شود.

در روی دیگر، شیری نیمرخ به حالت نیم خیز (نه نشسته و نه ایستاده) درحالیکه خورشیدی از پشت آن، سر بیرون می‌آورد دیده می‌شود

درون نیم گرده‌ی خورشید نوشته شده است "یامحمد" و در زیر شکم شیرنوشته شده "یاعلی"

دگرگونی در خورنگرشی که در زمان آقا محمدخان در پرچم ایران پدید آمد، این بود که ریخت پرچم را از سه گوش (که مانند پرچم تازیان بود) به چهارگوش دگرگون کردند. و رنگ زمینه‌ی پرچم نیز، یکسره سرخ شد، و دایره سپید بزرگی در میان آن به چشم می‌خورد. و در میان دایره، شیروخورشید و "شمشیر" نقش شده بود درست همانند شیروخورشیدهای امروزی.

براین پایه، دو دگرگونی در آغاز پادشاهی زنجیره قاجار، در پرچم ما پدید آمد. نخست اینکه ریخت پرچم چهارگوش (مستطیل) شد، و دیگر اینکه "شمشیر" را به دست شیر دادند. و این نخستین بار بود که "شیروخورشید" با شمشیر در کنار هم قرار گرفتند. و تا پیش از این پادشاه، هیچ سکه و نگاره و سنگ نوشته و برگه‌ای که شیر را با شمشیرنشان دهد، بدست نیامده است.

هرچند که نظامی گنجه‌ای چامه‌هایی دارد که سخن از شیرو شمشیر می‌کند، (و بدان خواهیم رسید) ولی نمی‌توان آن را بنام یک برگه پذیرفت. زیرا بجز چامه‌ی این چامه‌سرا، برگه‌ی دیگری در زمینه اینکه پیش از آقامحمدخان شمشیری به دست شیر باشد، در دست نیست.

بهر روی. بانگیزه‌ی دشمنی‌ای که آقا محمدخان با نادرشاه داشت، سه رنگ سبز و سپید و سرخ پرچم زمان نادر را برداشت و تنها رنگ سرخ را با دایره‌ای سپید روی پرچم آورد. ولی شیروخورشیدی را که از نادر و دیگر پیشینیان به او رسیده بود، از میان نبرد.

پژوهندگان در شگفت هستند که چه گیرندگی، و چه استواری و چه ریشه‌ای در نشان "شیروخورشید" هست که شاهان، یکی پس از دیگری، یکدیگر را فرو می‌کوبند و آیین‌ها و مانده‌های پیشینیان خود را از میان می‌برند، ولی "نشان شیروخورشید" را نگهمیدارند.

تیموریان جای خوارزمشاهیان می‌نشینند. صفویان تیموریان را برمی‌اندازند، نادر صفویان را درهم می‌کوبد. قاجاریان از نادر کینه‌ها به دل دارند، پهلوی، قاجاریان را به زیر فرو می‌کشد، ولی همه‌ی آنها "شیروخورشید" را نگهمیدارند!

آیا این براستی شگفتی‌آور نیست؟

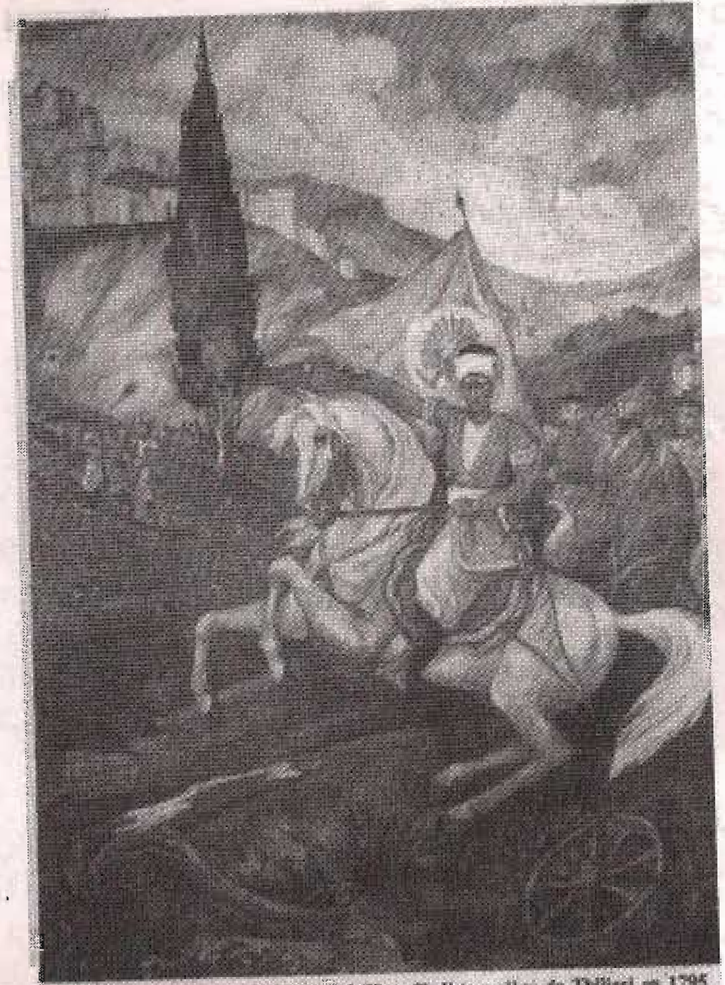
بگذریم. پژوهشگران در اینکه چرا آقامحمدخان "شمشیر" را به دست شیر داد، باورهای گوناگونی دارند.

گروهی میگویند: چون این پادشاه رگه‌ی مذهبی بسیار نیرومندی داشت و به کیش

شیعه پای‌بند بود، پرچم صفویان را (که دربرخی از آنها شمشیر دوسر علی را نقش کرده، و در برخی دیگر نگاره‌ی شیروخورشید را داشتند،) درهم‌آمیخت و نقش "شیروخورشید وشمشیر" را پدید آورد.

بگفته‌ی روانشاد کسروی:

... قاجاریان در سایه‌ی برخورد با اروپاییان، چنین خواسته‌اند که نشانه‌ای برای



Le chah de Perse Agha Mohammed Khan Kadja au siège de Tbilissi en 1795

تابلوی حمله‌ی آقامحمدخان به شهر تفلیس "گرجستان". همانگونه که می‌بینید، پرچمی که در کنار شاه است دارای نقش شیروخورشید، در میان یک دایره سفید بر روی زمینه‌ی سرخ است.

این تابلو در موزه پاریس نگهداری می‌شود.

دولت ایران پدید آورند و بهتر دانستند که "شیروخورشید" را با ذوالفقارعلی یکی گردانند و شمشیر را به دست شیر دهند و یک نشان پدید آورند. و این کار را کردند...

در موزه‌ی پاریس، یک تابلوی بزرگ رنگ و روغن از جنگ آقامحمدخان با "گرج"ها نگهداری می‌شود، که این تابلو، شاه را درکنار شهر تفلیس نشان می‌دهد. و در پشت سر او، پرچم سرخ رنگ ایران، با شیر و خورشید و شمشیر در میان دایره سپید بخوبی دیده می‌شود. در زیر عکس نوشته شده "آقا محمدخان قاجار پادشاه پارس، در کنار شهر تفلیس در ۱۷۹۵ (ترسایی)

نگاره یاد شده را روزنامه لوموند چاپ پاریس در شماره‌ی ماه می ۱۹۹۲ خود نیز چاپ کرده است.

چون در زمان سر زنجیره شاهان قاجار برای نخستین بار شمشیری به دست شیر، و بر روی پرچم ایران آمد، بهتر است اندکی به نقش این جنگ افزار در باور و در ادب ایرانیان بپردازیم، و سپس تاریخ را دنبال کنیم.

ایرانیان، و شمشیر

پدران ما، از دیرباز، و شاید از هنگامی که "شمشیر" بدست آدمیان ساخته شد، تا امروز که جنگ افزارهای گوناگون آتشین در جنگها بکار می‌روند، پیوسته و پیوسته این جنگ افزار را نماد "مردانگی. توانمندی. نیرو و دلاوری" دانسته‌اند و نشانه‌های بی‌شماری از ستایش شمشیر، در تاریخ و در ادب ایران به چشم می‌خورد. تا آنجا که در چامه‌های عاشقانه نیز، نشانی از شمشیر می‌بینیم. و بسیاری از چامه سرایان، ابروی یار را به آن، مانند کرده‌اند.

یک چامه‌سرای لطیف اندیش می‌گوید:

دوچشم وابرویش رازیرگیسو دیدل، گفتا

من ازمستی که شب، شمشیرکج بربسته می‌ترسم

حتا زنان چامه‌سرا نیز، ستایشگر شمشیر بوده‌اند، و بانو "نیمتاج سلماسی، بانوی چامه‌سرای ایرانی در زمان انقلاب مشروطیت، چامه‌ی بلندی دارد که در یکی از آنها می‌گوید:

سعدی می‌گوید:

بیاض ساعد سیمین مپوش در صف جنگ   که بی‌تَکَلُف "شمشیر" لشگری بزنی

و درجای دیگر می‌سراید:

"شمشیر" اختیار تورا، سرنهاده‌ام   دانم که گر تنم بکُشی، جان بپروری

و باز از سعدی می‌خوانیم:

چو دست از همه حیلتی درگسست   حلال است بردن به "شمشیر" دست

و ازقاآنی شیرازی می‌خوانیم:

تکیه برگوشه ی ابروت کند چشم، آری   ترک چون مست شود، تکیه به شمشیر کند

نظامی گنجه‌ای می‌گوید:

بالشگرخود کشیده "شمشیر"   افتاده درآن قبیله چون "شیر"

و در جای دیگرمی‌سراید:

توآن "شیر" گیری که دروقت جنگ   ز"شمشیر" تو، خون شود خاره سنگ

(با شگفتی پی می‌بریم که نظامی گنجه‌ای چامه‌سرای سده ششم هجری قمری، در بیشتر چامه‌هایش واژه "شیر" و "شمشیر" را در یک خط آورده است.)

همچنین از نظامی می‌خوانیم:

بنیاد ملک بی‌لب تیغ استوار نیست   اوراکه ملک باید، بی‌تیغ کار نیست

فخرالدین اسعد گرگانی می‌گوید:

سرانجام، پژمان بختیاری چامه‌سرای زمان ما، در دورانی که دیگر در جنگها "شمشیر" بکار نمی‌رود، باز هم "شمشیر" را می‌ستاید و می‌گوید:

نظام جهان به قبضه "شمشیر" بسته است   تدبیر تیغ، بازوی تقدیر بسته است

اگر بخواهیم درباره‌ی جایگاه "شمشیر" (تیغ) در ادب و در باور ایرانیان نمونه بیاوریم، سخن به درازا خواهد کشید و از چهارچوب این جستاربیرون خواهد رفت. تنها می‌گوییم که از دیدگاه دینی نیز "شمشیر" ورجاوندی ویژه‌ای دارد و محمد پیامبر می‌گوید:

"بهشت زیر سایه‌ی شمشیر جنگاوران است"

از چارچوب ادب و آیین بیرون می‌آییم و به دروازه‌ی تاریخ پای می‌گذاریم و در تاریخ پرفراز و فرود ایران به نکته‌های گیرایی درباره‌ی "شمشیر" و دلبستگی دلاوران و قهرمانان نامور ایرانی به آن، برمی‌خوریم، که دو- سه نمونه از آن را بگونه‌ی مشتی از خروار، و اندکی از بسیار، در اینجا می‌آوریم.

****

"یعقوب" دلاور سیستانی، و پیشگام استقلال ایران، پس از دو سده چیرگی تازیان بر سرزمین ما، پیش از آنکه به پادشاهی و سروری برسد، روزی با یاران و پیروان خود نشسته، و سرگرم گفتگو بود.

پیرمردی جهاندیده از بستگان وی، به آن گروه پیوست و به یعقوب گفت:

- "یعقوب"! تو، جوانی شایسته و خوبروی و دلاوری. "دست پیمانی" (پول و جهیزیه‌ای که به خانه عروس می‌برند) آماده و فراهم کن، تا دختر زیبا و دلربا و پاکدامنی را برای تو، خواستگاری کنم.

یعقوب گفت: ای پدر. عروسی را که من می‌خواهم، دست پیمانش را فراهم کرده‌ام.

پیرمرد پرسید: آن چیست و کجاست؟

یعقوب شمشیر خود را از نیام بیرون کشید و گفت:

- من عروس خاور و باختر عالم را خطبه کرده‌ام. و "دست پیمان" او هم این تیغ آبدار و شمشیر جوشن گداز است.

....

داستان دیگری درباره‌ی یعقوب (آنگونه که در کتاب تاریخ سیستان آمده) دارم که می‌گوید:

... یعقوب به نیشابور قرار گرفت. پس او را گفتند که مردمان نیشابور می‌گویند که: یعقوب عهد ومنشور امیرالمومنین (خلیفه تازی) را ندارد و خارجی است (!!)
پس حاجب را گفت:
— رو، مُنادی کن تا بزرگان وعلما و فقهای نیشابور و رؤسای ایشان فردا اینجا جمع باشند، تا "عهد امیرالمؤمنین" (!) را بر، ایشان عرضه کنم.
حاجب فرمان داد تا منادی کردند.
بامداد، همه‌ی بزرگان نیشابور جمع شدند و به درگاه آمدند. و یعقوب فرمان داد تا هر دو هزار غلام او، همه سلاح پوشیدند و بایستادند. هر یک سپری و شمشیری و عمودی (گرزی) سیمین یا زرین بدست. و خود، برسم شاهان بر تخت نشست و آن غلامان در دو صف پیش او، بایستادند.
پس فرمان داد تا مردمان اندر آمدند، و پیش او بایستادند.
گفت: بنشینید.
پس حاجب را گفت: آن "عهد امیرالمؤمنین" را بیاور، تا بر، ایشان برخوانم.
حاجب اندر آمد، و تیغ یمانی به دست.
تیغ پیش یعقوب نهاد، و یعقوب تیغ برگرفت و بجنبانید.
از آن مردمان بیشتر، بیهوش گردیدند، گفتند: مگر قصد جان ما دارد.
یعقوب گفت: تیغ نه از بهر آن آورده‌ام که به جان کسی قصدی دارم اما شما شکایت کردید که یعقوب "عهد و منشور امیرالمؤمنین" را ندارد. خواستم بدانید که دارم.
مردمان باز به جای خود آمدند (آسوده دل شدند)
باز یعقوب گفت: امیرالمؤمنین را به بغداد، نه همین تیغ نشانیده است؟!
گفتند: بلی
گفت: مرا نیز بدین جایگاه، این تیغ (شمشیر) نشانید. عهد من و آن امیرالمؤمنین یکی است.

****

سومین داستانی که در دل تاریخ از دلبستگی این قهرمان دلاور، به شمشیر نهفته

است چنین می‌گوید:

هنگامی که یعقوب، سیستان و خراسان و کرمان را از زیر چیرگی تازیان بدرآورد، به سوی باختر ایران شتافت.

خلیفه "المعتمد" سپاهی گران گرد آورد، و به رویارویی او فرستاد. و یعقوب در این جنگ شکست خورد. ولی از پای ننشست و واپس نرفت. و به گردآوری سپاه برای نبرد دوباره با خلیفه پرداخت.

خلیفه که یعقوب و پایداری و یکدندگی او را بخوبی آزموده بود، نماینده‌ای نزد او فرستاد، تا شاید وی را بفریبد و با وعده دلخوش و سپس نابودش کند (همانگونه که با ابومسلم و افشین ومانند ایندو کرده بودند)

نماینده، هنگامی در "گندی شاپور" به پیشگاه یعقوب رسید، که او، از درد قولنج بسختی رنج می‌برد.

سفیر، نامه‌ی "المعتمد" را به دست یعقوب داد، و او پس از خواندن آن که وعده‌های نیکویی به وی داده بود، سربرداشت و گفت:

... به خلیفه بگو که من، یک رویگر زاده‌ام. واز پدر، تنها رویگری آموخته‌ام. این دستگاه که می‌بینی، از عیاری و شیرمردی، و بیاری این "شمشیر" به دست آمده، نه از میراث پدر. و داوری میان من وتو نیز با این "شمشیر" است.
بر این پایه، از پای ننشینم تا برتو پیروز شوم. وگرنه (اشاره به سینی‌ای که در برابرش بود، کرد و گفت) این نان جو، و پیاز، برای من بس است.

بدبختانه این شیرمرد، در همان جا، به بیماری قولنج درگذشت.

****

قهرمان دیگر تاریخ ما که همه چیز خود را از "شمشیر" می‌دانست "نادرشاه افشار" است.

او نیز بیاری شمشیر و در پرتو برق آن، پای به دروازه‌ی جاودانگی تاریخ ایران گذارد.

زمانی که در شهر دهلی، آیین زناشویی فرزندش (نصرالله‌میرزا) با یکی از دختران خانواده امپراتوری محمدشاه گورکان فرمانروای هند برپا می‌شد، برخی از بزرگان هند که از نادر دل پرکینه‌ای داشتند، و می‌دانستند که وی فرزند یک روستایی پوستین دوز بیش نیست، به ملای جاری کننده صیغه عقد گفتند که بهنگام خواندن خطبه بگوید که داماد باید تا هفت پشت پدران خود را نام ببرد، تا در دفترچه نکاح

نوشته شود.

ملانیز پس از خواندن مقداری آیه و سوره، گفت:

در کشور هند، رسم است که در قباله زناشویی، تا هفت پشت عروس و هفت پشت داماد، نوشته شود. اینک از حضرت نصرالله میرزا فرزند شاه بزرگ ایران، می‌خواهم که نام نیاکان خود را تا هفت پشت، بازگوید.

رنگ از روی نصرالله میرزا، و یکی - دو تن از سرداران ایرانی که در مجلس بودند، و پیشینه خانوادگی نادر را می‌دانستند، پرید. و خاموشی کشنده‌ای سراسر تالار را فرا گرفت و نزدیک به سی ثانیه گذشت، که آوای ملای خطبه خوان، دوباره بلند شد که:

- حضرت داماد، لطفاً تا هفت پشت از نیاکان خود را نام ببرید، تا برابر با آیین‌های روا، در هند در دفترچه زناشویی نوشته شود.

در این هنگام، یکباره آوای تندرآسا و، رسای نادر بلند شد و گفت:

... بنویس! داماد، نصرالله میرزا فرزند نادر، نادر فرزند "شمشیر"، نوه‌ی شمشیر، نبیره‌ی شمشیر. نتیجه‌ی شمشیر. نبینه‌ی شمشیر، پدر اندر پدر، "شمشیر".

****

یکی دیگر از دلاوران ایرانی که با شمشیر به سروری رسید، و دلبسته‌ی به آن بود، "کریمخان زند" است، که دستور داد برروی دسته‌ی شمشیرش که هم‌اکنون در موزه‌ی پارس شیراز نگهداری می‌شود، این دو خط چامه را بکنند.

این تیغ که شیرفلکش نخجیراست — شمشیر وکیل، آن شه کشورگیراست
پیوسته کلید فتح دارد در دست — آن دست که بردسته‌ی این‌شمشیراست

****

گمان می‌رود که این نمونه‌ها، بهترین برگه و گواه باشند براینکه چرا ایرانیان سرانجام "شمشیر" را بر روی پرچم آوردند و به دست راست شیر دادند. (در این زمینه دلیل‌های دیگری نیز هست، که در جای خود به آن می‌پردازم)

پیش از دنبال کردن تاریخ، یادآوری یک نکته‌ی دیگر را شایسته می‌دانم. و آن این است که نشان "شیروخورشید" از ایران به برخی از کشورهای همسایه و حتا کشورهایی که دورتر از خاک ایران جای داشتند، ولی زیرپرتو فرهنگ توانمند ما،

قرار گرفته بودند، نیز رفت، و فرمانروایان آن کشورها هم، گهگاه این نشان را برای خود برگزیدند.

همین نکته، انگیزه‌ی لغزش برخی از تاریخ نویسان شده است که می‌پندارند این نشان، از آن سرزمین‌ها به ایران آمده است. درجاییکه درست بوارونه است.

زیرا گذشته از اینکه دیرینگی روایی این نگاره در ایران، سده‌ها پیش از آن کشورها است، گروهی از تاریخ نویسان و خاورشناسان، بروشنی بر روی این نکته انگشت می‌گذارند که نشان "شیروخورشید"، از ایران به دیگر کشورها رفته است.

از آن میان، "سر تامس هربرت" جهانگرد نامدار انگلیسی است که در سالهای ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ خورشیدی (۱۶۲۶ و ۱۶۲۷ ترسایی) به ایران سفر کرده است. و در سفرنامه خود می‌نویسد:

... مغول بزرگ، پادشاهان بابری هندوستان، و چند تن از امیران آن کشور، بعنوان وثیقه دوستی، "نشان شیروخورشید ایران" را پذیرفتند.

در اینجا دو- سه نمونه از روزنامه‌هایی را که در کشورهای دیگر، با نشان شیروخورشید چاپ شده‌اند می‌آورم، تا تراز گسترش این نشان ایرانی را در جهان دریابید.



سر برگ هفته نامه "سیدالاخبار" چاپ شهر حیدرآباد هندوستان، در یکصد و ده سال پیش

روزنامه هفتگی "سیدالاخبار" در چهارم ربیع الثانی سال ۱۳۰۶ قمری (هشتم

دسامبر ۱۸۸۸ ترسایی برابر با هفدهم آذر ۱۲۶۷ خورشیدی)، در شهر حیدرآباد هندوستان آغاز به انتشار کرد.

این روزنامه ارگان و سخنگوی فرمانروای دکن "محبوب علی" بود که مذهب شیعه داشت و به فرهنگ و تاریخ ایران مهر می‌ورزید. و نشانی را که بر پیشانی روزنامه "سیدالاخبار" می‌بینید، "محبوب علی" در خانواده‌ی خود به ارث گذارد.

مدیر روزنامه نیز، یک ایرانی تبار، بنام "سید محمدآقا شیرازی" بود.



રોજનું વર્તમાન પત્ર.

ZANZIBAR SAMACHAR.

DAILY NEWSPAPER.

سر برگ روزنامه "سماچار" که بزبان گجراتی (که زبان پارسیان ایرانی نژاد هند است) در جنوب خاوری آفریقا چاپ می‌شد.

نمونه‌ی در خورنگرش دیگر، روزنامه "زنگبار سماچار" است، که در جنوب خاوری آفریقا، در پایان سال ۱۹۰۶ و آغاز سال ۱۹۰۷ ترسایی (۱۲۸۵ خورشیدی) در جزیره "زنگبار" آغاز به چاپ کرد.

سرستون برگ یکم این روزنامه "شیروخورشید و تاج" است. و درست همانند شیروخورشیدهایی است که بر پیشانی روزنامه‌های آنروز ایران چاپ می‌شد. و دور نیست که این سر برگ را از روی یکی از همان روزنامه‌ها برداشته باشد.

زبان روزنامه "زنگبارسماچار" گجراتی است. و این زبانی است که بیشتر پارسیان (زرتشتیان) هند، به آن سخن می‌گویند.

(شایسته است بیفزاییم که نخستین روزنامه‌ای که در خاک هند بزبان گجراتی چاپ شد "جام جمشید" نام داشت که یک ایرانی زرتشتی آن را در سال ۱۸۳۱ ترسایی در بمبئی پایه گذارد)

درباره‌ی اینکه چگونه در جنوب خاوری آفریقا، روزنامه‌ای با زبان گجراتی هند، و با نشان شیروخورشید چاپ می‌شده، باید گفت که درگذشته، گروهی از شیرازیان و ماندگاران کرانه‌های شمالی خلیج پارس، به این بخش از آفریقا، کوچ کردند. و زنگبار نیز نامی است که ایرانیان به این جزیره آفریقایی دادند. و هم‌اکنون نیز گروهی اندک از ایرانیان، ماندگاران این جزیره را می‌سازند، و در تاریخ سیاسی این سرزمین مؤثر بوده‌اند. و حزب "آفروشیرازی" (شیرازیان آفریقا) را بنیاد نهاده‌اند.

برنامه این حزب، آشنا کردن مردم بومی این جزیره با فرهنگ و تاریخ و ادب ایران است، و در زبان بومی آنجا، واژه‌های پارسی فراوانی یافته می‌شود.



"شمس‌النهار" نخستین روزنامه‌ای بود که در افغانستان در سال ۱۲۹۰ قمری پس از جدا شدن این کشور از ایران به چاپ رسید و سر برگ آن، دو شیر رانشان می‌دهد که خورشیدی را نگهداشته‌اند.

در سال ۱۲۹۰ هجری قمری (۱۸۷۳ ترسایی و ۱۲۵۲ خورشیدی) بدستور "امیرشیرعلی خان" فرمانروای افغانستان، نخستین روزنامه این کشور بنام "شمس‌النهار" به چاپ رسید. و مدیر آن کسی بنام "میرزاعبدالعلی خان"، بود.

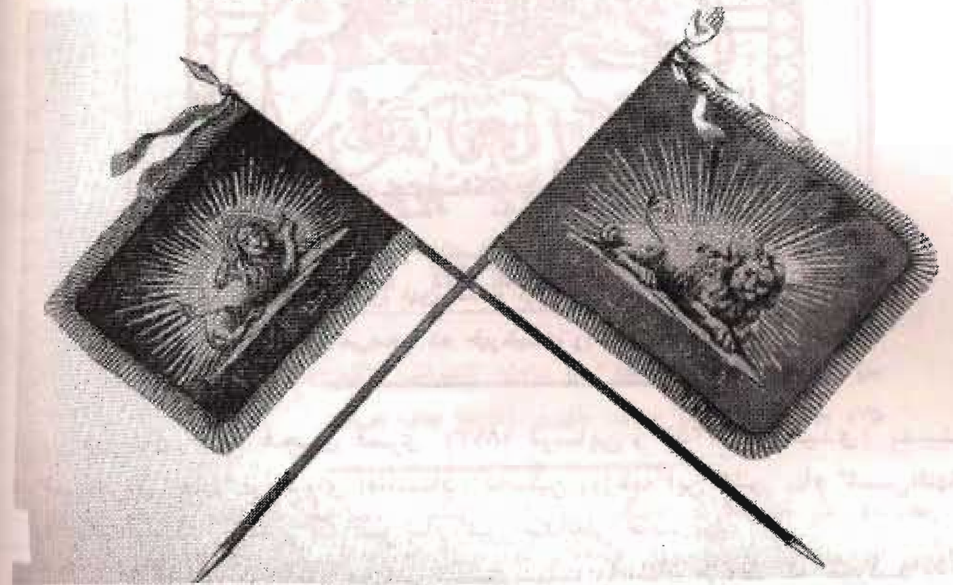
سر برگ این روزنامه، دو شیر شمشیربدست را نشان می‌دهد که خورشید را در میان گرفته‌اند.

****

فتحعلی شاه و پرچمهای دوگانه‌اش

اکنون دوباره به بررسی خود در زمینه سرگذشت شیروخورشید می‌پردازیم و تاریخ را پی می‌گیریم.

در زمان فتحعلی شاه، پرچم ایران دوگانه شد. یکی پرچمی یکسره سرخ رنگ با شیری نشسته (بی شمشیر) و خورشید برپشت آن، در میان پرچم.
بالای نیزه‌ی پرچم دستی از سیم ناب ساخته، و کارگذارده بودند که شاید نمادی از دست "علی" پیشوای یکم شیعیان باشد.
این درفش، پرچم زمان جنگ بود.
دیگری درفشی بود یکسره سبز رنگ، و بازهم با شیری نشسته (باشمشیر) و خورشید برپشت. و بر بالای چوب پرچم، پیکانی زرین کار گذارده شده بود.
پرچم زمینه سبز، درفش زمان آشتی بود.
در هر دو پرچم، پرتوهای خورشید، سراسر پهنه‌ی درفش را پوشانیده بودند. و در زیرپای شیر، نیز نوشته شده بود "السلطان ابن‌السلطان، فتحعلی شاه قاجار"
شگفتی‌آور این بود که در پرچم زمان جنگ شمشیری در دست شیر دیده نمی‌شود. ولی در پرچم زمان آشتی، شمشیری در دست شیر است!



پرچمهای دوگانه‌ی فتحعلی شاه. پرچم دست چپ برای زمان آشتی (شیر با شمشیر) و پرچم دست راست برای زمان جنگ (شیر بی شمشیر) !!

سرهنگ گاسپار دروویل GASPARD DROUVILLE که در زمان فتحعلی شاه برای آموزش فن سپاهیگری به سربازان ایران، به کشورمان آمده بود، در سفرنامه‌ی خود، بگستردگی در زمینه‌ی پرچم آقامحمدخان و پرچم‌های دوگانه‌ی فتحعلی شاه نوشته، و در بخشی از کتاب خود می‌گوید:

... درفش‌های دوگانه‌ی ایرانیان دارای نقش کشور است که شیر خفته (نشسته) ای است در برابر خورشیدی که دارد از پشت آن، سر بیرون می‌کند. و در هر دو پرچم نوشته‌ی "السلطان ابن السلطان فتحعلی شاه قاجار" به چشم می‌خورد و مانند پرچم‌های ما (اروپاییان) مزین به نوارهای تافته سفید و ریشه‌های زرین هستند...

"یوهان ولفگانگ گوته" چامه‌سرای نامور آلمانی، دیوانی از چامه‌های خود دارد بنام "دیوان خاوری - باختری"
در این دیوان (که به زبان آلمانی است) چند خط چامه به خط و زبان پارسی آورده است که این چامه‌ها را حاج میرزا ابوالحسن شیرازی (ایلچی) که زمانی سفیر فتحعلی شاه در دربار انگلیس و زمانی هم وزیر خارجه وی بوده، سروده است، و به سال ۱۱۸۸ خورشیدی (۱۸۰۹ ترسایی) بر پرچمی که بهنگام ورود به انگلستان با خود داشت نوشته بود.

فتحعلی‌شه تُرک، جمشید گیتی‌افروز	**کشورخدای ایران، خورشید عالم‌آرا**
چترش به صحن کیهان، افکنده ظِلّ اعظم	**گرزش به مغز کیوان، آکنده مشک سارا**
ایران کنام شیران، خورشید شاه ایران	**زان است شیروخورشید، نقش درفش دارا**
فرق سفیر دانا، یعنی ابوالحسن خان	**براطلس فلک سود، از این درفش خارا**
از مِهر، سوی لندن، اوراسفیرفرمود	**زان داد، فَرّونصرت، برخسرونصارا**

از این چامه، بخوبی روشن می‌شود که نگاره "شیروخورشید" نشان رسمی کشور ما، در این دوران بوده است.

در سال ۱۲۳۰ هجری قمری (۱۱۹۴ خورشیدی - ۱۸۱۶ ترسایی) نیز ابوالحسن خان شیرازی، سفیرفتحعلی شاه در دربار امپراتور روس می‌شود. و "سولتی‌کوف" شاهزاده‌ی هنرمند روس که نگارگری چیره دست بود، از ورود او به شهر "پتروگراد" نگاره‌ی زیبایی می‌کشد، و در آن، نشان می‌دهد که پیشاپیش سفیر ایران، پرچمداری حرکت می‌کند و پرچمی را در دست دارد، که زمینه‌اش یکسره سپید است، و نقش درشت شیروخورشید و شمشیر، بر روی آن نگاشته شده.
بانگرش به اینکه سفیر یاد شده، از سوی فتحعلی شاه به دربار روسیه رفته است و بانگرش به اینکه در زمان این شاه، دوگونه پرچم با دو رنگ (زمینه سبز برای زمان آشتی و زمینه سرخ برای زمان جنگ) روابود، و در تابلویی که "سولتی‌کوف" از میرزاابوالحسن خان کشیده، زمینه‌ی پرچم یکسره سپید است، اینگونه گمان می‌رود که در آن زمان، ایران دارای سه رنگ پرچم بوده.

پرچم زمینه سرخ برای زمان جنگ. پرچم زمینه سبز برای روزهای آشتی، و پرچم زمینه سپید، که پرچم دیپلماتیک و تشریفاتی و سیاسی بشمار می‌رفت، برای آیین‌های رسمی و دیدارهای جهانی. و همانگونه که در برگهای آینده بدان پرداخته خواهد شد، امیرکبیر از همین ویژگی سود برد، و با دلبستگی‌ای که به نادرشاه داشت، طرح پرچم سه رنگ سبز و سپید و سرخ نادری را برای ایران ریخت و پایه پرچم‌های امروزی را گذارد.

رخداد دیگری که در زمان فتحعلی شاه روی داد، این بود که بانگیزه‌ی رفت و آمد اروپاییان به کشورمان، و به پیروی از آنان، دستور داده شد به مردانی که کاری برجسته و خدمتی درخورنگرش انجام می‌دهند، نشان شایستگی داده شود.

که در میان آن، نقش شیروخورشید، نگاشته شده بود. و نمونه‌هایی از این نشان، هم در موزه‌های ایران و اروپا هست، و هم در کتابهای تاریخی نوشته شده در زمینه‌ی پرچم، نگاره‌ی آن دیده می‌شود.

مسیولانگله MR . LANGLES در کتاب خود بنام "پارس LA PERSE" می‌نویسد:

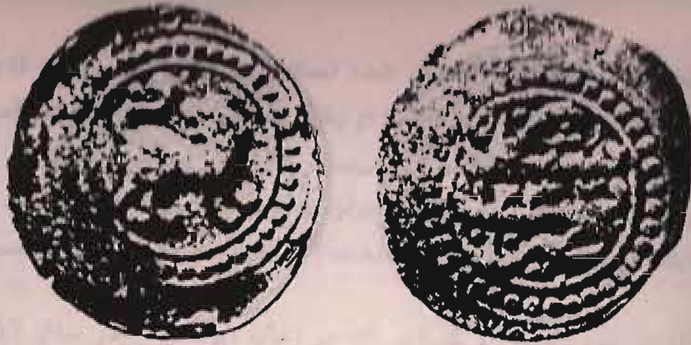
... به هم چشمی سلطان سلیم سوم پادشای عثمانی که نشان هلال را پدید آورد، و پادشاهان عثمانی آن را به اروپاییان و دیگرترسایان می‌دهند، فتحعلی شاه هم نشان "مهروشیر" را درست کرده است...

خواست آقای "لانگله" از واژه‌ی "نشان" آن چیزی است که بعنوان سپاس و ستایش به کسی داده می‌شود که اروپاییان آن را "مدال" یا "مدالیون" و پارسی زبانان "نشان شایستگی" (یا، نشان لیاقت) می‌گویند. و نباید واژه‌ی "نشان" را با "نگاره‌ی شیروخورشید" اشتباه کرد. زیرا نگاره‌ی شیروخورشید سدها سال پیش از فتحعلی شاه بود و "مسیولانگله" نیز خود گفته است که نگاره‌ی "مهروشیر" در زمان‌های باستان ریشه دارد و روشن است که نشان شیروخورشید بانگیزه‌ی هم چشمی فتحعلی شاه با پادشاهای عثمانی پدید نیامده.

بی‌گمان، همانگونه که گفته شد، برروی نشان‌های شایستگی که از زمان فتحعلی شاه به اینسوی، به کسان داده شده است، نقش "شیروخورشید" دیده می‌شود.

در دوران فتحعلی شاه (۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ قمری برابر با ۱۱۷۶ تا ۱۲۱۳ خورشیدی و ۱۷۹۷ تا ۱۷۳۴ ترسایی) سکه‌های فراوانی زده شد که سه نمونه از آنها را در اینجا می‌آورم.

نخست سکه‌ای است که در سال ۱۱۹۶ خورشیدی در شهر رشت زده شده، و بر روی آن، نگاره تنهای یک شیر، دیده می‌شود.



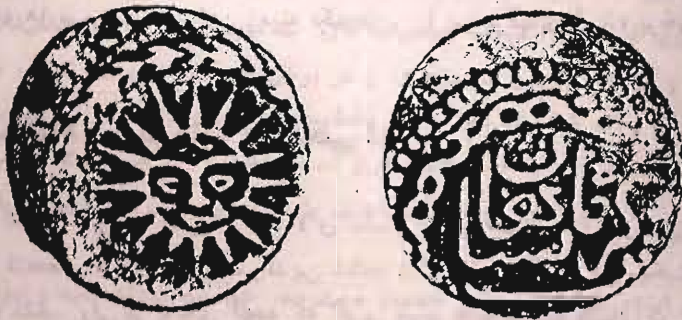
سکه‌ی زده شده در شهر رشت، در سال ۱۱۹۶ خورشیدی (۱۲۳۳ قمری) در زمان فتحعلی شاه قاجار. در یک روی سکه تنها نقش "شیر" دیده می‌شود.

در یک روی سکه نوشته شده است: ضرب رشت ۱۲۳۳. و در روی دیگر، نگاره‌ی شیر نیمرخی است که دم خود را بگونه (S) بلند کرده. گرداگرد سکه را با گوی‌های برجسته‌ی کوچک آذین کرده‌اند.

دوم: سکه‌ای است که در سال ۱۲۰۸ خورشیدی (۱۲۴۵ قمری) در شهر کرمانشاه زده شده، و بر روی آن، نگاره‌ی خورشید تنها دیده می‌شود.

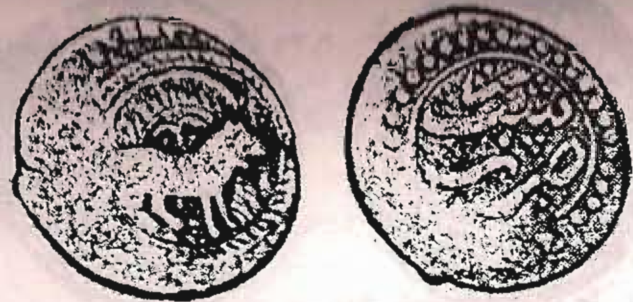
در یک روی آن نوشته شده است: ضرب کرمانشاه، و بر روی دیگر، نقش خورشیدی تمام رخ به چشم می‌خورد که بگونه چهره‌ی آدمی چشم و ابرو برایش نگاشته‌اند.

گرداگرد سکه را نیز بانقش شاخه‌ی زیتون برجسته، آذین کرده‌اند.



سکه‌ی دیگری از زمان فتحعلی شاه که به سال ۱۲۰۸ خورشیدی (۱۸۲۹ ترسایی) در کرمانشاه ضرب شده و روی آن، تنها نقش "خورشید" را نگاشته‌اند.

و سوم: سکه‌ای است که در سال ۱۲۰۹ خورشیدی، بازهم در شهر رشت زده شده، و بر روی آن شیروخورشید، با هم دیده می‌شوند.



سکه‌ای که در زمان فتحعلی شاه به سال ۱۲۰۹ خورشیدی (۱۸۳۰ ترسایی) در شهر رشت زده شد. و نقش شیر و خورشید. با هم بر روی آن به چشم می‌خورد.

این سکه که تاریخ ضرب آن پس از ضرب دو سکه پیشین است، نشان می‌دهد که رفته‌رفته، نقش شیر را که گهگاه از خورشید جدا می‌نگاشتند، بایکدیگر درآمیختند. ولی بخلاف نقش پرچم‌ها که از آغاز پادشاهی قاجاریان شیروخورشید و شمشیر در کنار هم بودند، بر روی سکه‌های فتحعلی شاه، شمشیری در دست شیر دیده نمی‌شود.

در پایان پادشاهی فتحعلی شاه، یک دگرگونی دیگر، در نشان شیروخورشید و شمشیر پدید آمد، و آن، قراردادن تاج شاهی بر بالای پرتو خورشید بود. و ما این دگرگونی را در برگه‌ها و نشانه‌ها و نوشته‌های رسمی برجای مانده از دوران قاجاریان وحتا پهلوی‌ها می‌بینیم (در این زمینه نکته‌هایی را در برگهای آینده برخواهیم رسید)

محمدشاه، و فرمان تاریخی او

بجز آمدن تاج قاجاریان بربالای نشان شیروخورشید، در دوران محمدشاه (جانشین فتحعلی شاه و پدرناصرالدین شاه) دگرگونی دیگری در ریخت و شکل این نشان داده نشد. ولی بر پایه‌ی آنچه که "لویی دوبو LOUIS DU BEAUX در کتاب "پارس" LA PERSE درباره‌ی پرچم‌های زمان محمد شاه نوشته است، در دوران این شاه نیز دوگونه پرچم روا بوده. یکی پرچم شاهی و دیگری، پرچم ملی بشمار می‌رفته. در پرچم شاهی نقش ذوالفقار، و در پرچم ملی و سپاهی نقش شیروخورشید زده شده بود.

"لویی دوبو" می‌نویسد:

... از شیوه‌های پادشاهان ایران است که درفش‌های بسیار بکار می‌برند.

به روی این درفش‌ها دو نگاره نقش شده است. یکی تیغ دوسر ملی (ذوالفقار) و دیگری پیکره‌ی شیر خوابیده‌ای که خورشید از پشت او، در حال سر برآوردن است. این دو نگاره را در کاخهای شاهی نیز می‌بینیم.

همچنین بر روی نشان‌هایی که پادشاه ایران به سپاهیان کوشنده و سرکردگان مردم و نمایندگان دولت‌های اروپایی بپاس بزرگداشت آنها می‌دهد، این دو نقش هست...

ولی رویداد درخور نگرش و گیرایی که در زمان این شاه (در سال ۱۲۵۲ قمری برابر با ۱۲۱۴ خورشیدی و ۱۸۳۵ ترسایی) رخ داد، فرمانی است که بدستور وی درباره‌ی شیوه‌ی اهدای نشان شایستگی و لیاقت به نمایندگان اروپایی و مردان کوشا، کوشنده و بنام "نظامنامه‌ی اعطای امتیاز و نشان" نامیده شد.

بانگیزه‌ی اهمیت فراوانی که این فرمان در تاریخ شیروخورشید و شمشیر دارد، همه‌ی دیباچه (مقدمه) آن، در زیر آورده می‌شود.

بَعدُالعُنوان.

پس برای هر دولتی، نشانی ترتیب داده‌اند. و دولت علیه ایران را هم نشان "شیروخورشید" متداول بوده است که قریب سه هزار سال، بل متجاوز، از عهد زردشت این علامت بوده. و سبب انتشار آن شاید این باشد که در دین زرتشت، آفتاب را، مظهر کل و مربی عالم می‌دانسته‌اند. و به این سبب او را پرستش می‌کرده‌اند. و چون به تجربه و امتحان که قرار علم نجوم برآن است چنین یافته‌اند که کواکب سَبعه سیاره در بعضی از بروج خوشحال اندو در بعضی بدحال. به این معنی که در بعضی از بروج اثر خوب به ارض و ساکنین ارضی می‌رسانند، و در برخی اثر بد، پس هر کوکب در هر برج که خوشحال بوده و اثر نیک به اهل عالم بخشیده، آن برج را بیت آن کوکب یا شرف آن کوکب نامیده‌اند. و به این علت برج اسد (شیر) را هم بیت و شرف شمس (خورشید) قرار داده و نشان دولت علیه ایران را شمس در اسد که شیروخورشید باشد، قرارداده‌اند.

شاید برای اینکه هر شخصی که خدمت می‌کرده، خواسته بودند پایه و مرتبه‌ی او را هم با مثال و اقران برتری دهند، تصویر کوکب مزبور را در حالتی که باعلا درجه سَمای که بیت او باشد رسیده، صورت آن را نیز در پشت سر کشیده، به اداب تمام به او می‌داده‌اند. و این قاعده‌ی قویمه، قرنها در این دولت متداول می‌بوده، تا که دولت اسلام غالب و اساس کفرازمیانه رفت.

ولیکن بواسطه اینکه اکثر بِلاد و قُلاع ایران در اقلیم چهارم واقع است و حرکت شمس هم در فلک چهارم است، از این جهت، نشان شیروخورشید را تغییر ندادند و همان قرار سابق متداول و معمول بود. و هرکدام از نوکران دولت و چاکران حضرت که

خدمت نمایان می‌کرده، باعطای نشان "شیروخورشید" سرافراز می‌شد تا خدمت او، بر خلق معلوم شود، و دیگران نیز شوق خدمت حاصل کنند. ولی در سنوات سالفه تا اواخر عهد خاقان مغفور، اعطای نشان باسباب دیگر منوط گشت.

بناء علیهذا رای جهان آرای شاهنشاه (محمدشاه) براین قرار گرفت که این قاعده تجدید و تحدید یابد و قانونی در این خصوص مرقوم، و برای هر نوع از خدمت، ترکیب معینی ساخته شود.

نکته‌های درخورنگرش و گیرایی در این فرمان به چشم می‌خورد که بسیاری از تاریکی‌ها را روشن می‌کند و مهر پذیرشی است برآنچه که تاکنون در این کتاب خوانده‌اید.

بگفته‌ی دیگر، پس از سالها و سده‌ها، که این نشان بکار می‌رفته، سرانجام در نزدیک به یکسد و پنجاه سال پیش (یعنی در سده سیزدهم هجری قمری) دستگاه فرمانروایی ایران می‌پذیرد که نشان شیروخورشید، یک نشان فرهنگی. تاریخی و دینی است که ریشه در هزاره‌های کهن (از زمان زرتشت، و بگفته آنها "بُل متجاوز") دارد.

نکته دیگر آنکه در این فرمان آمده است که پدران ما "خورشید" را "مُظهَرکُلّ و مربی عالم" می‌دانسته‌اند. و با نگرش به اینکه ایرانیان کهن این صفت را به "میترا" داده و خورشید را "نماد" او می‌دانستند، همبستگی شگفتی میان این فرمان، با باور نیاکان ما، دیده می‌شود.

سومین نکته، همان است که در بخش بررسی خورشید، در این کتاب، اشاره‌ی کوچکی به آن شد. و گفتیم که چون برپایه‌ی باور زرتشتیان، جهان از هفت سرزمین تشکیل شده، و کشور ایران در سرزمین چهارم یعنی درست در میان "هفت بوم" جای گرفته است، و از سویی دیگر، آسمانها هم هفت اشکوب هستند. و "خورشید" در اشکوب چهارم یعنی میانه‌ی هفت اشکوب جای دارد. و از این دیدگاه، همخانه‌ی سرزمین ایران است و همچنین "خورشید" هنگامی که به برج اسد (شیر) می‌رسد، در ستیغ و اوج توانایی خود قرار می‌گیرد، بر این پایه محمدشاه و پیرامونیانش این باور را پذیرفته و آن را انگیزه‌ی پدید آمدن "شیروخورشید" دانسته‌اند.

چهارمین نکته، آن است که می‌گوید: بااینکه دین اسلام بر این چیره شد، و پایه‌های بی‌دینی (!) از میان رفت، باز هم شاهان ایران، نشان "شیروخورشید" را دگرگون نکردند، و آن را بکار بردند. و بپاس شایستگی مردان دیوانی و سپاهیان این نشان را به آنها می‌دادند و ایشان را سرفراز می‌کردند.

بگفته‌ی دیگر، روشن می‌شود که این نشان، حتا پیش از تاختن تازیان به ایران نیز بوده است، که با آمدن تازیان نیز دگرگون و فراموش نشد.

در پایان فرمان آمده است که:

... درسنوات سالفه (پیشین) تا اواخر عهد خاقان مغفور (فتحعلی شاه) اعطای نشان به اسباب دیگر منوط گشت (یعنی چیزهای دیگری را بجز نشان شیروخورشید به خدمتگزاران برجسته، یا نمایندگان دولتهای بیگانه، بعنوان سپاس و ارمغان می‌دادند)

بناء علیهذا، رای جهان آرای شاهنشاه (محمدشاه) براین قرار گرفت که این قاعده تجدید و تحدید یابد، و قانونی در این خصوص مرقوم و...

شاید این بخش از فرمان بوده است که روانشاد کسروی را دچار لغزش کرده، و در بررسی خود می‌نویسد:

... بهرحال، ما تا آنجا که جسته و دانسته‌ایم، این نشان از زمان محمدشاه بوده که شیروخورشید با رویه‌ی کنونیش پدید آمده و نشان دولت ایران گردیده (!)

درحالیکه، آنچه که خواست محمدشاه در این فرمان بوده، آن است که تا پیش از ما، ارمغانهایی بجز نشان "شیروخورشید" به مردان کوشا و خدمتگزاران وفادار و نمایندگان اروپایی داده می‌شد، ولی از این پس، ما (محمدشاه) نشان شیروخورشید را جایگزین آن ارمغان‌ها می‌کنیم.

واپسین نکته‌ای که از فرمان محمدشاه برآورده می‌شود این است که با وجودی که از زمان او، "تاج" را بالای نشان شیروخورشید گذاردند، با اینهمه در فرمان یاد شده هیچگونه اشاره‌ای به نقش تاج نشده است.

بهر روی، این فرمان، یکی از برگه‌های ارزشمند و گرانبهایی است که نشان می‌دهد "شیروخورشید" چه ریشه‌ی ژرف و استواری در باور و تاریخ ما دارد.

شگفتا که با اینهمه برگه و سند و مدرک، روانشاد احمد کسروی در دفترچه‌ای که بنام "تاریخچه شیروخورشید" چاپ کرده است می‌نویسد:

... شیروخورشید از زمانهای باستان نمانده (!) و یک شکلی که رازی یا معنایی در بردارد نبوده. پیدایش آن نتیجه‌ی دلباختگی کیخسروی سلجوقی به همسرش شاهزاده خانم گرجی بوده (!). او برای پیش بردن هوسی یا سهشی این شکل را پدید آورده و در سکه‌های خود بکار می‌برده.

سپس دیگران بی‌آنکه معنایی فهمند آن را بکار برده‌اند (!!) و بدینسان یکی از شکلهای شناخته شده گردیده، و تازمان فتحعلیشاه به همان عنوان بکار می‌رفته (به کدام عنوان؟)

خرابه‌ها، مساجد، سربازخانه برپا کرد...

او، رخت و پوشش سپاهیان را یکنواخت کرد و دستور داد تا از پارچه‌های بافت ایران برای سربازان پوشش بدوزند، و دکمه‌های ، "شیروخورشید" نشان که تا بهمن ۱۳۵۷ برروی رخت سپاهیان دوخته شده بود، یادگار این مرد میهن دوست است که پیوسته بیست - سی سال جلوتر از زمان خود می‌اندیشید.

هنگامی که وی هنوز به پایگاه نخست وزیری نرسیده، و بسیار جوان بود، از سوی محمدشاه (پدر ناصرالدین شاه) به نمایندگی ایران برای بستن پیمان نامه "اَرزَنَةالرّوم" به کشور عثمانی می‌رود. و محمدشاه در معرفی نامه‌ی او به دربار عثمانی می‌نویسد:

... میرزاتقی خان وزیر عساکر (امیرنظام) منصوره و نظام و غیرنظام، که حامل نشان مبارک "شیروخورشید" مرتبه اول سرتیپی، و حمایل افتخارخاص سبز است به‌وکالت مباهی مخصوص گشته و...

امیرکبیر دلبستگی سختی به نادرشاه و کارهای بزرگ او داشت، و در تاریخ‌ها آمده است که پیوسته به ناصرالدین شاه سفارش می‌کرد که شرح زندگی "نادر" را بخواند و از آن سود ببرد.

یکی از کارهای بزرگ امیرکبیر که بدبختانه کمتر از آن یاد شده، نگرش ویژه‌ی او، به پرچم ایران، و نقش و رنگ آن بود. و به پیروی از همین نگرش و با دلبستگی‌ای که به نادرشاه داشت، سه رنگ بودن پرچم‌های سه‌گانه زمان فتحعلی شاه، نیای ناصرالدین شاه (پرچم سبز آشتی. پرچم سرخ جنگ و پرچم سپید دیپلماتیک) را بهانه کرد، و دستور داد، درفش ایران، دارای همان سه رنگ سبز و سپید و سرخ زمان نادری باشد.

(بگفته‌ی دیگر، رنگ سرخ و دایره سپید پرچم آقامحمدخان، و پرچم‌های گوناگون زمان فتحعلی شاه را از میان برداشت، و پرچم سه رنگ نادری را جایگزین آنها کرد همچنین نقش تاج قاجاریه را نیز از بالای نشان شیروخورشید برداشت. منتها در ریخت پرچم (مستطیل بودن آن) و شمشیری که در زمان آقامحمدخان بدست شیر داده شده بود، دگرگونی پدید نیاورد و آن را پذیرفت)

بر این پایه، پرچم ایران در آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه، بدستور امیرکبیر به این شکل درآمد که: زمینه‌ی درفش سپید بود. یک نوار سبز به پهنای تقریبی ۱۰ سانتیمتر در پهلوی بالایی، و یک نوار سرخ به همان پهنا، در پهلوی پایینی پرچم دوخته شد. و نشان شیروخورشید و شمشیر (بی‌تاج) در میانه‌ی درفش جای گرفت.

آنگاه، همه‌ی استانداران و همچنین سفیران کشورهایی را که با ایران در پیوند

بودند از این دگرگونی آگاه کرد، و فرمان داد که از آن پس در جشن‌ها و آیین‌ها، پرچم ایران را بگونه‌ای که دستور داده بود، بکار ببرند.

وی در نامه‌ای که در واپسین روزهای نخست وزیری خود به ناصرالدین شاه فرستاد، چنین نوشت:

... حاج میرزا جبار را خواست، قرار بیرق مدرسه (دارالفنون) را گذارد که ان‌شاءالله روز یکشنبه در سر در مدرسه بلند شود...

برگه‌ی دیگری از واپسین روزهای نخست وزیری امیرکبیر در دست است، و آن، نامه‌هایی است که وزیر امور خارجه ایران (محمد علیخان) برای رابطه‌های بازرگانی ایران در گیلان و گرگان (که آنها را منشی مهام خارجه گیلان و منشی مهام خارجه استرآباد می‌گفتند) نوشته است، تا کشتی‌های بازرگانی ایران از کشتی‌های نیروی دریایی کشورمان بازشناخته شوند.

وزیر خارجه امیرکبیر در این نامه‌ها می‌نویسد:

... در خصوص بیدق کشتی‌های تجارتی که سابقاً دریابیگی ایراد گرفته بود، اینجا با جناب جلالت مآب، وزیر مختار دولت بهیه روسیه مکالمه کرده، برحسب امرقدر قدرت سرکار اعلیحضرت پادشاهی روح العالمین فداه، قرار دادند که نشان و علامت دولت علیه، در بیدق‌ها و علم‌ها که در کشتی‌های تجارتی افراشته می‌شود، اژدها باشد، تا از نشان شیروخورشید که نشان دولتی است، امتیازی حاصل شود...

هنگامی که امیرکبیر کشته می‌شود، تنها یک دگرگونی کوچک در شکل پرچم پدید می‌آید، و آن این بود که نوارهای سبز و سرخ را که تنها در پهلوی بالایی و پایینی پرچم دوخته شده بود به گرداگرد پرچم دوختند. بدینگونه که زمینه مستطیل شکل پرچم سپید یکدست ونشان شیروخورشید و شمشیر زری دوزی شده‌ی پیشین را نگهداشتند. ولی درکناره‌ی این زمینه، در پهلویی که به چوب درفش می‌چسبید، ودر پهلوی بالای پرچم نوار سبز، به پهنای ده سانت، و در پهلوی پایینی و پهلوی روبروی چوب پرچم نوار سرخ رنگ بهمان پهنا دوختند. تا اینکه مشیرالدوله پرچم را دوباره شبیه زمان امیرکبیر سه رنگ افقی کرد.

عبدالله مستوفی، که در دوران ناصرالدین شاه می‌زیست، در کتاب "تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه" درباره پرچم ایران و شیروخورشید می‌نویسد:

... شیروخورشید ایران، خیلی قدیمی است. از تواریخ نمی‌توان تاریخ تحولات آن را

او، رخت و پوشش سپاهیان را یکنواخت کرد و دستور داد تا از پارچه‌های بافت ایران برای سربازان پوشش بدوزند، و دکمه‌های، "شیروخورشید" نشان که تا بهمن ۱۳۵۷ برروی رخت سپاهیان دوخته شده بود، یادگار این مرد میهن دوست است که پیوسته بیست - سی سال جلوتر از زمان خود می‌اندیشید.

هنگامی که وی هنوز به پایگاه نخست وزیری نرسیده، و بسیار جوان بود، از سوی محمدشاه (پدر ناصرالدین شاه) به نمایندگی ایران برای بستن پیمان نامه "اَرزَنَةُالرّوم" به کشور عثمانی می‌رود. و محمدشاه در معرفی نامه‌ی او به دربار عثمانی می‌نویسد:

... میرزاتقی خان وزیر عساکر (امیرنظام) منصوره و نظام و غیرنظام، که حامل نشان مبارک "شیروخورشید" مرتبه اول سرتیپی، و حمایل افتخارخاص سبز است به‌وکالت مباهی مخصوص گشته و...

امیرکبیر دلبستگی سختی به نادرشاه و کارهای بزرگ او داشت، و در تاریخ‌ها آمده است که پیوسته به ناصرالدین شاه سفارش می‌کرد که شرح زندگی "نادر" را بخواند و از آن سود ببرد.

یکی از کارهای بزرگ امیرکبیر که بدبختانه کمتر از آن یاد شده، نگرش ویژه‌ی او، به پرچم ایران، و نقش و رنگ آن بود. و به پیروی از همین نگرش و با دلبستگی‌ای که به نادرشاه داشت، سه رنگ بودن پرچم‌های سه‌گانه زمان فتحعلی شاه، نیای ناصرالدین شاه (پرچم سبز آشتی، پرچم سرخ جنگ و پرچم سپید دیپلماتیک) را بهانه کرد، و دستور داد، درفش ایران، دارای همان سه رنگ سبز و سپید و سرخ زمان نادری باشد.

(بگفته‌ی دیگر، رنگ سرخ و دایره سپید پرچم آقامحمدخان، و پرچم‌های گوناگون زمان فتحعلی شاه را از میان برداشت، و پرچم سه رنگ نادری را جایگزین آنها کرد همچنین نقش تاج قاجاریه را نیز از بالای نشان شیروخورشید برداشت. منتها در ریخت پرچم (مستطیل بودن آن) و شمشیری که در زمان آقامحمدخان بدست شیر داده شده بود، دگرگونی پدید نیاورد و آن را پذیرفت)

بر این پایه، پرچم ایران در آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه، بدستور امیرکبیر به این شکل درآمد که: زمینه‌ی درفش سپید بود. یک نوار سبز به پهنای تقریبی ۱۰ سانتیمتر در پهلوی بالایی، و یک نوار سرخ به همان پهنا، در پهلوی پایینی پرچم دوخته شد. و نشان شیروخورشید و شمشیر (بی‌تاج) در میانه‌ی درفش جای گرفت.

آنگاه، همه‌ی استانداران و همچنین سفیران کشورهایی را که با ایران در پیوند

بودند از این دگرگونی آگاه کرد، و فرمان داد که از آن پس در جشن‌ها و آیین‌ها، پرچم ایران را بگونه‌ای که دستور داده بود، بکار ببرند.

وی در نامه‌ای که در واپسین روزهای نخست وزیری خود به ناصرالدین شاه فرستاد، چنین نوشت:

... حاج میرزا جهار را خواست، قرار بیرق مدرسه (دارالفنون) را گذارد که ان‌شاءالله روز یکشنبه در سر در مدرسه بلند شود...

برگه‌ی دیگری از واپسین روزهای نخست وزیری امیرکبیر در دست است، و آن، نامه‌هایی است که وزیر امور خارجه ایران (محمد علیخان) برای رابطه‌های بازرگانی ایران در گیلان و گرگان (که آنها را منشی مهام خارجه گیلان و منشی مهام خارجه استرآباد می‌گفتند) نوشته است، تا کشتی‌های بازرگانی ایران از کشتی‌های نیروی دریایی کشورمان بازشناخته شوند.

وزیر خارجه امیرکبیر در این نامه‌ها می‌نویسد:

... در خصوص بیدق کشتی‌های تجارتی که سابقاً دریابیگی ایراد گرفته بود، اینجا با جناب جلالت مآب، وزیر مختار دولت بهیه روسیه مکالمه کرده، برحسب امرقدر قدرت سرکار اعلیحضرت پادشاهی روح العالمین فداه، قرار دادند که نشان و علامت دولت علیه، در بیدق‌ها و علم‌ها که در کشتی‌های تجارتی افراشته می‌شود، اژدها باشد، تا از نشان شیروخورشید که نشان دولتی است، امتیازی حاصل شود...

هنگامی که امیرکبیر کشته می‌شود، تنها یک دگرگونی کوچک در شکل پرچم پدید می‌آید، و آن این بود که نوارهای سبز و سرخ را که تنها در پهلوی بالایی و پایینی پرچم دوخته شده بود به گرداگرد پرچم دوختند. بدینگونه که زمینه مستطیل شکل پرچم سپید یکدست ونشان شیروخورشید و شمشیر زری دوزی شده‌ی پیشین را نگهداشتند. ولی درکناره‌ی این زمینه، در پهلویی که به چوب درفش می‌چسبید، ودر پهلوی بالای پرچم نوار سبز، به پهنای ده سانت، و در پهلوی پایینی و پهلوی روبروی چوب پرچم نوار سرخ رنگ بهمان پهنا دوختند. تا اینکه مشیرالدوله پرچم را دوباره شبیه زمان امیرکبیر سه رنگ افقی کرد.

عبدالله مستوفی، که در دوران ناصرالدین شاه می‌زیست، در کتاب "تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه" درباره پرچم ایران و شیروخورشید می‌نویسد:

... شیروخورشید ایران، خیلی قدیمی است. از تواریخ نمی‌توان تاریخ تحولات آن را

بدست آورد. ولی رنگ زمینه‌ی بیرق (در دوران ناصرالدین شاه) معین نبود.
حاشیه‌ای برنگ سرخ یا سبز یا ملمع (درهم آمیخته) از این دو رنگ بعرض چهار
انگشت بیش و کم در دوره‌ی پرده‌ی سفید قرار می‌دادند و احتمالاً رنگ سرخ و سبز و
سفید سه رنگ پرده‌ی بیرق ایران بشمار می‌آمد. تقسیم این سه رنگ به سه قسمت که
از سبز شروع و به سرخ ختم شود، و شیروخورشید در وسط رسم گردد، (پس از مرگ
امیرکبیر) از کارهای مشیرالدوله است.

در زمان ناصرالدین شاه، برگه دیگری در زمینه‌ی شکل وریخت شیروخورشید پدید آمد. از آن میان، چاپ اسکناس (پول کاغذی) بود.



یک نمونه از اسکناس‌های ۵ تومانی زمان ناصرالدین شاه که از سال ۱۲۷۰ تا ۱۳۰۲ خورشیدی در تهران روا بود. نشان شیروخورشید، هم بر روی اسکناس چاپ شده، و هم بر روی مهری که در میان اسکناس زده‌اند.

در برخی از این اسکناس‌ها نگاره‌ی چهره‌ی شاه و نقش شیروخورشید، هر دو در یک روی چاپ شده بود و در برخی دیگر، آنگونه که در همین برگ می‌بینید، نگاره‌ی ناصرالدین شاه در یک روی چاپ شده و نقش شیروخورشید، در روی دیگر آن.

امتیاز چاپ اسکناس‌های یاد شده را به بانک انگلیس وایران (که بانک شاهنشاهی ایران نامیده می‌شد) داده بودند و هراسکناس تنها در شهری که روی آن نوشته بودند قابل پرداخت ودادوستد بود.

این اسکناس‌ها تا سال ۱۳۰۲ خورشیدی در ایران روا بود.



نمونه‌ی دیگری از اسکناس‌های زمان ناصرالدین شاه که از سال ۱۲۶۹ تا سال ۱۳۰۲ خورشیدی در ایران روا بود (دریک روی آن نگاره شاه، و در روی دیگری نقش شیروخورشید دیده می‌شود)



وزارت جلیله امور خارجه دولت علیه ایران

مورخه شهر سنه ۱۳۰۱

نمره

استخراج تلغراف رمز ناظم الدوله

از برای اینکه بدانم چه بگویم و چه بکنم لازم است
اول بدانم نتیجه ماموریت جناب امجد السلطنه
در پطربورغ و کارسرخس بکجا انجامید (ملکم
بتاریخ ۱۱ ذیحجه نمره ۸۳

کشف تلگراف رمزی که ناظم الدوله (میرزا ملکم‌خان) از لندن به تهران مخابره کرده است. (از کتاب اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای مرکزی)

برگه دیگری که در دست است، از کتاب اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای مرکزی (چاپ اداره انتشارات و اسناد دفتر مطالعات بین‌المللی) گرفته شده. و تلگراف رمزی را که ناظم‌الدوله (میرزاملکم‌خان) از سفارت ایران در لندن در تاریخ ۱۱ ذیحجه ۱۰۳۱ هجری قمری برای وزارت خارجه ایران فرستاده. کشف مرز کرده‌اند و چنین آمده است:

استخراج تلغراف رمز ناظم‌الدوله

از برای اینکه بدانم چه بگویم و چه بکنم، لازم است بدانم نتیجه‌ی ماموریت جناب امجدالسلطنه (حاج میرزاحسن خان مشیرالدوله) در پطرزبورغ و کارسرخس به کجا انجامید.

ملکم— ۱۱ ذیحجه نمره ۸۳

به نشان شیروخورشید بنگرید. در این نشان نقش تاج بالای شیر و خورشید

هست، ولی شمشیر در دست شیر نیست، و شیر هم نشسته است و دمش را پهلویش گذارده.

پژوهندگان برآنند که در بیشتر نامه‌های سفارتخانه‌های ایران در زمان قاجاریان، نشان شیروخورشید را بی‌آنکه شمشیری در دست شیر باشد، چاپ کرده‌اند. واین بدان روی بوده است تا بیگانگان، ایران را کشوری جنگ طلب و ستیزه‌جوی بشمار نیاورند. ولی در زمان رضاشاه و محمدرضاشاه، این روش از میان رفت و نشان شیروخورشید در همه جا یکسان شد.



وانده انکلیز قونسلی موستر هالورت
جنابلرینه امریقا تبعه سنک نسطوری
ملتندن مرشمعونك كوریلشنه كیدن موستر
ایزاك ادمز پساپورطنی شهبندر وکیلندن
تصدیق ایندیرمش ایکن کوارده پساپورطی
آلوب حبس ایدلمش مومی الیه معاونتکزی
رجا ایدرم انکلتره موسیو نورلوندن نیسان
در ارومی

تلگرافی است که گروه مبلغان مذهبی انگلیس برای کنسولگری انگلستان در شهر "وان" عثمانی بزبان ترکی مخابره کرده‌اند و روشن نیست که نقش شیروخورشید بر بالای این تلگراف چه می‌کند؟

برگه‌ی دیگری از صفحه ۴۳ کتاب "ایران وسیله‌ی یک ایرانی"

PERSIA BY A PERSIAN نوشته‌ی دکتر ایساک آدامز DR . ISSAC ADAMES که در سال ۱۹۰۰ در لندن چاپ شده و در دست است و تلگرافی است به زبان ترکی که در آن میسیون مذهبی انگلستان از کنسول انگلیس در شهر "وان" عثمانی (ترکیه کنونی) درخواست کمک برای آزادی "ایساک آدامز" (نویسنده کتاب یاد شده) را کرده است. تاریخ این برگه ۱۸۹۵ (۱۲۷۴ خورشیدی) است.

نخست اینکه روشن نیست چگونه میسیون مذهبی انگلیس با زبان ترکی با کنسولگری انگلیسی گفتگو کرده؟ و دوم اینکه چرا در سر برگ این میسیون مذهبی در یک کشور بیگانه نقش شیرو خورشید و شمشیر و تاج دیده می‌شود.



بنام خدای جهان آفرین

نقش "شیروخورشید و شمشیر و تاج قاجاریان" بر برگ یکم کتاب "نامه خسروان" چاپ وین (اتریش) در ۱۲۸۵ خورشیدی.

شاهزاده جلال‌الدین میرزا، فرزند فتحعلی شاه قاجار، که به اروپا رفته و سالها در شهر وین در کشور اتریش ماندگار شده بود، در سال ۱۲۹۷ هجری قمری (۱۲۵۸ خورشیدی و ۱۸۷۹ ترسایی) در زمان ناصرالدین شاه دست به تدوین و چاپ کتابی در آن شهر می‌زند بنام "نامه خسروان" این کتاب بزبان پارسی بوده و از دوران کیومرس تا پایان پادشاهی زنجیره ساسانیان در آن سخن رفته است.

در آغاز برگ یکم این کتاب که سراسر با خط خوش نستعلیق نوشته و چاپ شده است، نقش کامل شیروخورشید و شمشیر را درحالیکه تاج قاجاریان نیز بر بالای خورشید جای گرفته است دیده می‌شود.



اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب	اطلاعات
		روز / ساعت / دقیقه	



بواسطه تلگرافخانه

بتاریخ / شهر / ساعت / دقیقه / نمره

تلگرافی است که در تاریخ دهم محرم ۱۳۱۰ هجری قمری در زمینه‌ی اختلاف میان بانک ایران و انگلیس و "رژی" از سوی مخبرالدوله مخابره شده است. نشان شیروخورشید و شمشیر با نقش تاج در بالای آن دیده می‌شود.


پرچم ارتشی ایران در زمان افشاریان ، شیر و خورشید(بی شمشیر)

بازهم برگه‌ی دیگری از نامه‌ها و تلگراف‌های زمان ناصرالدین شاه.

این، تلگرافی است که از برگ ۸۰ کتاب اسناد سیاسی ایران در دوران قاجاریان نوشته‌ی "ابراهیم صفایی" گرفته شد و در آن مخبرالدوله، هنگامی که ناصرالدین شاه در ملایر بوده است، (محرم ۱۳۱۰ هجری قمری) در زمینه اختلاف رییس بانک شاهنشاهی (بانک انگلیس و ایران) و رییس دخانیات (رژی) از نخست وزیر درخواست راهنمایی کرده است که چون از دیدگاه سیاسی نیز درخور نگرش است. متن آن رادر این کتاب می‌آورم.

از طهران — به ملایر—

خدمت بندگان حضرت مستطاب اجل اشرف وزیر اعظم مدظله‌العالی عرض می‌نماید روز شنبه گذشته رییس بانک را ملاقات نموده در باب معامله رژی مذاکره شد.

گفت: تنخواه رژی حاضر است. ولی بخاطر من رسید که اگر رژی تنخواه رابگیرد و بعد در واگذار کردن مایملک، ماخذ عمل پر نشود، ضامن ایشان کیست؟

تکلیف من این بود که عرض کنم، امروز دوشنبه قبل از ظهر جناب وزیر مختار انگلیس را ملاقات نموده، همین مسئله مذاکره شد. گفتند بلی بانک به من نوشته است. و نمیدانم باعث براین اختلاف مابین آنهاچه شده باشد.

در این خصوص به لندن هم تلگراف کرده‌ام منتظر جوابم. لازم بود خدمت بندگان حضرت اجل عرض شود هر طور دستورالعمل فرمایند اطاعت نماید.

مخبرالدوله

بهررو‌ی، سر برگ تلگراف خانه ایران شیروخورشید و شمشیر درست همانند دوران پهلوی‌ها است. تنها نقش تاج قاجاریان در بالای خورشید قرار دارد.

در پایان بررسی نقش شیروخورشید در دوران ناصرالدین شاه، باید از کار در خور نگرش دیگری که امیرکبیر انجام داد یاد کنم و آن: بنیادگذاری روزنامه‌ای بود بنام "وقایع اتفاقیه" (که مدتی پس از مرگ او، بنام "روزنامه دولت علیه ایران" نامیده شد.

بدبختانه هنوز چند شماره‌ای از این روزنامه چاپ نشده بود که امیر را به کاشان تبعید کردند و سپس کشتند. ولی سر برگ این روزنامه نشانه دیگری از دلبستگی این مرد میهن دوست و ادب پرور، به نشان شیروخورشید است و همانگونه که می‌بینید: تنها نشان شیروخورشید و شمشیر دیده می‌شود و تاجی بالای سر خورشید نیست.



سر برگ روزنامه وقایع اتفاقیه که روانشاد امیرکبیر بنیادگذار آن بود، و پس از وی بنام "روزنامه دولت علیه ایران" نامیده شد.

برگه‌ها و نگاره‌های فراوان دیگری از زمان ناصرالدین شاه، با پیکره شیروخورشید و شمشیر در دست است که چون دگرگونی در خورنگرشی با یکدیگر ندارند، از یاد کردن از همه‌ی آنها، چشم می‌پوشیم.

تنها یادآوری می‌شود که در همه‌ی نگاره‌ها و پیکره‌هایی که از خود ناصرالدین شاه در دست است، نشان شیروخورشید و شمشیر (گاه با تاج وگاه بی‌تاج) بر روی کلاه و یا به سینه‌ی وی بخوبی دیده می‌شود.

همچنین شاهزاده مسعود میرزا فرزند ناصرالدین شاه (ظل السلطان) که از سوی پدر به ولایت سپاهان و پیرامون آن برگزیده شده بود، در پوشش‌ها و نوشته‌هایش همیشه از نشان شیروخورشید سود می‌برد. و بر روی مهر ویژه‌ی او، و همچنین بر روی پاکت پستی‌اش نشان "شیروخورشید" داشت.

پرچم ارتشی صفویان ، زمینه سپید خورشید بالای شیر (بی شمشیر)



نمونه مهرهای کاغذی چسب‌دار، که ظل‌السلطان بر روی پاکت‌های پستی خود می‌چسبانید.



نمونه سر برگ‌های نامه‌های مسعود میرزا ظل‌السلطان (فرزند ناصرالدین شاه)

مظفرالدین شاه. مشروطیت. شیر، وخورشید.

به زمان مظفرالدین شاه (۱۲۷۴ تا ۱۲۸۵ خورشیدی) می‌رسیم.

پرچم ایران، در زمان این شاه (تا انقلاب مشروطیت) نیز همانند زمان پدرش دارای زمینه‌ای سپید بود که پیرامون آن را نوارهای سبز و سرخ گرفته، و نشان شیروخورشید و شمشیر و تاج، در میانه‌ی رنگ سپید نگاشته شده بود.

در کتاب "خاطرات و اسناد" تهیه و تنظیم سیف الله وحیدنیا، نقش سر برگ شماره‌ی یکم روزنامه‌ای بنام "فلاحت مظفری" چاپ شده است.

این روزنامه در جمادی الاول سال ۱۳۱۸ هجری قمری برابر با ۲۶ اگست ۱۹۰۰ ترسایی و چهارم شهریور ۱۲۷۹ خورشیدی (یعنی شش سال پیش از انقلاب مشروطیت) بنیاد گذارده و ماهی دو بار چاپ و پخش می‌شد.

بیشتر نوشته‌های آن وابسته به کشاورزی بود و صاحب امتیازش نیز فخیم‌السلطنه رییس و مدیرکل فلاحت (کشاورزی) ایران بود.

به شیروخورشیدش بنگرید. بی کم و کاست مانند شیروخورشیدهای امروزی است و تاج هم در بالای آن دیده می‌شود.

اول

سال اول

وجه اشتراك سالیانه

طهران ۱۸ قران

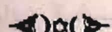
داخله ایران ۲۰ قران

اروپ وآمریك ۱۴ فرانك

تمام عثمانی ۳ مجیدی

قفقاز وروسیه ٦ منات

هند و افغانستان ۹ روپیه







صفحه

نمره اول

صاحب امتیاز

فخیم السلطنه رئیس

و مدیرکل فلاحت

ممالك محروسه است

مسیو دافر مدیر و

معلم زراعت بعضی

مقالات جریده را

میدهد

محل رجوع چهارراه

مخبرالدوله دراداره

مرکزی کل فلاحت است

اجرت پست همه جا بعهده اداره است

غرهٔ جمادی الاولی ۱۳۱۸ هجری مطابق ۲۶ اوت ۱۹۰۰ میلادی

سر برگ روزنامه فلاحت مظفری که در دوران مظفرالدین شاه چاپ و پخش می‌شد. نقش شیروخورشید چاپ شده در آن، درست همانند شیروخورشیدهای تاپش بهمن ۵۷ است.

در سال ۱۲۸۴ خورشیدی، جنبش مشروطه خواهی و فرمانروایی قانون در میان مردم پدید آمد. و پس از کوشش‌ها و جانبازی‌های فراوان، سرانجام در روز چهاردهم امرداد سال ۱۲۸۵ خورشیدی، این جنبش به پیروزی رسید و "مظفرالدین شاه" فرمان مشروطیت را دستینه نهاد. و سپس مجلس یکم و دوم، دست بکار نوشتن قانون اساسی و متمم آن شد.

در تاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری (۱۲۸۶ خورشیدی) قانون اساسی و متمم آن به تصویب نمایندگان راستین مردم رسید.

اصل پنجم متمم قانون اساسی می‌گوید:

"الوان رسمی بیرق ایران، سبز و سفید و سرخ، و علامت، شیروخورشید است"

با یک نگاه گذرا به این اصل بخوبی درمی‌یابیم که آن را باشتاب به تصویب رسانیده‌اند. زیرا نه شیوه‌ی درکنار هم قرار گرفتن رنگ‌ها روشن شده، نه اینکه آیا افقی هستند یا عمودی.

نه یادآوری کرده‌اند که نشان "شیروخورشید" بر روی کدام رنگ باید جای بگیرد، و نه درباره‌ی شمشیر سخنی گفته شده، و نه اینکه روی شیر، به کدام سوی باید باشد اشاره‌ای رفته است.

اگر به ترکیب مجلس یکم و دوم بنگریم، تا اندازه چشمگیری انگیزه‌ی شتابزدگی در تصویب این اصل برای‌مان روشن می‌شود.

زیرا در دوره‌های نخستین مجلس، بویژه دوره‌ی یکم و دوم، شماری روحانی در مجلس بودند که به پیروی از دستور دین اسلام، نگاشتن نگاره‌ها را ناروا می‌دانستند.

از سوی دیگر، گروهی نواندیش (متجدد) نیز به نمایندگی برگزیده شده بودند که شمارشان بسیار بود. و در پی آن بودند که نازش‌های گذشته فرهنگی پایمال نشود. و شادروان ارباب کیخسرو و شاهرخ نماینده زرتشتیان نیز در میان این گروه بود.

نواندیشان برآن شدند که "نقش شیروخورشید" را از تصویب مجلس بگذرانند.

بر این پایه، پس از رایزنی با یکدیگر، برنامه‌ی حساب شده‌ای را ریختند، و نماینده‌ی آنان به پشت تریبون رفت و پس از سرآغازی شیوا، گفت:

همه می‌دانیم که نود درصد ایرانیان مسلمانند. و رنگ سبز نیز رنگ دلخواه پیامبر اسلام و رنگ این دین است. پس پیشنهاد می‌کنم که رنگ سبز در بالای پرچم ملی ما، جای بگیرد.

سپس افزود: زرتشتیان، هزاران سال پشت اندر پشت، در این سرزمین زاده و زندگی کرده، و چشم از جهان فرو بسته ودر آغوش همین خاک خفته‌اند. و در قرآن نیز اشاره‌ای به این دین شده است.

بر این پایه پیشنهاد می‌کنم که رنگ سپید را، که رنگ ویژه‌ی کیش زرتشتی و رنگ دلخواه زرتشت بوده. و همچنین رنگ آشتی و پاکدلی است نیز، بپاس بزرگداشت این مردم آزاده، در زیر رنگ سبز، جایگزین کنیم.

در این هنگام، یکی دیگر از نواندیشان (متجددان) مجلس، سخنان گسترده‌ای در زمینه‌ی جانبازی در راه آرمان و اندیشه. و ارزش خون شهیدان راه اندیشه و باور، بویژه حسین فرزند علی بر زبان راند و گفتار را به جان باختگان انقلاب مشروطیت کشانید و پیشنهاد کرد که رنگ سرخ را نیز بپاس خون شهیدان راه آرمان و اندیشه، در پرچم جای دهند.

هنگامی که جو مجلس بخوبی آماده‌ی پذیرش این پیشنهادها می‌شود، سخن را به

نشان میان پرچم می‌کشانند و می‌گویند:

انقلاب مشروطه در امرداد ۱۲۸۵ به پیروزی رسید. و ماه امرداد، در برج "اسد" (شیر) جای دارد. از سوی دیگر چون بیشترینه مسلمانان ایرانی "شیعه" و پیرو علی هستند، و شیر، همچنین پیشنامی از پیشنامهای "علی" نیز هست، و او را "اسدالله الغالب" (شیر پیروز خداوند) می‌خوانند، بر این پایه "شیر" را، که هم نشانه‌ی امرداد است. و هم نشانه‌ی "پیشوای یکم شیعیان، بیادگار بر پرچم نقش می‌کنیم.

و چون انقلاب مشروطیت در چهاردهم امرداد، یعنی تقریباً درست در میانه‌ی این ماه به پیروزی رسیده. و میانه‌ی امرداد را "قلب الاسد" میگویند، که خورشید در این روز، در اوج نیرومندی و گرمای خود است، پس پیشنهاد می‌کنم که خورشید را نیز برپشت شیر سوار کنیم، که این شیروخورشید، هم نشانه‌ی علی باشد. هم نشانه‌ی امرداد، هم یادآور روز چهاردهم امرداد، و هم نشانه‌ی کهن ایرانیان.

(نکته‌ی درخورنگرش این بود که هواداران آگاه تصویب این نشان، نگفتند که "خورشید" و "شیر" نشانه‌ی "میترا" و "میتراییسم" (مهریان) است، و ریشه در هزاره‌ها و سده‌های کهن دارد، تا مبادا روحانیان درون مجلس برآشفته شوند، و کارتصویب این اصل به بن بست بکشد)

باری. آنگاه به "شمشیر" پرداختند و گفتند:

زمانی که شیر را نشانه‌ی پیشوای یکم شیعیان دانستیم، باید "دوالفقار" را نیز بدستش بدهیم.

و... بدینگونه آوای مخالفان نگاشتن نقش شیروخورشید بر روی پرچم را خاموش، و آنان را با خود همآواز کردند. و زمانی که دیدند زمینه مساعد است و نماینده‌ی مخالفی برای پاسخگویی پشت تریبون نیامد، زمان را از دست ندادند باشتاب و دستپاچگی، اصل پنجم متمم قانون اساسی را پیشنهاد کردند و به تصویب رسانیدند.

بدینسان پرچم و نشان ملی ما، بگونه‌ای رسمی، در قانون اساسی مشروطیت جای گرفت و یکی از نمادهای فرمانروایی واستقلال ما، بشمار آمد.

بهنگام تصویب این اصل سخنی از تاج در بالای شیروخورشید گفته نشده. و درست هم همین است.

زیرا نگاشتن "تاج" بر بالای خورشید، تنها از پایان دوران پادشاهی فتحعلی شاه (آنهم نه همیشه و بر روی همه‌ی شیروخورشیدها) روا شد. و هیچ ریشه‌ی ملی و تاریخی و قانونی ندارد. و اگر بکار برده می‌شد، غیررسمی بود.

پیش از پایان دادن به بررسی خود در زمینه پرچم و شیروخورشید، دو- سه

نکته‌ی دیگر شایسته‌ی یادآوری است.

نخست: گفتیم که در اصل پنجم متمم قانون اساسی، نارسایی‌هایی به چشم می‌خورد. بدینگونه که نه اندازه‌ها و نسبت پهنا و درازای پرچم با یکدیگر روشن بود، نه شیوه‌ی جایگیری رنگها در کنار هم، نه پهنای رنگها و نه حالت شیروخورشید.

بهمین انگیزه، در امرداد سال ۱۳۳۶ (یعنی درست پنجاه سال پس از تصویب اصل یاد شده) بدستور دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر آن زمان، انجمنی از نمایندگان وزارتخانه‌های خارجه و آموزش و پرورش و جنگ، در دفتر وزیر جنگ برپا شد و این انجمن با نگرش به گفتگوهای نمایندگان دوره یکم و دوم مجلس شورای ملی (تصویب کنندگان قانون اساسی)، و با نگرش به پیشینه پرچم و نگاره‌های مانده از آن و پرچم‌های موجود در آن روز، گزارش کار را به نخست وزیر دادند.

بر پایه‌ی این گزارش، در تاریخ هفدهم دیماه ۱۳۳۶ از سوی هیئت وزیران تصویبنامه‌ای به شماره ۲۱۲۵۵ به امضای "اشرف احمدی" رییس دفتر نخست وزیر، به وزارت جنگ صادر شد، که کاستی‌های اصل یاد شده را از میان برداشته بود.

برپایه‌ی این تصویبنامه:

۱- رنگهای رسمی پرچم ایران از سه رنگ مساوی سبز و سپید و سرخ (بصورت افقی) و نشان شیروخورشید تشکیل می‌شود. بدانگونه که رنگ سبز در بالا، رنگ سپید در میانه و رنگ سرخ در پایین قرار گیرند.

۲- نگاره شیروخورشید برنگ زرد زرین در میانه پرچم بر روی رنگ سپید، آنگونه نقش می‌شود که سر شیر به سوی چوب پرچم، و شمشیر بطور عمودی در دست راست شیر باشد، و پاهای شیر، به سوی رنگ سرخ، دم شیر به شکل قلاب کمر (S) و به سوی بالا بوده، نگاه شیر رو به بیننده باشد.

۳- خورشید، نیم برآمده در پایین گردن و میانه‌ی کمر شیر قرار گیرد، و پرتوهای آن می‌باید به سوی بالا و دوسوی چپ وراست پرچم افشانده شود.

۴- اندازه‌های پرچم بانگرش به جایگاهی که برپا داشته می‌شود، فرق می‌کند. ولی نسبت پهنا به درازای آن همیشه باید نسبت یک به هفتادوپنج سدم باشد. (یعنی اگر درازای پرچم یک متر است، پهنای آن باید ۷۵ سانت باشد)

۵- این ویژگی‌ها در هر دو سوی پرچم باید رعایت شود.

در تاریخ سیزدهم دیماه ۱۳۳۷ (یعنی درست یکسال پس از تصویبنامه‌ی پیشین هیئت وزیران)، تصویبنامه دیگری را گذرانیدند که چندان فرقی با تصویبنامه پیشین نداشت تنها توضیح‌ها و روشنگری‌های بیشتری در زمینه‌ی رنگها و اندازه پرچم داده شده بود.

نکته دوم آنکه: در این روزها "پرچم ملی ایران" به پرچمی گفته می‌شود که تنها سه رنگ سبز و سپید و سرخ در آن باشد، بی‌آنکه نگاره شیروخورشید و شمشیر را بر روی رنگ سپید بنگارند. و "پرچم رسمی ایران" به پرچمی می‌گویند که گذشته از سه رنگ، یاد شده، نقش شیروخورشید و شمشیر، بر روی رنگ سپید آن، و در میانه‌ی پرچم آورده شود.

"خمینی" و ستیز با "شیروخورشید"

هنوز یکی - دو - سه ماه بیشتر از بهمن ۱۳۵۷ نگذشته بود که ناگهان روح‌الله خمینی، در یک سخنرانی گفت:

"بیندازید این شیروخورشید منحوس (!) را. بیندازید این علامت شاهنشاهی را (!!)

و بدنبال این سخنان بود که هواداران چشم و گوش بسته‌ی او، با چکش نادانی به جان نشانهای شیروخورشید، که بر سردر سازمانهای دولتی، و یا برروی ستونهای بانکها و سردر باغ ملی تهران و کاشیکاری و دیگر ساختمانهای نو و کهن تهران و شهرستانها بود، افتادند.

کسانی که می‌دانستند این نشان، نشان فردی، وتنها ویژه‌ی شاهان نیست، و یک نشان ملی و کهن است (از آن میان مهندس مهدی بازرگان نخست وزیر آن روزها) به دست و پا افتادند و به گوش او رسانیدند که شکستن و نابود کردن این نشان، که در بیشتر جاها بر روی سنگها و سیمانها و تابلوهای گرانبها، و کاشیکاری‌های کهن با موشکافی و هنرمندی فراوان پدید آمده، گذشته از اینکه یک اثر هنری را از میان می‌برد، زیان‌های چشمگیری که سر به میلیونها تومان می‌زند، در برخواهد داشت.

بدنبال این کوشش‌ها و هشدارها، خمینی باز بر پرده‌ی تلویزیون نمایان شد و

گفت:

"اگر از میان بردن این علامت منحوس (!!) شیروخورشید، هشتاد میلیون تومان هم ضرر می‌زند – که نمی‌زند (!) – مانعی ندارد، آنها را از بین ببرید!"

شگفتا که "علامه طباطبایی" از روحانیانی که سید روح‌الله خمینی نیز به او دلبستگی داشت و روز مرگش را (که چند سال پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷) رخ داد تعطیل عمومی اعلام کرد و او را بسیار بزرگ می‌داشت در چامه‌ای در زمینه دلبستگی خود به کیش مهری اشاره می‌کند و می‌گوید:

همی گویم و گفته‌ام بارها — بود کیش من "مِهر" دلدارها
پرستش به مستی است در کیشِ "مِهر" — برونند زین حلقه هشیارها
بهین مهرورزان که آزاده‌اند — بریزند از جام جان بارها

باری

کشاکش پنهانی برای نگهداشت باقیمانده‌ی این نشان در ساختمانهای دولتی وملی دنبال می‌شد، و کسانی که، میهن و بازمانده‌های فرهنگی و میهنی را دوست داشتند، توانستند چاره‌ای بیندیشند، و دستور دادند که نشانهای برجای مانده‌ای را که هنوز مزه‌ی چکش خشک اندیشی را نچشیده بودند، در زیر گچ‌ها و سیمان‌ها پنهان کنند، تا خمینی و هواداران و رایزنان او، چشمشان به آن نیفتد.

باشد که روزی دیگر و زمانی دیگر، همانگونه که خورشید از پشت شیر، سر بیرون می‌کشد، "شیروخورشید" پنهان شده در پشت گچ‌ها و سیمانها، بازهویدا شوند و چشم ایرانیان ملت گرای را نوازش دهند.

همانگونه که در درازای تاریخ یکی - دوبار (در زمان شاه اسماعیل یکم، و شاه تهماسب یکم و امیرتیمورگورکان) نیز این نشان از روی پرچم‌ها و سکه‌های ما پایین آمد، ولی اندکی پس از این دو - سه تن، دوباره بر روی درفش‌ها و پول‌ها جای گرفت.

در درازای تاریخ یکسد ساله‌ی کنونی، دستهای ناپاکی در کار بوده‌اند که این نشان ورجاوند فرهنگی وتاریخی را بی‌ارزش نشان دهند، و آن را زاده‌ی خواست‌های شاهان بلهوس بدانند.

یکی نگاره‌ی "شیر" بر روی پرچم رانشان دلبستگی سلطان مسعود به شکار این جانور می‌دانند!! و دیگری نشان "خورشید" را نماد چهره‌ی همسر غیاث‌الدین کیخسرو!!

و این دست اندازی‌های نیرنگ بازانه، برخی از پژوهندگان پاکدل ما را همراه کرده و آنان را به دنبال خود کشیده‌اند.

نشانی که از دوران کهن پرستیدنی مردم و شاهان باستان ایران بوده، و نشانی که بر سرشاهان زنجیره‌های گوناگون غزنوی. سلجوقی. خوارزمشاهی. تیموری. صفوی. افشاری. زندی. قاجار و پهلوی سایه انداخته و از پس هزاره‌ها و سدها تا به امروز استوار و پابرجا مانده است، هرگز زاده‌ی هوس یکی - دو شاه نیست و ریشه‌ای بس استوار دارد و به این سادگی‌ها نمی‌توان آن را از میان برداشت و از یاد برد.

همانگونه که امروز نیز، بیشترینه‌ی سازمانهای دگراندیش با جمهوری آخوندی در برون مرز که رو در روی این رژیم ایستاده‌اند، پرچم شیروخورشید نشان ایران را پرچم ملی و راستین کشور خود می‌دانند. و آن را پاس و گرامی می‌دارند تا روزی که دوباره به میهن باز گردند.

سخن پایانی

"شیروخورشید" هرگز آنگونه که روانشاد کسروی و "ابن عبری" می‌گویند، نمایانگر چهره‌ی همسر غیاث الدین کیخسرو نبوده است.

هرگز، آنگونه که چامه سرایان دربار سلطان مسعود غزنوی می‌گویند، بانگیزه‌ی دلبستگی این پادشاه به شکار "شیر" پدید نیامده است.

هرگز، آنگونه که حاج میرزاابوالحسن خان شیرازی نماینده فتحعلی شاه در انگلستان می‌گوید: "ایران کنام شیران، خورشید، شاه ایران" نماینده‌ی شخص "شاه" و "شاهنشاهی" نبوده است.

هرگز آنگونه که ملک الشعرای صبوری، چامه‌سرای ناصرالدین شاه گفته است: "چون نشان شاه ما، خورشید و شمشیر است و شیر" این نشان ساخته دست ناصرالدین شاه نبوده است.

هرگز آنگونه که در مجلس یکم و دوم وانمود کردند، نماد و سمبول "علی فرزند ابوطالب" پیشوای یکم شیعیان نیست.

هرگز آنگونه که در برخی از نوشته‌ها آمده، از پیوند "شیرارمنستان" و "خورشید ایران" درست نشده است.

و هرگز، آنگونه که سیدروح‌الله خمینی می‌گوید ناخجسته (منحوس) نیست.

شیروخورشید، آنگونه که در فرمان محمدشاه قاجار آمده است که می‌گوید:

... نشان شیروخورشید قریب سه هزار سال بل متجاوز از عهد زرتشت، متداول بوده است...

یک نشان تاریخی و فرهنگی است. و ریشه در باورهای ما، در هزاره‌های گذشته دارد و بسی ژرف‌تر از آن است که ما آن را به این و آن بچسبانیم.

در اینجا شایسته می‌دانم که بگویم: طبیعت نیز سه رنگ "سبز و سپید و سرخ" را به خاک ایران و به ملت ایران، ارمغان کرده است.

نقشه‌ی ایران را بر روی گویال (کره) زمین در مغز خود مجسم کنید.

در شمال خاک ما، از جنگل گلستان در بخش خراسان گرفته، تا گرگان و مازندران و سپس گیلان و تالش و دشت مغان، همه جا "**سبز**" است.

در میانه‌ی خاک میهن‌مان، پهنه‌ی گسترده‌ای از بیابان لوت و شوره‌زار سپیدک زده‌ی نمک دیده می‌شود. و اگر با هواپیما از فراز آن بگذرید، همه جا را شوره‌زار و**سپید** می‌بینید.

و... در جنوب سرزمین‌مان، از بندر چابهار و کواتر و بندرعباس، تا گناوه و کنگان و بوشهر و آبادان و خرمشهر، خورشید، آتش می‌بارد، و همه جا **سرخ** است.

این رنگها ارمغان خداوندی به ما، به سرزمین ما، و به پرچم ما است.

اکنون باید دید چرا "شیران" خفته‌اند. چرا "شمشیرها" در نیام‌اند، و چرا "خورشید، سربلندی میهن ما، از پشت شیران، سر بیرون نمی‌کند.

پایان

در این بررسی، از کتاب‌ها ونوشته‌های زیر سود برده شده است

- شاهنامه فردوسی	ابوالقاسم، فردوسی بزرگ
- ایران در زمان هخامنشیان	دکتر مرتضی احتشام
- الامم و الملوک	محمد جریرتبری
- مروج الذهب	ابوالحسن مسعودی
- تاریخ تمدن ساسانی	سعید نفیسی
- المعجم	فضل الله حسینی قزوینی
- تاریخ پرچم ایران	دکترنصرت الله بختورتاش
- سلجوقنامه	ناصرالدین یحیا (ابن بی‌بی)
- تاریخچه شیروخورشید	احمد کسروی
- سکه‌ها و مهرها و نشان‌های شاهان ایران	هنری. ل. رابینو
- تاریخ منظوم مغول	شمس‌الدین کاشانی
- سفرنامه‌ی ایران	کلاویخو (CLAVIJO)
- بخش چهارم `مهریشت اوستا`	زرتشت
- ادبیات مزدیسنا	استادابراهیم پورداوود
- کورشنامه	گزنفون یونانی
- فرهنگ فارسی	دکترمحمد معین
- نادرشاه	سرمارتیمردیوراند
- پارس (LA PERSE)	لانگله
- پارس (LA PERSE)	لویی دوبو
- سال دوم روزنامه صبح ایران	بسردبیری `نویسنده کتاب`
- قانون اساسی ایران	مصوب مجلس دوم مشروطه
- ایران در زمان ساسانیان	ترجمه رشید یاسمی
- یکتاپرستی در ایران	سرگرد مراد اورنگ
- تاریخ ایران باستان	مشیرالدوله پیرنیا
- درفش ایران و شیروخورشید	سعید نفیسی
- تاریخ سیستان	به‌تصحیح ملک الشعرای بهار

- تاریخ جهانگشای نادری	میرزامهدی خان استرآبادی
- کیانیان	آرتورکرستنسن
- تاریخ ایران	سرجان ملکوم
- پارس کهن و تمدن ایرانی	کلنمت هوارت
- ابزارموسیقی در زمان ساسانیان	مارسل گیلمن
- راز میترا	فرانتس کومن، ترجمه دکتراحمد آجودانی
- تاریخ اجتماعی واداری دوره قاجاریه	عبدالله مستوفی
- تاریخ پارس (ایران)	سرپرستی سایکس
- اسناروابط ایران با آسیای مرکزی	دفترمطالعات بین‌المللی
- اسناد سیاسی ایران در دوران قاجاریه	ابراهیم صفایی

نوشته‌های دیگری از همین نویسنده

پژوهشی درباره‌ی هفت سین	۲٫۵ دلار
جشن‌های ایرانی (نایاب)	۸ دلار
نادر، قهرمان بی‌آرام (بخش یکم) کمیاب	۲۰ دلار
نادر، قهرمان بی‌آرام (بخش دوم) کمیاب	۲۰ دلار
نادر، قهرمان بی‌آرام (بخش سوم) کمیاب	۲۰ دلار
نادر، قهرمان بی‌آرام (بخش چهارم) کمیاب	۲۰ دلار
نادر، قهرمان بی‌آرام (بخش پنجم) کمیاب	۲۰ دلار
امیرکبیر اخگری در تاریکی	۲۰ دلار
روزهای آوارگی (بخش یکم)	۱۷ دلار
روزهای آوارگی (بخش دوم)	۱۷ دلار
توفان زرد و قهرمانان نامدار وگمنام رودروی آن	۱۷ دلار